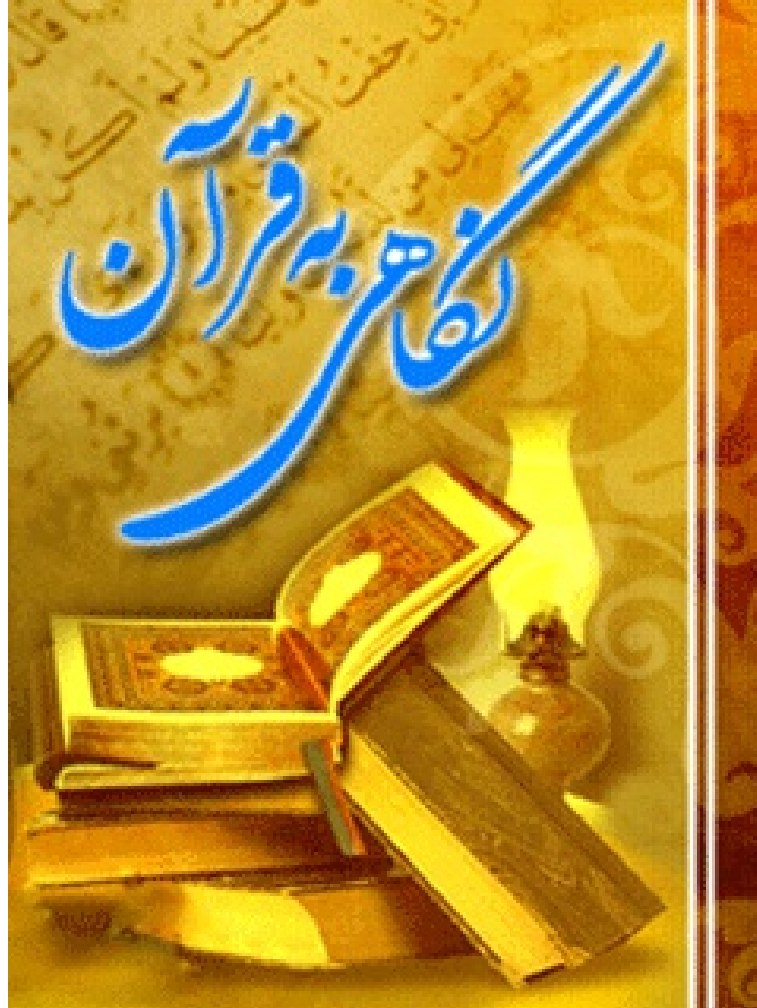


سنة المليون
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نگاهی به قرآن

نویسنده:

علی اکبر قرشی

ناشر چاپی:

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	نگاهی به قرآن
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	مقدمه دفتر
۱۰	پیشگفتار
۱۱	واژه قرآن
۱۱	سوره های قرآن کریم
۱۲	تعداد واژه های قرآن کریم
۱۳	اولین و آخرین سوره قرآن
۱۳	آخرین آیه نازل شده
۱۴	ترکیب سوره های قرآن
۱۴	ترتیب سوره های قرآن
۱۶	نزول دفعی و تدریجی قرآن
۱۸	اختلاف قراءات
۱۹	محتوا و مطالب قرآن کریم
۲۰	انسان سازی قرآن
۲۰	حضرت آدم (ع)
۲۱	خلقت انسان در دو مرحله
۲۲	تکثیر انسان در روی زمین
۲۲	تعلیم اسماء
۲۴	کیفیت نزول سوره علق
۲۴	بحثی پیرامون آیه الی المرافق
۲۵	آیه تطهیر

- آیه لیلۃ المبیّت ۲۷
- آیه خیر البریة ۲۷
- آیات هل اتی ۲۸
- آیه مؤ من ۲۹
- آیه مباحله ۲۹
- آیه تبلیغ ۳۰
- آیه اکمال الدین ۳۰
- آیه سئل سائل ۳۱
- آیه انما ولیکم الله ۳۱
- استقلال روح در قرآن ۳۲
- بحثی پیرامون اسراء و معراج ۳۳
- امکان وقوع قیامت و ضرورت آن ۳۵
- امکان وقوع معاد ۳۶
- ضرورت و وجوب معاد ۳۷
- ضرورت معاد از راه عدالت ۳۸
- عایشه و آزار دادن به رسول خدا (ص) ۴۰
- آزمایش حضرت ابراهیم و امامت او ۴۱
- مراد از امامت چیست ؟ ۴۲
- بداء چیست ؟ ۴۳
- تأثیر عالم سفلی در عالم علوی ۴۵
- گفتاری پیرامون برزخ ۴۵
- برزخ و ارواح سه گانه ۴۶
- ارواح منعم ۴۷
- معذب بودن برخی از ارواح در برزخ ۴۸

۴۹	بحثی پیرامون آیه بسمله
۵۰	تجسم و تمثیل ملائکه
۵۲	تحدی قرآن مجید
۵۴	آیه ثقلت موازینہ
۵۶	جن در قرآن
۵۹	شعور جهنم
۶۰	حروف مقطعه
۶۱	نظریه دکتر رشاد مصری
۶۲	بحثی پیرامون (حطه)
۶۳	نقل برخی از رؤ یاها در قرآن
۶۴	رؤیای پیامبر(ص) در ورود به مکه
۶۴	رؤیای ابراهیم (ع) در ذبح اسماعیل
۶۵	رؤیای حضرت یوسف (ع)
۶۶	رؤیای پادشاه مصر
۶۶	رؤیای دو جوان مصری
۶۷	واژه های الرحمن و الرحیم
۶۸	معنای بسمله
۶۸	رسول و نبی در قرآن کریم
۶۹	روح نبوت
۷۰	خلقت آسمان و زمین در شش روز
۷۱	سجده های واجب و مستحب در قرآن
۷۳	سحر و معجزه در قرآن
۷۳	شعور و اختیار حشرات و پرندگان
۷۴	مورچگان

۷۴	هد هد
۷۵	زنبور غسل
۷۶	غریزه یا اختیار
۷۷	شناختن مردم همدیگر را در قیامت
۷۸	معنای واژه شیطان
۷۸	صراط مستقیم یعنی ، اهل بیت (ع)
۷۹	عبادت و راز و نیاز در شب
۸۱	کیفیت عذاب اهل اسلام
۸۲	عینیت انسان در دنیا و آخرت
۸۳	نتیجه مطلب
۸۳	فرعون و قتل پسران بنی اسرائیل
۸۴	بحثی پیرامون آیه (فضلتکم علی العالمین)
۸۴	شبهه آکل و ماءکول
۸۵	بحثی پیرامون آیه (لا خوف علیهم و لا هم یحزنون)
۸۶	معنای واژه (لعل) در قرآن
۸۶	بحثی پیرامون آیه (لیس بظلام للعید)
۸۷	واژه اعراف در قرآن
۸۸	محکمت و متشابهات در قرآن
۹۱	توحید محور نزاع بین پیامبران و مشرکان
۹۲	آخرین مطلب
۹۲	بحثی پیرامون مسجد و کلیسا
۹۳	معاد در دنیا
۹۵	مقام والای پیامبران
۹۵	ملائکه و طلب غفران مردم

۹۶	اسامی و تعداد انبیاء(ع)
۹۷	نسخ در قرآن
۹۸	بحثی پیرامون نصارا و تثلیث
۹۹	پیدایش تثلیث
۱۰۰	دو گانه پرستی نصارا
۱۰۰	نهرهای بهشت
۱۰۱	نهرهای بحری
۱۰۳	امکان آمرزش تمام گناهان
۱۰۳	واژه وحی و اقسام آن در قرآن
۱۰۴	اقسام وحی در قرآن مجید
۱۰۴	وحی در موجودات زنده
۱۰۶	تکمیل بحث
۱۰۶	وحی های سه گانه
۱۰۸	زنده بودن حضرت عیسی (علیه السلام)
۱۰۹	حقیقت واقعه
۱۱۰	خداوند، خالق هستی
۱۱۰	پی نوشتها
۱۱۰	پی نوشتها ۱
۱۱۲	پی نوشتها ۲
۱۱۴	پی نوشتها ۳
۱۱۵	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

نگاهی به قرآن

مشخصات کتاب

سرشناسه: قرشی بنابی، علی اکبر، ۱۳۰۷ - عنوان و نام پدید آور: نگاهی به قرآن/ تالیف علی اکبر قرشی. مشخصات نشر: قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴. مشخصات ظاهری: ۳۰۸ص. فروست: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم؛ ۷۷۶. شابک: ۴۴۰۰ریال؛ ۴۷۰۰ریال (چاپ دوم)؛ ۷۰۰۰ریال: چاپ سوم: ۹۶۴-۴۷۰-۲۵۲-۲ یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۷۵. یادداشت: چاپ سوم: ۱۳۷۸. یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس. موضوع: قرآن - بررسی و شناخت شناسه افزوده: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. دفتر انتشارات اسلامی رده بندی کنگره: ۴/۶۵/۴BP/ن۸ ۱۳۷۴ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۵ شماره کتابشناسی ملی: م ۷۴-۵۸۵۰

مقدمه دفتر

بسمه تعالی قرآن کریم مخزن معارف، گنجینه علوم الهی و از این جهت نیز در میان همه کتب آسمانی بی رقیب است کتاب هدایت و تبیان کل شی است. اندیشمندان و دانشوران هر کدام به سهم خویش در این بحر ژرف و عمیق، به غور پرداخته و بقدر توانایی خود در زمینه معارف و علوم آن قلمفرسایی نموده اند؛ والحق که هر آیه بلکه هر جمله ای از این کتاب بی همتا، سرفصل نوینی برای معارف الهی است. عظمت و اعجاز جاوید قرآن مجید بر کسی پوشیده نیست. این کتاب آسمانی ناسخ ادیان و مذاهب گذشته و نجات بخش بشریت در حال و آینده است. در مقام والا و ممتاز قرآن کریم همین بس که معاندین، منافقین و دشمنان قسم خورده آن، هرگز نتوانسته اند در تحریف آن موفق شوند، و همانطور که خداوند فرموده است ((انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون)) . قرآن مجید بیش از ۱۴ قرن است که زنده و زندگی بخش است و به حیات الهی خود ادامه می دهد و همواره بزرگترین تحول آفرین را در جوامع بشری ایفا کرده است. مؤلف محترم این کتاب به سهم خود، شمه ای از معارف قرآن مجید را تحت عناوین و موضوعات مختلف مطرح و پیرامون آنها به بحث و بررسی پرداخته و آگاهیهای سودمند و مفیدی در اختیار علاقمندان قرار داده است. این دفتر پس از بررسی، ویرایش، استخراج مصادر، تطبیق، اعراب گذاری و اصلاحاتی چند، آن را طبع و در اختیار علاقمندان علوم و معارف قرآن قرار داده، باشد که مورد قبول پروردگار متعال قرار گیرد. دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم ((الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد و آله الطاهرين سيما بقیة الله فی الارضين واللعن على اعدائهم اجمعين)) . کتاب حاضر، کلیاتی از قرآن مجید را بررسی نموده و فشرده ای از این ودیعه آسمانی را در اختیار شما قرار می دهد؛ از قبیل: واژه قرآن به چه معناست؟ و قرآن چند آیه دارد؟ و با حذف مکررات و مشتقات، مجموعاً از چند کلمه تشکیل یافته؟ سوره های مکی و مدنی آن کدامند؟ و چه هنگام قرآن کریم، به ترتیب فعلی، صورت پذیرفته، چند بار، بر پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - نازل شده است؟ و... سپس حدود هفتاد موضوع از موضوعات قرآن مجید، مطرح و تحقیق شده است که هر یک، مطلب مستقلی می باشد. و در آشنا کردن انسان به این پیام ربوبی، سهم بسزایی دارد. اینجانب با آنکه درباره قرآن مجید، (قاموس قرآن) را در هفت جلد، تالیف نموده ام - که دایرة المعارفی برای قرآن کریم است - و نیز تفسیر (احسن الحدیث) را در

دوازده جلد نوشته ام - که یکدوره تفسیر کامل می باشد . - باز احساس کردم که هر چه درباره این کتاب آسمانی تحریر نمایم ، ارزش آن را دارد . و عده ای را - ولو به طور مختصر - با قرآن کریم آشنا می سازد . آری چه ، کاری بهتر از پرداختن به قرآن مجید است ؛ مگر نه این است که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرموده : ((خیرکم من تعلم القرآن و علمه)) (۱)؛ یعنی بهترین شما کسی است که قرآن را یاد بگیرد و به دیگران نیز یاد بدهد . بدین جهت ، این کتاب را به رشته تحریر در آوردم . از خداوند متعال خواستارم که آن را به احسن قبول فرماید . و مورد استفاده همگان قرار دهد . و آنچه از عمرم را درباره آن صرف کرده ام ، ذخیره آخرتم گرداند . نگارش این کتاب ، در پنجم ذیحجه ۱۴۱۳ هجری ، مطابق با ششم خرداد ماه ۱۳۷۲ شمسی ، آغاز گردیده و در دهم شعبان ۱۴۱۴ ، مطابق با دوم بهمن ماه ۱۳۷۲ با تمام رسیده است ؛ یعنی در نگارش آن ، هفت ماه و ۲۶ روز وقت صرف شده است . ((و ما توفیقی بالله علیه توکلت و الیه انیب)) . سید علی اکبر قرشی ارومیه ۲ / ۱۱ / ۷۲

واژه قرآن

واژه (قرآن) در لغت عرب ، به معنای (قرائت و خواندن) است . گویند : ((قرء قرء و قرائة و قرانا الکتاب ای : نطق بالمکتوب فیه .)) ، این معنا در خود آیات قرآن کریم نیز به کار رفته است ، در سوره قیامت ، چنین آمده است : ((لا تحرک به لسانک لتعجل به ان علینا جمعه و قرانه فاذا قراناه فاتبع قرانه)) (۲) . یعنی : (زبان را به خواندن قرآن حرکت مده تا در خواندن آن عجله کنی ، که خواندن و جمع آن بر عهده ماست . و چون ما آن را خواندیم ، از خواندن آن پیروی کن (و همانطور بخوان که ما خوانده ایم) . پس در این دو مورد، واژه (قرآن) مصدر و به معنای (خواندن) آمده است . و اینکه خداوند متعال این کلمه را برای کتاب خود نام نهاده است ، شاید بدین جهت باشد که (قرآن) به معنای (کتاب خواندن) است . همیشه بر سر زبانها باشد . و دائم آن را بخوانند . و معانی آن را در دل داشته باشند . در این صورت ، قرآن که مصدر است به معنای مفعول ؛ یعنی (مقرو) است . برخی نیز گفته اند که معنای لغوی (قرآن) به معنای (جمع کردن) است ؛ چون در ((قراء قرانا الشیء یعنی : ای جمعه و ضم بعضه الی بعض)) . پس در این صورت باید مصدر به معنای فاعل باشد . و قرآن ؛ یعنی : (جمع کننده حقایق و سخنان الهی) ولی معنای اول مقبولتر است . و خود قرآن مجید نیز آن را تائید می کند . مرحوم علامه طباطبائی نیز در تفسیر المیزان آن را پذیرفته است . اما مرحوم طبرسی ، در ذیل آیه شریفه ((شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن)) (۳)، قول دوم را پذیرفته است اما در مقدمه در (فن رابع) هر دو قول را - بدون ترجیح یکی بر دیگری - نقل کرده است . ولی از اینکه قول دوم را با لفظ (قیل) آورده ، ظهورش در تائید قول اول می باشد .

سوره های قرآن کریم

قرآن مجید، دارای ۱۱۴ سوره می باشد که همه آنها با (بسم الله الرحمن الرحيم) آغاز می شود . بجز سوره توبه که سوره نهم از قرآن کریم است . و (بسم الله الرحمن الرحيم) ندارد و اما آنچه در سوره نمل در آیه سی ام آمده است ، آن جزء نامه حضرت سلیمان - علیه السلام - است که به ملکه (سباء) نوشته است . در اینکه چرا در سوره توبه (بسم الله الرحمن الرحيم) نیامده است ، دو روایت وجود دارد . یکی از آن دو از امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - است که فرموده : علت نیامدن (بسم الله الرحمن الرحيم) آن است که : (بسم الله الرحمن الرحيم) برای (امان و رحمت) است . ولی سوره براءت ، برای برداشته شدن امان با شمشیر، نزول شده است . در مجمع البیان چنین آمده است : ((عن علی علیه السلام لم ينزل بسم الله الرحمن الرحيم علی راءس سورة براءة لاءن بسم الله للامان و الرحمة و نزلت براءة لرفع الامان بالسيف .)) و زمخشری در کتاب کشاف ، آن روایت را از ابن عیینه نقل کرده است . روایت دوم از امام صادق - علیه السلام - نقل شده که فرموده است : انفال و براءت ، یک سوره هستند (الانفال و البرائة

واحد) ناگفته نماند که هر دو حدیث به لفظ (روی) است. باقی اقوال، احوال به طور احتمال و استحسان می باشد. اما ظاهراً علت اصلی همان تعبد باشد که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - آن را در اول سوره برائت، نفرموده است. (بسم الله الرحمن الرحيم) به عقیده شیعه اثنی عشری، یک آیه مستقل و جزء هر سوره است که نمی شود یکی را به جای دیگری خواند. در این باره در این کتاب، یک بحث مستقل آمده است. و از اهل بیت عصمت و طهارت - صلوات الله علیهم - نقل شده است که آنها سوره: (والضحی) و: (الم نشرح) و نیز سوره (لایلاف) و (فیل) را یک سوره حساب کرده اند که در نماز نمی شود به یکی اکتفا کرد بلکه باید هر دو با (بسم الله الرحمن الرحيم) خوانده شوند.

تعداد واژه های قرآن کریم

قرآن مجید، با حذف مکررات و مشتقات، حدود ۱۸۶۰ کلمه می باشد. تمام واژه ها و آیات نورانی قرآن کریم، از تکرار و مشتقات همین تعداد کلمات، تشکیل و به وجود آمده است. در تعداد آیات قرآن مجید، اختلاف می باشد. تعداد صحیح و قابل اطمینان در این باره آن است که عدد آیات قرآن کریم، ۶۲۳۶ آیه می باشد. در مجمع البیان در تفسیر (هل اتی) از امیرالمؤمنین - علیه السلام - از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نقل شده است که حضرت فرمود: (سوره های قرآن کریم ۱۱۴ سوره، و آیات آن، ۶۲۳۶ آیه است). سیوطی در الاتقان، در این رابطه شش قول را نقل کرده است: قول اول: (۶۰۰۰) آیه. قول دوم: (۶۲۰۴) آیه. قول سوم: (۶۲۱۴) آیه. قول چهارم: (۶۲۱۹) آیه. قول پنجم: (۶۲۲۵) آیه. قول ششم: (۶۲۳۶) آیه (۴). ولی قول اخیر از همه قویتر و مطابق روایت و نیز مطابق قرائت عاصم ابن ابی النجدود است. ناگفته نماند که: اختلاف شماره های آیات، از قاریان قرآن نشاء گرفته است. برای قرآن کریم، زبانی در بر ندارد. بلکه اختلاف در تعیین مرزها و حدهای آیات است؛ مثلاً بقره از نظر قاریان کوفه (۲۸۶) آیه، از نظر قاریان بصره (۲۸۷) آیه، از نظر علمای حجاز (۲۸۵) آیه، و قاریان شام تعداد آیات سوره بقره را در (۲۸۴) آیه دانسته اند. ولی سوره بقره همان است بی کم و کاست. آیات و سور مکی و مدنی مدت نبوت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - جمعا ۲۳ سال به طول انجامیده از این مدت، سیزده سال را در مکه و ده سال را در مدینه اقامت داشته اند. آیات و سوری که در مکه معظمه و در عرض آن سیزده سال نازل شده اند، آیات و سور (مکی) نام دارند؛ و آیات و سوری که در مدینه طیبه و در عرض آن ده سال نازل شده اند (مدنی) نام دارند. بنا بر مشهور، از مجموع ۱۱۴ سوره قرآن کریم، ۸۶ سوره در مکه، و ۲۸ سوره در مدینه منوره نازل شده است. سوره های مکی نوعاً در زمینه اصول عقیدتی از قبیل: توحید، معاد، نبوت، نظامهای متقن جهان، مبارزه طرفداران حق با طرفداران باطل و شکست جباران و طاغوتها و امثال آن است. و اما سوره های مدنی اغلب درباره احکام و حکومت و روابط عمومی و نظام زندگی است. و جنبه رو بنایی دارند. در روایات و نقلها در ترتیب نزول سوره ها اختلاف هست. و شاید اثبات ترتیب صحیح آنها مشکل باشد. اما بنا به نقلی - که بعداً خواهیم گفت - ترتیب نزول سوره های مکی چنین است: ۱ - علق - ۲ - قلم - ۳ - مزمل - ۴ - مدثر - ۵ - فاتحه الكتاب - ۶ - مسد - ۷ - تکویر - ۸ - اعلی - ۹ - لیل - ۱۰ - فجر - ۱۱ - والضحی - ۱۲ - انشراح - ۱۳ - والعصر - ۱۴ - عادیات - ۱۵ - کوثر - ۱۶ - تکاثر - ۱۷ - ماعون - ۱۸ - کافرون - ۱۹ - فیل - ۲۰ - فلق - ۲۱ - ناس - ۲۲ - توحید - ۲۳ - والنجم - ۲۴ - عبس - ۲۵ - قدر - ۲۶ - والشمس - ۲۷ - بروج - ۲۸ - والتین - ۲۹ - قریش - ۳۰ - قارعه - ۳۱ - القيامة - ۳۲ - همزه - ۳۳ - مرسلات - ۳۴ - قد - ۳۵ - بلد - ۳۶ - طارق - ۳۷ - قمر - ۳۸ - ص - ۳۹ - اعراف - ۴۰ - جن - ۴۱ - یس - ۴۲ - فرقان - ۴۳ - فاطر - ۴۴ - مریم - ۴۵ - طه - ۴۶ - واقعه - ۴۷ - شعرا - ۴۸ - نمل - ۴۹ - قصص - ۵۰ - اسرا - ۵۱ - یونس - ۵۲ - هود - ۵۳ - یوسف - ۵۴ - حجر - ۵۵ - انعام - ۵۶ - صافات - ۵۷ - لقمان - ۵۸ - سباء - ۵۹ - زمر - ۶۰ - غافر - ۶۱ - فصلت - ۶۲ - شوری - ۶۳ - زخرف - ۶۴ - دخان - ۶۵ - جاثیه - ۶۶ - احقاف - ۶۷ - ذاریات - ۶۸ - غاشیه - ۶۹ - کهف - ۷۰ - نحل - ۷۱ - نوح - ۷۲ - ابراهیم - ۷۳ - انبیا - ۷۴ - مؤ منون - ۷۵ - سجده - ۷۶ - طور - ۷۷ - ملک - ۷۸ - حاقه - ۷۹ - معارج - ۸۰ - نباء - ۸۱ - نازعات - ۸۲ - انفطار - ۸۳ - انشقاق - ۸۴ - روم - ۸۵ - عنکبوت - ۸۶

مطففین این ترتیب، عینا همان ترتیبی است که مرحوم (ابوعبدالله زنجانی) در کتاب (تاریخ قرآن) از مقدمه شهرستانی؛ موسوم به (مفاتیح الاسرار) از مصحف امام صادق - علیه السلام - نقل کرده است. و نیز همان ترتیبی است که مرحوم طبرسی در تفسیر سوره (هل اتی) آورده است. با این تفاوت که در آن (سوره حمد) اصلاً ذکر نشده است. ولی سوره حمد در اسناد دیگر - چنانکه نقل گردید - سوره پنجم می باشد. و نیز در تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۲۴۹ از (اتقان سیوطی) و در تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹ با اندک تفاوت، نقل شده است. و اما سوره هایی که در مدینه منوره نازل شده اند بنا به نقل قرآن (مصطفی نظیف) با ترتیب نزول بدین قرارند: ۱ - بقره ۲ - انفال ۳ - آل عمران ۴ - احزاب ۵ - ممتحنه ۶ - نساء ۷ - زلزال ۸ - حدید ۹ - محمد (ص) ۱۰ - رعد ۱۱ - رحمن ۱۲ - انسان ۱۳ - طلاق ۱۴ - بینه ۱۵ - حشر ۱۶ - نور ۱۷ ۱۸ - منافقون ۱۹ - مجادله ۲۰ - حجرات ۲۱ - تحریم ۲۲ - تغابن ۲۳ - صف ۲۴ - جمعه ۲۵ - فتح ۲۶ - مائده ۲۷ - توبه ۲۸ - نصر این ترتیب، در تاریخ قرآن، ۱۰۲. و مجمع البیان در تفسیر سوره (هل اتی) با اندکی تفاوت نقل شده است. در تاریخ قرآن، سوره (نصر) در ردیف شانزدهم و (تحریم) در ردیف ۲۲، و در تفسیر مجمع البیان، سوره نصر، در ردیف شانزدهم و سوره (توبه) در آخر آمده است. در مکی و مدنی بودن دوازده سوره از سوره های قرآن، اختلاف پدید آمده است و هر کس نظر ویژه ای داده است. و آنها بنا به نقل تفسیر المیزان (۵)، بدین قرار می باشد: سوره های رعد، رحمن، جن، صف، تغابن، مطففین، قدر، بینه، زلزال، توحید، فلق، و ناس.

اولین و آخرین سوره قرآن

طبق روایات وارده، اولین سوره ای که نازل شده، سوره علق، و آخرین سوره تمام سوره نصر می باشد. در تفسیر برهان، کافی و عیون اخبار الرضا از امام صادق و امام رضا - علیهما السلام - نقل شده است که: اولین سوره ای که نازل شده، سوره علق تا آخر و آخرین سوره (اذا جاء نصر الله) است: ((عن ابی عبدالله علیه السلام قال: اول ما نزل علی رسول الله صلی الله علیه و آله بسم الله الرحمن الرحیم اقرء باسم ربک الی آخره و آخر، سوره: اذا جاء نصر الله و الفتح)). ناگفته نماند که در تفسیر برهان، در هر دو حدیث؛ کلمه (الی آخره) آمده است ولی در کافی (۶)، لفظ (الی آخره) وجود ندارد. و چنین است: ((اول ما نزل علی رسول الله صلی الله علیه و آله بسم الله الرحمن الرحیم اقرء باسم ربک...)) ولی ظهور آن در نزول همه سوره است. واحدی در مقدمه اسباب النزول، در اولین سوره بودن (علق) پنج حدیث نقل کرده و در بعضی تا پنج آیه است: در مجمع البیان در تفسیر سوره علق می فرماید: اکثر مفسرین گفته اند: اولین آیات نازل شده، پنج آیه از اول سوره علق می باشد. مرحوم مجلسی، در مرآت العقول، در آخرین سوره بودن (اذا جاء نصر الله...) فرموده: شاید منظور، تمام سوره است، یعنی: آخرین سوره، تمام سوره نصر است و این منافات ندارد که بعضی از آیات (یا سوره هایی که چند قسمت نازل شده اند (از مؤلف)) بعد از سوره نصر آمده باشند. مؤید این سخن آن است که در مجمع البیان، سوره نصر در ردیف شانزدهم آمده است.

آخرین آیه نازل شده

ظاهراً آخرین آیه نازل شده، آیه ((واتقوا یوما ترجعون فیہ الی الله...)) (۷) است. در مجمع البیان فرموده است: این آخرین آیه ای است که نازل شد. و به نقل سدی و ابن عباس؛ چون این آیه نازل شد، جبرئیل گفت: آن را در راءس آیه ۲۸۰ از سوره بقره بگذار... رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بعد از نزول آن، فقط ۲۱ روز دیگر در دنیا ماند. ابن جریج می گوید: فقط نه شب، و سعید بن جبیر، هفت شب را گفته است. زمخشری نیز آن را در کشاف نقل می کند. در تفسیر برهان، آن را از واحدی، و در المیزان آن را از درالمنثور سیوطی، نقل کرده و پسندیده است. ابن کثیر نیز آن را در تفسیر خود آورده است. اما به روایت اهل سنت، از براء بن عازب نقل شده است که آخرین آیه، آیه ((یستفتونک قل الله یتفیکم فی الکلاله)) (۸) می باشد. و به روایت

ابی بن کعب: ((لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیہ)) (۹) است. چنانکه واحدی در اسباب النزول، صفحه ۸ نقل کرده است. ولی آیه اول صحیح است.

ترکیب سوره های قرآن

باید دانست که ترکیب و تشکیل سوره های قرآن و تعیین اول و آخر آنها، به دستور و اعلام شخص رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بوده و کسی در آن دخالتی نداشته است. چنانکه در مجمع و کشاف نقل شده است که: چون آیه (واتقوا یوما...) نازل گردید، جبرئیل گفت: مکان آن، راءس آیه ۲۸۰ از سوره بقره است. و حال آنکه سوره بقره، در اوایل هجرت نازل شده و این آیه شریفه در دهم هجرت در حجه الوداع نازل گردید. در مجمع البیان فرموده است: تمام سوره بقره مدنی است، مگر آیه (واتقوا یوما...) که در حجه الوداع نازل شده است. و اینکه قرآن حکیم فرموده: ((فاتوا بسوره من مثله (۱۰)؛ فاءتوا بعشر سور مثله (۱۱)، فاذا انزلت سوره محکمه و ذکر فیها القتال)) (۱۲) و امثال آن، روشن می کند که سوره ها مفروق و جدا از هم بوده اند. در تاریخ قرآن، صفحه ۳۸ از امالی شیخ طوسی از ابن مسعود نقل شده است که: هفتاد سوره از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و بقیه را از علی بن ابیطالب - علیه السلام - یاد گرفته است. سوره ها به وسیله آن حضرت، شروع، تمام و ترکیب شده است. علامه طباطبائی (ره) می فرماید: نمی شود انکار کرد که اکثر سوره های قرآنی، پیش از رحلت، در میان مسلمانان دایر و معروف بودند، در دهها و صدها حدیث... و همچنین در وصف نمازهایی که خوانده می شد. و سیرتی که در تلاوت قرآن داشتند، نام این سوره ها آمده است. و همچنین نامهایی که برای گروه این سوره ها در صدر اسلام دایر بود؛ مانند سوره های طولانی و مثنایی و مئین و مفصلات. در احادیثی که از زمان پیغمبر حکایت می کند. (۱۳) در مجمع البیان از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نقل شده است که فرمود: ((اعطیت مکان التوراه، السبع الطول (۱۴) و مکان الانجیل، المثنائی الزبور، المئین و فضلت بالمفصل)) (۱۵). یعنی: (به جای تورات، خداوند به من هفت سوره طولانی داد. و به جای انجیل، مثنایی و به جای زبور، مئین را عطا فرمود: و با سوره های مفصل، فضیلت یافتم). آنگاه طبرسی می فرماید: مراد از هفت سوره (طویل) مقره، آل عمران، نساء، مائده، انعام، اعراف و انفال توأم با توبه است. و منظور از (مثنایی) سوره های است که بعد از آن هفت سوره آمده اند که آن هفت سوره با اینها تشبیه شده اند. هفت تایی اول، مبادی، و هفت تایی دوم، مثنایی اند. و آنها عبارتند از سوره های: یونس، هود، یوسف رعد، ابراهیم، حجر و نحل. اما (مئین) از (مائه) به معنای عدد (صد) است. و مراد از آن، سوره هایی است که صد آیه یا کمی بیش یا کمتر می باشد و آنها نیز هفت سوره و عبارتند از: بنی اسرائیل تا مؤنون. و مراد از (مفصل) از بعد از (حم) اخیر تا آخر قرآن است. علت این تسمیه آن است که آنها فصول زیاد دارند. و (مفصلات) هم گفته شده است. از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نقل شده است که فرمود: ((شبیتنی هود والواقعه والمرسلات و عم یتسائلون)) (۱۶) همه اینها حاکی است که سوره های قرآن کریم همه اش در زمان آن حضرت، و تحت نظر ایشان، ترکیب و تشکیل شده بود. و کسی جز او در تشکیل آن سوره ها، دخالتی نداشته است.

ترتیب سوره های قرآن

گفتیم که تشکیل سوره های قرآن کریم و تعیین ابتدا و انتهای آنها توسط رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بوده است. اما در ترتیب فعلی قرآن مجید - سوره های مفصل در اوایل و سوره های کوچک در اواخر قرآن، واقع شده - در آن دو قول وجود دارد: قول اول آنکه: این ترتیب، در زمان رسول خدا نبوده بلکه بعد از رحلت ایشان، به دستور ابوبکر و توسط زید بن ثابت به وجود آمده است. قول دوم آنکه: این ترتیب، در اواخر عمر آن حضرت، به دستور وی بوده است. و اینک به تفصیل این دو قول می

پردازیم: تفصیل قول اول: بنابراین قول، قرآن کریم در زمان آن حضرت به این ترتیب نوشته نشده، بلکه شخصی که پس از رحلت پیامبر، قرآن را جمع آوری و در یک جا نوشت (علی بن ابیطالب) علیه السلام - بود. در کتاب تاریخ قرآن (۱۷)، آمده است که کاتبان وحی، از نوشته خود، یک نسخه را هم به رسول خدا - صلی الله علیه و آله - می دادند. و آن حضرت آنها را نزد خود نگاه می داشت. در کتاب وافی (۱۸)، از امام صادق - علیه السلام - نقل نموده است که: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - هنگام رحلت، به علی - علیه السلام - فرمود: یا علی! قرآن، در پشت خوابگاه من، در صحیفه ها و حریر و قرطاسهاست، آن را جمع کنید. و نگذارید قرآن کریم ضایع گردد. علی - علیه السلام - نیز همه قرآن را در پارچه زردی نوشت و به اتمام رسانید. و فرمود: تا قرآن را تمام نکنم، به دوشم عبا نخواهم انداخت. اگر کسی می خواست دم درب خانه، آن حضرت را ملاقات کند، حضرت، بدون عبا به ملاقات می آمد تا اینکه قرآن کریم را جمع آوری نمود. مشهور است که وقتی علی - علیه السلام - قرآن را به مسجد آورد - چون نمی خواستند امتیازی به آن حضرت بدهند - گفتند: لازم نیست، ما هم قرآن را در اختیار داریم! پس از یک سال و اندی - که از رحلت آن حضرت می گذشت - جنگ یمامه، برای کشتن مسیلمه کذاب، پیش آمد. و در آن ۱۲۰۰ نفر از مسلمانان از جمله هفتصد نفر از قاریان قرآن، به شهادت رسیدند. در کتاب (قرآن در اسلام) عدد آنها را هفتاد تن گفته است. ولی جرجی زیدان در (تاریخ آداب اللغة العربیه) و (تاریخ تمدن اسلام) عدد آنها را هفتصد نفر از ۱۲۰۰ نفر گفته است. به هر حال، شهادت آنها این فکر را به وجود آورد که شاید نظیر این جریان پیش بیاید و قاریان دیگر نیز کشته شوند و برای قرآن، خطری به وجود آید. لذا ابوبکر به (زید بن ثابت) مأموریت داد که عده ای از صحابه تحت سرپرستی او قرآن را از الواح و شاخه های نخل و قطعات سفید سنگها و از آنچه در خانه پیامبر و نزد صحابه بود، جمع کرده و در یک مصحف قرار بدهد. زید بن ثابت، این کار را انجام داد. و همه قرآن کریم را در یکجا نوشت. آن نسخه نزد ابوبکر بود. و پس از وی به عمر رسید. و پس از مرگ عمر، آن نسخه نزد حفصه دختر عمر بود. در کتاب (قرآن ۱۹) در اسلام) می نویسد: (نسخه هایی از آن را به اطراف و اکناف فرستادند). در خلافت عثمان بن عفان، به وی خبر رسید که مردم، قرآن کریم را با قرائتهای مختلف می خوانند و با همان اختلاف، استنساخ، می کنند؛ اهل دمشق و حمص از (مقداد) و اهل کوفه از (عبدالله مسعود) و برخی نیز از دیگران، قرائتهای خویش را نقل می کنند. حذیفه بن یمان - که در جنگ (ارمنیه و آذربایجان) شرکت کرده بود - دید میان مسلمانان اختلاف قرائت زیاد شده است لذا هنگامی که به مدینه مراجعت کرد، عثمان بن عفان را از این خطر، مطلع ساخت. عثمان نیز دستور داد، تا قرآنی را که به دستور ابوبکر نوشته شده بود، از حفصه دختر عمر به امانت گرفتند و پنج نفر از قراء را - که یکی از آنها زید بن ثابت بود. مأموریت داد تا نسخه هایی از آن بردارند. چندین نسخه از روی آن نوشته شد که یکی از آنها در مدینه باقی ماند. و بقیه نسخ را به بلاد مکه، شام، کوفه، بصره و به قولی هم به یمن و بحرین فرستادند. و آن نسخه ها را (نسخه امام) می خواندند که اصل سایر نسخه ها بود. و بعدا همه قرآنها از روی آن نسخه ها تحریر گردید. آنگاه عثمان دستور داد تا سایر قرآنها را که در ولایت در دست مردم بود، جمع آوری کرده و هر چه را که به مدینه رسید سوزانند. در (تاریخ قرآن) آمده است: عثمان، مصحف عبدالله بن مسعود و سالم، غلام ابی حذیفه را گرفت و با آب شست. و نیز نقل می کند که: ابی بن کعب، عبدالله بن مسعود و سالم، با این کار صحابه در مجلس مشورت این کار، شرکت داشتند. و نیز نقل می کند که: ابی بن کعب، عبدالله بن مسعود و سالم، با این کار مخالفت کردند، ولی عثمان با صلاحید علی بن ابی طالب - علیه السلام - این کار را انجام داد. ابن اثیر در تاریخ کامل، در حوادث سال سی ام هجرت، می نویسد: چون امیر المؤمنین - علیه السلام - در زمان خلافت، وارد کوفه شد، پیرمردی برخاست و از عثمان انتقاد کرد و گفت: (او مردم را بر یک مصحف وادار کرده است). امام - علیه السلام - صدا زد: ساکت باش! عثمان در حضور ما و با رأی ما آن کار را انجام داد. و اگر من هم به جای عثمان بودم این کار را می کردم. معلوم می شود که آن کار، با رأی و صلاحید آن حضرت بوده است. تفصیل قول دوم: قول دوم آن است که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در

اواخر عمر خویش، به کاتبان وحی دستور داد تا قرآن کریم را به این ترتیب بنویسند. و سوره های بزرگ را در اول بیاورند. و ترتیب فعلی قرآن مجید مانند تشکیل سوره های آن، توسط رسول خدا انجام گرفته است. در تائید این قول، اقوال ذیل را نقل می نمایم: ۱: در مقدمه مجمع البیان، فن خامس، از سید مرتضی علم الهدی - رحمه الله - نقل می کند که: قرآن در زمان رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به صورتی که امروز هست، تاءلیف شده بود: ((ان القرآن کان علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله مجموعاً مؤلفاً علی ما هو علیه الآن)) . به دلیل اینکه: قرآن کریم در آن ایام، تعلیم می شد و همه اش را حفظ می کردند. و آن را به رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نشان می دادند. و بر وی می خواندند، و عده ای مانند عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و دیگران، آن را چندین بار بر پیغمبر اکرم خواندند. ۲: حاکم در مستدرک (۲۰) از زید بن ثابت نقل می کند که می گوید: ((کنا عند رسول الله علیه و آله و سلم نولف القرآن من الرقاع)) یعنی: در نزد رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بودیم و قرآن را از رقعها جمع می کردیم (علامه خوئی نیز آن را در البیان (۲۱)، از اتقان سیوطی و مستدرک نقل کرده است. این سخن، صریح است در اینکه جمعی از کتاب وحی نزد آن حضرت گرد آمده و قرآن را - که در رقعها و پارچه ها بود - جمع و مرتب می کرده اند. عبدالله بن عمر می گوید: قرآن را جمع کردم و هر شب آن را می خواندم. این خبر به آن حضرت رسید، فرمود: قرآن را در یک ماه بخوان... ((جمعت القرآن فقرات به کل ليله فبلغ النبي (ص) فقال اقراه فی شهر...)) (۲۲) این حدیث نیز دلالت به جمع شدن قرآن کریم در عصر آن حضرت دارد. ۳: شیعه و اهل سنت بالاتفاق نقل کرده اند که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرموده است: ((لا صلوة الا بفاتحة الكتاب)) می دانیم که سوره حمد، اولین سوره نازل شده از قرآن نیست. مگر در یک نقل افسانه ای که مرحوم طبرسی از حاکم نیشابوری نقل کرده است. پس فاتحة الكتاب بودن (حمد) در زبان رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نشان می دهد که قرآن کریم در عصر آن حضرت جمع شده و (حمد) در اول آن قرار داده شده بود. ۴: در حدیث متواتر ثقلین، نقل شده است که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: ((انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی...)) پس مشکل است که آن حضرت از (کتاب الله) یک چیز درهم و برهم و غیر مرتب و مفرق را در نظر گرفته باشد. پس نظرش به کتاب تاءلیف یافته و مرتب شده بوده است. ۵: در روایات آمده است: عده ای از صحابه، قرآن را در زمان رسول خدا - صلی الله علیه و آله - جمع کردند که از آن جمله آنها (علی بن ابیطالب - علیه السلام) سعد بن عبید، ابوالدرداء، معاذ بن جبل، ثابت بن زید بن نعمان، ابی بن کعب و زید بن ثابت بوده اند. در تاریخ قرآن (تاءلیف ابوعبدالله زنجانی) بعد از نقل این سخن در این زمینه، چند روایت از بخاری و اتقان سیوطی و از بیهقی و مناسب خوارزمی، نقل کرده است. و اینها در البیان، تاءلیف آیه الله خوئی، فصل (جمع القرآن) نیز مشروحاً نقل شده است. ظهور این روایات، در جمع ترتیب و تدوین قرآن کریم است که قهراً زیر نظر آن حضرت بوده است. ۶: بالاتر از همه اینها این است که ائمه اهل بیت - علیهم السلام - به این ترتیب، اعتراضی نکرده و آن را پذیرفته اند. اگر این تدوین و ترتیب در زمان رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و تحت نظر آن حضرت انجام نگرفته بود، ائمه معصومین - علیهم السلام - آن را بازگو می کردند. و لاقلاً می فرمودند که: این قرآن همان است که نازل شده و لکن این ترتیب، بعد از آن حضرت بوده است. وانگهی، اهتمام بی حد رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نسبت به قرآن، مانع از این بود که این کار را انجام ندهد و از دنیا برود. نگارنده قول دوم را قبول دارد. علی هذا، کار علی بن ابی طالب - علیه السلام - یکجا نوشتن بود، نه اینکه ترتیب جدیدی را به وجود آورد. (۲۳)

نزول دفعی و تدریجی قرآن

شکی نیست که قرآن مجید، در عرض ۲۳ سال به نحو تدریجی نازل شده است. و از سوی دیگر می خوانیم که: قرآن کریم در ماه مبارک رمضان و در یک شب نازل گردیده است. به عبارت دیگر، آیه: ((شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن)) (۲۴) تصریح می

کند که قرآن در ماه رمضان نازل گشته است. و آیات شریفه: ((انا انزلناه فی لیلة القدر)) (۲۵) و ((انا انزلناه فی لیلة مبارکه)) (۲۶) نشان می دهند که قرآن مجید، در یک شب نازل گردیده است. و آن یک شب در ماه رمضان بوده است. و از روایات به دست می آید که آن شب، شب ۲۳ مبارک رمضان است. و از سوی دیگر می بینیم که کفار مکه اعتراض کرده و می گفتند: چرا قرآن کریم، دفعتاً واحده نازل نمی شود؟ در جواب آنان، خداوند فرمود: این برای آن است که قلب تو را مطمئن و ثابت گردانیم؛ چون اگر همه قرآن به یک بار، نازل می شد، وحی الهی قطع می گردید و دیگر رابطه تو با خدا برقرار نمی شد: ((و قال الدین کفروا لولا نزل علیه القرآن جمله واحده كذلك لثبت به فوادک و رتلناه ترتیلاً)) (۲۷). یعنی (و باز کافران جاهل به اعتراض گفتند که: چرا این قرآن (اگر از جانب خداست) یکباره برای رسول خدا نازل نگشت (ای رسول ما! جاهلان نمی دانند، حکمتش این است که) تا (تدریجاً) ما تو را به آن دل آرام کنیم (و اطمینان قلب دهیم. و بدین سبب) آیات خود را بر تو مرتب به ترتیبی روشن (و روشی نیکو) فرستادیم). و نیز می فرماید: ((و قرانا فرقناه لتقراءه علی الناس علی مکث و نزلناه تنزیلاً)) (۲۸). یعنی: (قرآن را قطعه - قطعه فرستادیم تا آن را با تأنی و دقت، بر مردم بخوانی. و آن را بتدریج نازل کرده ایم.) پس یقینی است که قرآن کریم، در عرض ۲۳ سال، نازل گردیده است. درباره جمع میان این دو مطلب، در روایات شیعه و اهل سنت آمده است که قرآن، در یک شب از جانب خداوند به (بیت المعمور) یا (بیت العزّة) نازل شده، و پس از آن، بتدریج بر آن حضرت نازل گشته است. المنار می گوید: آغاز نزول قرآن در شب قدر بوده است نه همه اش. ولی آن بر خلاف ظهور سه آیه گذشته است که در اول بحث آوردیم. در کافی از حفص بن غیاث نقل شده است که: از امام صادق - صلوات الله علیه - پرسیدم خدا می فرماید: ((شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن)) و حال آنکه از اول تا آخر قرآن، در عرض ۲۳ سال نازل شده است؟ فرمود: تمام قرآن در ماه مبارک رمضان به بیت المعمور نازل شد، سپس در طول بیست سال، نازل گردید (۲۹) در روایات اهل سنت (بیت العزّه) آمده است. در تفسیر صافی، مقدمه نهم (بیت المعمور) را به قلب رسول خدا - صلی الله علیه و آله - تاءویل کرده و می فرماید: گویا مراد، نزول آن به قلب پیامبر است. چنانکه خداوند فرموده است: ((نزل به الروح الامین علی قلبک)) (۳۰) آنگاه در عرض ۲۳ سال، بتدریج از قلبش به زبانش نازل شده است. وقتی که جبرئیل می آمد و وحی را با الفاظش می خواند. در اینجا تحقیق دیگری نیز هست که بسیار قوی می باشد و آن اینکه قرآن مجید دوبار نازل گردیده است؛ بار اول، به طور فشرده و بسیط به قلب آن حضرت نازل شده و بار دیگر، به طور مشروح و به تدریج و در عرض ۲۳ سال چنانکه شیخ ابو عبدالله زنجانی در کتاب (تاریخ القرآن) (۳۱) ترجمه سحاب، احتمال داده است. و در تفسیر المیزان، ذیل آیه شریفه (شهر رمضان...) آن را قبول کرده و بر آن استدلال مفصل نموده است. روایات نیز در دوبار نازل شدن قرآن کریم، صراحت دارند. چنانکه نقل گردید. توضیح اینکه: قرآن مجید، خود حاکی است که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - پیش از آنکه جبرئیل بیاید و آن را بخواند، قرآن را می دانست ولی اجازه خواندن نداشت. آن آیه چنین است: ((لا تحرك به لسانک لتعجل به ان علینا جمعه و قرآنه فاذا قراءناه فاتبع قرآنه ثم ان علینا بیانہ)) (۳۲) یعنی: (زبان را به خواندن قرآن، حرکت مده، که جمع کردن و خواندن آن بر عهده ماست. و چون ما آن را خواندیم، از قرائت آن پیروی کن. سپس تفهیم آن بر عهده ماست.) از اینجا معلوم می شود که قرآن کریم با نزول اول، در قلب آن حضرت بوده است و آن را می دانسته است. ولی لازم بود جای مناسب و اندازه مناسب آن را جبرئیل بیان کند که در کجا بخواند و چقدر بخواند؟ وانگهی، به نظر می آید که آن حضرت، فقط قرآن را می دانست اما نمی توانست آن را به صورت (اعجاز) بخواند. و اگر خودش می خواند، نظیر گفته های دیگرش می شد و در قالب اعجاز ادا نمی گردید. ولی جبرئیل آن را به صورت اعجاز می خواند. و حضرت نیز با همان کلمات، ادا می کرد. و کاتبان وحی آن را می نوشتند؛ مانند آنکه ما به مسافرت رفته ایم و همه چیز آن در ذهن ماست، ولی نمی توانیم آن را با شعر بخوانیم، بلکه لازم است تا شاعری آن را به نظم درآورد و ما در این صورت، نزول اولی، برای آن بوده است که لازم بود آن حضرت، حقایق را بداند. و قبلاً به کلیات و

فشرده دین، آگاهی داشته باشد. خلاصه: یک بار قرآن کریم به طور فشرده و مجموعی، در یک شب به قلب مبارکش نازل گشته، و بار دیگر در عرض ۲۳ سال، هر کجا و هر قدر که لازم بود، جبرئیل دانسته های او را به صورت (اعجاز) می خوانده و آن حضرت نیز آن را برای مردم ادا می فرموده است. تا اینکه تمام آنچه که به قلبش نازل شده بود، در قالب الفاظ، بیان گردیده است. آنچه کفار می گفتند: ((لولا نزل علیه القرآن جمله واحدة)) (۳۳) نظرشان به نزول دوم بوده است. و می گفتند: چرا همه آن را به یک بار نمی خواند و هر از چند صباحی، چند آیه نازل می شود. خداوند نیز در جواب آنان فرمود: این، به علت نشدن وحی و اطمینان قلب پیامبر می باشد.

اختلاف قرائت

قرائتهای قرآن مجید، به هفت نفر قاری مشهور می رسد، که چهار نفر از آنها شیعه و سه نفر از اهل سنت است. چهار نفر اولی عبارتند از: ۱- (عاصم بن ابی الجنود) او قرآن را بر ابوعبدالرحمن سلمی، خوانده و او نیز بر امیرالمؤمنین - علیه السلام - خوانده است. چنانکه در مقدمه مجمع، فن دوم، بر این مطلب تصریح فرموده است. ثقه جلیل القدر ابان بن تغلب، قرآن را بر عاصم خوانده است. چنانکه در تاسیس الشیعه نقل شده، قرائت عاصم از نظر شیعه و اهل سنت مقبول و همه قرائتهای روی زمین با قرائت عاصم نوشته شده، و او در سال ۱۲۸ هجری از دنیا رفته است. حفص بن غیاث می گوید: عاصم، به من گفت: هر قرائتی که بر تو خوانده ام، همان است که بر ابوعبدالرحمن سلمی خوانده ام. و او بر علی - علیه السلام - خوانده است. (۳۴) ۲- (ابوعمر و بصری (زبان بن علاء))؛ در تاسیس الشیعه فرموده است که: او از شیعه می باشد و قرآن را بر سعید بن جبیر شهید، خوانده است. امام صادق - علیه السلام - به او فرموده: ((یا ابا عمرو! تسعة اعشار الدین فی التقیه)). او از ترس حجاج بن یوسف، گریخت و تا حجاج زنده بود، او متواری زندگی می کرد. در سال ۶۸ هجری متولد شد و در ۱۵۴ از دنیا رفته است. و معلم قرائت قرآن بود. ۳- (حمزه بن حبيب زیات)؛ در تاسیس الشیعه فرموده است: او از شیعیان است و قرآن را بر امام صادق - صلوات الله علیه - خوانده است. در رجال (۳۵) خویش، او را از اصحاب امام صادق - علیه السلام - شمرده است. او در سال ۸۰ هجری، متولد شده و در ۱۵۸ در حلوان از دنیا رفته است. کتابهای: (قراءة القرآن، مقطوع القرآن و موصوله و...) و همچنین در مجمع البیان: ((و اما حمزة فقرأ علی بن جعفر محمد علیهما السلام)) و همچنین فرموده است: و نیز قرآن را بر حرمان بن اعین و او بر ابوالاسود دثلی و او بر علی بن ابیطالب - علیه السلام - خوانده است. و حمزه در عصر خود معلم قرائت قرآن بود. ۴- (علی بن حمزه کسایی) او شیعه می باشد و قرآن را بر شیوخ شیعه خوانده است از قبیل حمزه و ابان بن تغلب، و حمزه نیز بر امام صادق - علیه السلام - خوانده است و او در سال ۱۸۹ در شهر ری، و به قولی در طوس از دنیا رفته است. در الکنی و اللقب می گوید: علامه بحرالعلوم فرموده است: او قرائت خود را از حمزه بن حبيب زیات اخذ کرد. ابتدا مردم را با قرائت حمزه تعلیم می داد و بعد برای خودش قرائتی اختیار نمود. ابن ندیم در فهرست (۳۶)، تاریخ وفات او را ۱۷۹ ذکر نموده، ولی تاسیس الشیعه، ۱۸۹ را بیان کرده است. چنانکه در بالا نقل گردید. او معلم قرائت قرآن بوده است. ۵- (عبدالله بن عامر دمشقی) رئیس اهل مسجد در زمان ولید عبدالملک مروان بود. او قرآن را بر مغیره بن ابی شهاب خواند، و او بعد از بلال بن ابی الدرداء، قاضی دمشق بود. اهل شام در قرائت، او را امام و پیشوای خود نمودند. طبرسی (ره) فرموده است: ((اما الشامی فهو عبدالله بن عامر الیحصبی لا غیر، قرء علی المغیره بن ابی الشهاب و قرء المغیره علی عثمان بن عفان)). ابن ندیم وفات او را در ۱۱۸ می داند. در البیان از طبقات القراء، ولادت او را در هشتم هجرت نقل کرده. در این صورت ۱۱۰ سال در قید حیات بوده است. ۶- (عبدالله بن کثیر مکی) او در اصل ایرانی و در سال ۴۵ هجری در مکه متولد شده و در ۱۲۰ وفات یافته است. (۳۷) طبرسی (ره) می گوید: ((و اما المکی فهو عبدالله بن کثیر لا غیر، قرء علی مجاهد)). او در دوران حیات خویش، قاری و معلم قرآن بوده است. ۷- (نافع بن عبدالرحمن

المدنی). او یکی از قراء هفتگانه و از اصفهان است. قرائت قرآن را از عده ای از تابعان اهل مدینه فرا گرفته و در سال ۱۶۹ هجری از دنیا رفته، و در عصر خویش، معلم قرآن بوده است. غیر از این هفت نفر، سه نفر دیگر وجود دارند که البته در حد آن هفت نفر نیستند. و آنها عبارتند از: خلف بن هشام، یعقوب بن اسحاق و یزید بن قعقاع پس از آنکه احوال قاریان مشهور و غیر مشهور و نامهای آنها معلوم گردید اینک لازم است در این باره، دو مطلب را یادآوری کنیم: اول اختلاف قراآت، فقط در ترکیب کلمات است؛ مثلاً یکی (مالک یوم الدین) خوانده و دیگری (ملک یوم الدین) و یا یکی (لنحرقة) را از باب افعال خوانده و دیگری از باب تفعیل. خلاصه: اختلاف، از ترکیب کلمات بیرون نرفته است. و این، سبب زیادی و یا نقصی در قرآن مجید نمی گردد. دوم: آیه الله خوئی در بیان (۳۸) می فرماید: اهل بیت - علیهم السلام - شیعیان خویش را به یکی از قراآت منحصر نکرده اند. این قرائتها در زمان آنها - علیهم السلام - معروف بوده است و از هیچ یک منع نفرموده اند و اگر منع کرده بودند با تواتر و لااقل با خبر واحد، نقل می شد. بلکه از آنها نقل شده که همه را امضا کرده و فرموده اند: ((اقرء كما يقرء الناس، اقرءوا كما علمتم)) (۳۹). و خلاصه سخن آنکه: جایز است قرائت در نماز، با هر قرائتی که در زمان ائمه - علیهم السلام - متعارف بوده است. مرحوم طبرسی در مقدمه مجمع البیان، فن ثانی می فرماید: ظاهر از مذهب امامیه آن است که اتفاق دارند بر جواز هر قرائت متداول. و فقط به یک قرائت اکتفا نکرده اند. آیه الله خمینی - قدس سره - می فرماید: احتیاط در آن است که از قرائتهای هفتگانه، تخلف نشود، و نماز با یکی از آنها خوانده شود. چنانکه احوط آن است که از قرآنهاى موجود، تخلف نشود. (۴۰) ناگفته نماند که: از قرائتهای هفتگانه، فقط قرائت عاصم و حمزه به معصوم - علیهم السلام - می رسد؛ قرائت عاصم، با یک واسطه به امیرالمؤمنین - علیه السلام - و قرائت حمزه، بدون واسطه به امام صادق - علیه السلام - می رسد. بعضی دیگر هم اگر به معصوم - علیهم السلام - برسند با واسطه زیاد می رسد. و نیز ناگفته نماند که: همه قرآنهاى موجود طبق قرائت عاصم نوشته شده اند که از نظر شیعه و اهل سنت، مورد قبول است. اعتقاد این جانب آن است که از طرف ولی امر مسلمین دستور داده شود که قرائت، فقط منحصر به قرائت عاصم باشد. و قرائتهای دیگر، تحریم گردد تا همه مردم، قرآن را با یک وجه بخوانند. و تشتتی در بین نباشد. با چند قرائت خواندن ضرورتی ندارد و در عصر حاضر، حسنی هم ندارد.

مختوا و مطالب قرآن کریم

محتویات و مطالب قرآن مجید را دو نوع می توان بیان کرد: یکی به طور خلاصه و دیگری، به طور مشروح. اما به طور خلاصه بدین قرار است که: از مجموع (۶۲۳۶) آیه قرآن کریم، حدود (۱۳۰۰) آیه درباره توحید و خداشناسی است. اعم از وجود خدا، وحدانیت و صفات او. و اینکه خلقت عالم و اداره آن در دست خداست و جهان، تک محوری، یک قطبی و یک کانونی است: ((الله لا اله الا هو الحي القوم لا تاءخذ سنه و لا نوم له ما فى السموات و ما فى الارض ...)) (۴۱). و حدود (۱۴۰۰) آیه درباره معاد، قیامت، مرگ و برزخ، حشر و نشر، بهشت و جهنم و خلود است. حدود پانصد آیه درباره احکام است. از قبیل حلال و حرام، تجارت، جنگ و صلح، قصاص، حدود نماز، روزه، حج و غیره و حدود (۲۰۰۰) آیه در حالات انبیاء، امتها و پیروزی حق بر باطل می باشد. و بقیه آیات، درباره اخلاق، مواعظ، امثال و نظیر آنها است. اما به طور مشروح همان است که در مقدمه (تفسیر احسن الحدیث) نوشته ام. و در اینجا از آن نقل می کنم: ۱ - بیان ذات خدا، صفات خدا، یگانگی خدا و آنچه باید خدا از آن منزّه باشد. و آنچه باید خدا به آن متصف باشد (صفات ثبوتیه و سلبیه) ۲ - معاد و قیامت، حشر و نشر اموات، زندگی در بهشت و جهنم. و ابدیت و برزخ. ۳ - ملائکه، یعنی واسطه های فیض و نیروهای با شعور و آگاه، همچنین جن و شیاطین. ۴ - سرگذشت پیامبران یا انسانهایی که وحی الهی را دریافت کرده و به انسانهای دیگر ابلاغ نموده اند. و میدان حق و باطلی که به وسیله آنها به وجود آمده است. ۵ - ترغیب و تشویق برای ایمان به خدا و معاد، و ملائکه، پیامبران و کتب آسمانی. ۶ - خلقت

آسمانها، زمین، کوهها، دریاها، گیاهان، حیوانات، ابر، باد، باران، شهابها، و غیره و خلقت همه عالم. ۷- دعوت به پرستش خدای یگانه و اخلاص در عبادت. و کسی و چیزی را برای خدا شریک قرار ندادن. ۸- احتجاجها و استدلالها در مورد خدا، قیامت، پیامبران و نقل خبرهای عینی در ضمن احتجاجها. ۹- تقوی، پارسایی، و تزکیه نفس، توجه به نفس اماره و خطر وساوس نفسانی و شیطانی و نظیر آن. ۱۰- اخلاق فردی از قبیل: شجاعت، استقامت، صبر، عدالت، احسان، محبت، ذکر خدا، محبت خدا، شکر نعمت، ترس از خدا، توکل به خدا، رضا به رضای خدا، تسلیم در برابر امر خدا، تعقل و تفکر، صدق و امانت و امثال آن. ۱۱- اخلاق اجتماعی، از قبیل: اتحاد، توصیه بر حق و صبر، تعاون در نیکیها، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد با مال و جان در راه خدا و تشویق بر اطعام مساکین و غیره. ۱۲- احکام از قبیل: نماز، روزه، زکات، خمس، حج، جهاد، نذر، سوگند، بیع، رهن، نکاح، هبه، حقوق زوجین، حقوق والدین، طلاق،ظهار، وصیت، ارث، قصاص، حدود، قضاوت، ثروت، مالکیت، حکومت، شورا، حق فقرا و غیره. ۱۳- حوادث و وقایع ۲۳ ساله بعثت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله. ۱۴- توصیف کلی در همه اعصار از سه گروه: مؤمنین، کافرین و منافقین. ۱۵- توصیف قرآن در حدود پنجاه صفت: تسبیح موجودات جهان و نوع آگاهی درون موجودات، تسبیح به خالق و آفریننده خودشان. ۱۶- جهان و قوانین پایدار جهان، ناپایداری زندگانی دنیا و عدم صلاحیت آن برای اینکه ایده آل مطلوب باشد. ۱۷- معجزات و خوارج عادات انبیا - علیهم السلام - و تاءید کتب آسمانی مخصوصا (تورات) و (انجیل) و تصحیح اغلاط آن دو، و امثال این مطالب.

انسان سازی قرآن

((کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور)) . (۴۲) یعنی: (این قرآن کتابی است که ما برای تو فرستادیم تا مردم را به امر خدا از ظلمات (جهل و کفر) بیرون آوری و به عالم نور رسانی). ((ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم)) (۴۳) یعنی: (همانا این قرآن، مردم را به راست ترین و استوارترین طریق، هدایت می کند). کسی که قرآن را بخواند و معانی آن را بداند و مفاهیم آن را درست درک نماید، چنین شخصی، اعتقاد به معاد پیدا می کند. و می داند که جهان و خلقت، بدون هدف و بدون حساب و کتاب نیست، بلکه همه اعمال وی، خوب یا بد، عکس العمل و برگشتی خواهد داشت. همچنین به وجود خداوند و صفات او آنچنان که قرآن معرفی می کند آشنا شده و یقینش افزون خواهد شد. و نیز به نبوت، امامت و نظامهای جهان و آنچه در قرآن آمده، معتقد خواهد شد. و آنگاه که چنین اصولی در قلب کسی جای گرفت، او را یک دنیا نورانیت داده و راه دنیا و آخرت را به او نشان خواهد داد. و او را یک انسان مؤمن، متقی، شجاع ایثارگر، فعال، دلسوز و عابد، بار خواهد آمد. چنانکه این آثار، در طول تاریخ قرآن، در میلیونها انسان، جامه عمل پوشیده است و مکتب انسان ساز قرآن، پیوسته چنین اشخاصی را تربیت کرده و می کند ((ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم)) آری اثر قرآن چنین است.

حضرت آدم (ع)

خلقت حضرت آدم - علیه السلام - یک خلقت استقلالی است. آدم و همسرش، به طور مستقل آفریده شده اند بی آنکه - نعوذ بالله - بگوئیم از موجود دیگری مشتق شده باشند، خلقت آدم، یک خلقت فوق العاده و معجزه بود؛ مانند مبدل شدن عصای موسی به مار و اژدها. به عبارت دیگر: خداوند متعال اراده فرموده و در اثر اراده او، یک مجسمه گلی، مبدل به انسان کامل و عاقل شده است. در قرآن مجید، کیفیت و ابتدای خلقت موجودات زنده، مطرح نشده است اما خلقت حضرت آدم و همسرش، به طور مستقل، مطرح شده است. امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - در خطبه اول نهج البلاغه، می فرماید: (خداوند پس از خلقت آسمانها و زمین، مقداری خاک را از سخت و نرم و شیرین و شور زمین جمع کرد و آن را با آب آمیخت تا گل خالص شد

(شوری، شیرینی، سختی و نرمی درهم فرو رفتند) و آن را با رطوبت عجین کرد تا گل چسبنده گردید که دارای اطراف، پیوستگیها، اعضا و قسمتهای متمایز... سپس آن را صلب و سخت گردانید تا مانند سفال شد. و مدتی در همان حال نگاه داشت. و سپس روح در آن دمید. به محض دمیدن روح، آدم برخاست در حالی که انسانی بود دارای قوای تعقل که آنها را به کار می برد و دارای فکر بود که با آن در کارها تصرف می کرد. و اعضای خویش را برای حل مشکلات به کار می گرفت. (عین عبارت مولا علی - علیه السلام - چنین است: ((ثم جمع سبحانه من حزن الارض و سهلها و عذبها و سبخها تربةً سنها بالماء حتى خلصت و لا طها بالبله حتى لزبت، فجبل منها صورة ذات احناء و وصول و اعضاء و فصول، اجمدها حتى استمسكت و اصلدها حتى صلصت لوقت معدود و امد معلوم ثم نفخ فيها من روحه فمثلت انسانا ذا اذهان يجليها و فكر يتصرف بها و جوارح يخدمها...)) (۴۴)) این عبارت از آن حضرت - علیه السلام - به فهم آیات قرآن بسیار کمک می کند. خداوند می فرماید: ((و اذ قال ربك للملائكة اني خالق بشرا من صلصال من حماء مسنون فاذا سويته و نفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين)) (۴۵). یعنی: (و آنگاه که پروردگار به فرشتگان عالم اظهار فرمود که من بشری از ماده گل و لای کهنه متغیر خلق خواهم کرد پس چون آن عنصر را معتدل بیارایم و در آن از روح خویش بدمم، همه بر او سجده کنید). (صلصال) به معنای (سفال) است. آن را به گل خشک نیز معنا کرده اند که به هنگام دست زدن، صدا کند. (مسنون) به معنای ریخته شدن است یعنی مجسمه شکل گرفته شده. (حماء) به معنای لجن سیاه بد بوست. (تسویه) همان مجسمه ساختن است. (نفخت فيه من روحي) از زنده شدن و انسان شدن آن مجسمه، حکایت دارد. و همچنین است آیه شریفه ((اذ قال ربك للملائكة اني خالق بشرا من طين فاذا سويته و نفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين)) (۴۶). آری، نفخ روح، مجسمه گلی را مبدل به انسان و مسجود ملائکه گردانید. و (آدم) علم شخص است نه علم نوع. چنانکه برخی چنین فکر کرده اند.

خلقت انسان در دو مرحله

بنا به فرموده قرآن کریم خلقت انسان در دو مرحله صورت پذیرفته است؛ یعنی خداوند متعال ابتدا حضرت آدم و حوا را از خاک آفرید: ((خلقكم من نفس واحدة و خلق منها زوجها)) (۴۷) و آنگاه تکثیر بشر را در توالد و تناسل قرار داد. چنانکه می فرماید: ((الذي احسن كل شيء خلقه و بدها خلق الانسان من طين ثم نسله من سلاله من ماء مهين، ثم سواه و نفخ فيه من روحه و جعل لكم السمع و الابصار و الافئدة قليلا ما تشكرون)) (۴۸) یعنی: (آن خدایی که هر چیز را به نیکوترین وجه خلقت نمود و انسان را نخست از گل آغاز کرد. سپس نسل و ذریه او را چکیده ای از آب بی قیمت قرار داد. و بعد انسان را به صورت مجسمه درآورد و از روح خود در آن دمید. و برای شما گوشها و چشمها قرار داد. (با وجود این همه احسان) باز بسیار اندک، شکر و... سپاسگزاری حق می کنید). نگارنده این سطور، تقریبا یقین دارد. که خلقت سایر موجودات زنده نیز همینطور بوده است؛ مثلا خداوند متعال، ابتدا یک شتر نر و یک شتر ماده و یک اسب نر و یک اسب ماده و هکذا، از خاک آفریده و سپس نسل و تکثیر آنها را (زاد و ولد) قرار داده است. ولی از قرآن کریم برای این سخن، دلیلی وجود ندارد. اما در روایات، شواهدی در این زمینه یافته است؛ مثلا در بحار الانوار (۴۹) از محاسن برقی از امام صادق - علیه السلام - نقل شده است که از آن حضرت، از خلقت درخت خرما سؤال نمودند، فرمود: ((ان الله تبارك و تعالی لما خلق آدم من الطينة التي خلقه منها، فضل منها فضلة فخلق نخلتين ذكرا و اثني فمن اجل ذلك انها خلق من طين تحتاج الانثى الى اللقاح كما تحتاج المراءة الى اللقاح...)) یعنی: (خدای تبارك و تعالی وقتی که آدم را از گل معروف آفرید، مقداری از آن اضافه ماند، از آن، دو درخت خرما آفرید، یکی نر و یکی ماده. بدین جهت، درخت ماده احتیاج به تلقیح دارد، همانطور که زن نیاز به لقاح دارد، (گرده های درخت نر را به درخت ماده می پاشند و به آن (تاءبیر) گویند) و از درخت خرما انواع درخت به وجود می آید؛ خرماي خوب و بد، نازك، غليظ، نر، ماده، زاینده و نازا

(عقیم) ...). و در روایت دیگر از محاسن برقی از امام صادق - علیه السلام - آمده است که فرمود: ((عن ابی عبدالله علیه السلام قال: استوصوا بعمتکم النخله خیرا فانها خلقت من طینه آدم...)) یعنی: (به عمه خودتان درخت خرما، وصیت خیر کنید که آن از گل آدم آفریده شده ...). این دو حدیث، در محاسن برقی (۵۰) نقل شده است، اطلاق (عمه) به درخت (خرما) از جهت ماده بودن است. گویی که آن خواهر آدم - علیه السلام - و عمه بنی آدم می باشد. روایت در حد خود، بسیار عجیب و قابل دقت می باشد.

تکثیر انسان در روی زمین

در تکثیر و گسترش انسانها در روی کره زمین، جز حضرت آدم و همسرش موجود دیگری دخالت نداشته است. و خداوند متعال می فرماید: ((یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدۀ و خلق منها زوجها وبث منهما رجلا کثیرا و نساء (۵۱) .)) یعنی (این مردم! بترسید از پروردگار خود، آن خدایی که همه شما را از یک تن بیافرید و هم از آن جفت او را خلق کرد. و از آن دو تن، خلقی بسیار در اطراف عالم از مرد و زن برانگیخت). این آیه شریفه صریح است در اینکه در انتشار نسل بشر، فقط آن دو سبب و وسیله بوده اند. همچنین است آیه ۱۸۹ از سوره اعراف. آیه و ششم از سوره زمر. و آیه: ((یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا...)) (۵۲). یعنی: (ای مردم! ما همه شما را نخست، از یک مرد و زنی آفریدیم. و آنگاه شعبه های بسیار و فرق مختلف گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید...)). و درباره مسئله ازدواج فرزندان حضرت آدم و حوا باید گفت که: خواهر را به برادر داده اند، که این به حکم ضرورت جایز بود. و چاره ای غیر از آن وجود نداشت. در روایت احتجاج طبرسی (۵۳) از امام سجاد - صلوات الله علیه - آمده است که: نزد ابو حمزه ثمالی به مردی از قریش فرمود: ((فزوجهما علی ما خرج لهما من عندالله، قال: ثم حرم الله نکاح الاخوات بعد ذلک .)) یعنی: (آدم - علیه السلام - خواهر را به برادر داد روی آن قرعه ای که از جانب خدا اصابت کرد. فرمود: پس خداوند تزویج خواهران را حرام فرمود). در برخی از روایات نیز آمده است که ازدواج برادر با خواهر، در شریعت حضرت نوح - علیه السلام - تحریم شده است. در تفسیر المیزان، پس از اختیار این طریق فرموده است: (حکم به حرمت در اسلام و سایر شریعتها، حکم تشریعی و تابع مصالح و مفاسد است. حکم تکوینی نیست که قابل تغییر نباشد. وقت آن در دست خداست. و او فاعل مایشاء و حاکم ما یرید است. جایز است که روزی برای داعی ضرورت، مباح و سپس برای برطرف شدن ضرورت، و اینکه موجب انتشار فحشا است آن را تحریم نماید). نگارنده گوید: این تنفر و تحریم اشدی که فعلا در بین ما هست، در اثر تحریم شریعتهاست. و اگر شریعتها نهی نکرده بودند، اکنون مردم این کار را می کردند و هیچ تنفر و ناراحتی هم نداشتند.

تعلیم اسماء

در رابطه با تعلیم اسماء به حضرت آدم - علیه السلام - که مضمون ((و علم آدم الاسماء کلها)) می باشد، لازم است آیات سوره بقره را نقل و بررسی کنیم تا - ان شاء الله - مطلب روشتر شود: ((و اذا قال ربک للملائکه انی جاعل فی الارض خلیفه قالوا تجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسیح بحمدک و نقدرس لک قال: انی اعلم ما لا تعلمون و علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکه فقال انبیونی باسماء هؤلاء ان کتم صادقین قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم قال یا آدم انبئهم باسمائهم فلما انباءهم باسمائهم. قال الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات و الارض و اعلم ما تبون و ما کتمت تکتمون .)) در آیات شریفه، دو مطلب مطرح است: یکی اینکه خداوند از خلقت آدم و آدمیان به ملائکه خبر داد، دوم اینکه ملائکه خواستند آنها خلیفه و جانشین خداوند در روی زمین بشوند، اما خداوند را پیش آورد که ملائکه دانستند که سمت خلافت و

جانیشینی از آنها ساخته نیست . اینک این جریان را تحت چند (بند) می آوریم . والله عالم : ۱ - ((و اذ قال ربك للملائكة...)) ؛ گفتگویی است میان خدا و فرشتگان اما کیفیت آن معلوم نیست . به هر حال ، خداوند متعال ، خلقت آدم را به ملائکه فهمانده است . ۲ - ((قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها و يفسك الدماء)) ؛ از این سخن معلوم می شود که اولاً- منظور از (خلیفه) تنها حضرت آدم - علیه السلام - نیست بلکه آدم و همه فرزندان او می باشند . و گرنه تنها به وسیله حضرت آدم (یفسد و یسفک) قابل تحقق نیست . ثانیاً : ملائکه از اینکه خلیفه روی زمین ، از عالم ماده خواهد بود، فهمیدند که در میان آدمیان اصطکاک به وجود آمده و فساد و خونریزی به وجود خواهد آمد . ولی در روایت عیاشی از امام صادق - علیه السلام - نقل شده است که ملائکه ، آن را نسلهای قبل از انسان دیده بودند . ((قال ابو عبدالله علیه السلام و ما علم الملائكة بقولهم اتجعل فيها و من يفسد فيها و يفسك الدماء لولا- انهم قد كانوا راءوا من يفسد فيها و يفسك الدماء)) . و ثالثاً : این قول آنان ، یک نوع مقدمه چینی برای خلافت خودشان است . ۳ - ((و نحن نسبح بحمدك...)) ؛ یعنی ما پیوسته در فرمان تو هستیم . و افساد و خونریزی هم نمی کنیم . پس ما را خلیفه خویش کن . ظاهراً (و نحن نسبح) به جای (آماده فرمانبری هستیم) می باشد نه اینکه فقط با حمد و تسبیح ، کار خلافت تمام شود . ۴ - ((قال اني اعلم ما لا تعلمون)) ؛ این آیه شریفه به جای آن است که این کار از شما ساخته نیست . آنگاه علت (ساخته نبودن) در آیه بعدی ، توضیح داده شده است . ۵ - ((و علم آدم الاسماء كلها ثم عرضهم على الملائكة قال انبئوني باسماء هؤلاء...)) ؛ منظور از تعلیم اسماء، خلقت استعداد و زمینه ، در وجود حضرت آدم است نظیر : ((خلق الانسان علمه البيان)) (۵۴) به عبارت دیگر : مثلاً- خداوند متعال استعداد خشت زدن را در وجود حضرت آدم قرار داد و آدم خشت زد و خانه ای ساخت آن وقت خداوند متعال به ملائکه گفت : شما هم این کار را بکنید . آنها گفتند : خدایا ما را طوری آفریده ای که این کار را نمی توانیم انجام بدهیم . خداوند فرمود : پس اذعان کنید که کار خلافت از شما ساخته نیست . اگر منظور از (تعلیم اسماء) مثلاً این باشد که خداوند به آدم گفت : این مداد، این کاغذ و این پاکت است ، آن وقت استدلال تمام نبود؛ زیرا ملائکه حق داشتند که بگویند : پس به ما هم یاد بده تا ما هم بگوییم ، بلکه منظور این است که ملائکه بفهمند که در نهاد انسان ، چیزی گذاشته شده که در نهاد آنها نیست ؛ نظیر اینکه خداوند متعال به عقاب بگوید پرواز کن ، بعد به انسان نیز بگوید : تو هم این کار را بکن . و او پاسخ دهد که من بال ندارم . ۶ - در عین حال ، خداوند منان ((یفسد فیها و یسفک الدماء)) را در خلیفه ، می پذیرد ولی می فهماند که آن ضرری به خلیفه بودن ندارد . نهایت این است که خلیفه به خلیفه خوب و خلیفه بد، تقسیم می شود . ۷ - بنابر آنچه گفته شد، منظور از (الاسماء) تمام استعدادهای انسانها برای همه کارهاست که در نهاد انسان به تعلیم تکوینی گذارده شده است . ۸ - ((ثم عرضهم على الملائكة)) ضمیر (هم) و (هؤلاء) راجع به انسانهاست و شاید میان خبر دادن به ملائکه و خلقت آدم و زیاد شدن انسانها، فاصله ، بسیار زیاد بوده است آن وقت خداوند متعال کار آنها را به ملائکه نشان داده است . و اگر هم راجع به آدم باشد، به علت آن است که حضرت آدم ، نمونه همه آدمها بود . و بسیار بعید و ناسازگار است که ضمیر (هم) به (مسمیات) برگردد . چنانکه گفته اند . این مطلب در سوره اعراف ، صریحتر نقل شده است ، می فرماید : ((و لقد خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملائكة اسجدوا لآدم)) (۵۵) چنانکه ملاحظه می کنیم ، فرمان (اسجدوا) بعد از (خلقناکم) آمده است . و خلاصه معنای آیه شریفه چنین است : (سپس آدم یا آدمیان را به ملائکه نشان داد و فرمود : از کارهای اینها و از آنچه اینان می توانند انجام دهند، به من خبر دهید، آنها که قدرت آن را نداشتند گفتند : ((سبحانک لا علم لنا...))) ۹ - ((قال یا آدم انبئهم باسمائهم فلما انبئهم باسمائهم قال الم اقل لكم اني اعلم غیب السموات و الارض)) . علی الظاهر ضمیر (انبئهم) در هر دو مورد، راجع به ملائکه و نیز ضمیر (اسمائهم) در هر دو مورد، راجع به انسانهاست ؛ یعنی خداوند به حضرت آدم فرمود : کار آدمیان را انجام بده . او هم انجام داد . و ملائکه بار دیگر یقین کردند که کار آدم ، از آنها ساخته نیست . و آدم باید خلیفه باشد نه آنها . شاید مراد از (غیب السموات و الارض) همان کارهای انسان و کشف رموز طبیعت باشد که به دست انسان به وجود آمده و کشف شده و خواهد شد،

که آن وقت ، همه در عالم غیب بودند و هنوز به عالم شهود تنزل نکرده بودند . ۱۰ - چون این حقیقت برای ملائکه روشن گردید و دانستند که (خلافت) از آنها ساخته نیست ؛ تسلیم شدند و خداوند به ایشان فرمود : ((اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابليس ابی واستکبر و کان من الکافرین)) . تا اینجا آیات شریفه گذشته به طور طبیعی ، تفسیر گردید ، که قلب انسان به آن مطمئن و آرام می شود .

کیفیت نزول سوره علق

تقریباً یقینی است که اولین سوره نازل شده از قرآن مجید ، سوره مبارکه علق ، ((اقرء باسم ربک الذی خلق)) می باشد ولی آیا همه این سوره ، یکدفعه نازل شده و یا در چند نوبت نازل گردیده است ؟ در مجمع البیان می گوید : اکثر مفسران عقیده دارند که (علق) اولین سوره ای است که نازل گردیده است . پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - در کوه (حرا) ایستاده بود که جبرئیل آمد و پنج آیه از آیات آن را بروی خواند . ابن کثیر نیز در تفسیر خود گفته است که : جبرئیل تا آیه ((علم الانسان ما لم يعلم)) را بر آن حضرت خواند . واحدی در مقدمه اسباب النزول ، بعد از نقل مطلب فوق ، در روایت دیگری نقل کرده است که : ابتدا پنج آیه از صدر سوره ، نازل شد . دنبال آن نیز وقتی که خداوند خواست ، نازل گردید . ولی ظهور روایات ائمه معصومین - علیهم السلام - آن است که همه سوره ، یکدفعه نازل شده است ؛ مثلاً در کافی از حضرت صادق - علیه السلام - نقل شده که فرمود : ((اول ما نزل علی رسول الله صلی الله علیه و آله ، اقرء باسم ربک ، و آخره : اذا جاء نصر الله .)) (۵۶) و در روایت امام رضا - علیه السلام - است که به حسین بن خالد ، فرمود : ((سمعت ابی یحیی عن ابیه : ان اول سورة نزلت : بسم الله الرحمن الرحیم اقرء باسم ربک و آخر سورة نزلت : اذا جاء نصر الله و الفتح)) (۵۷) . در این صورت ، باید گفت که : رسول خدا - صلی الله علیه و آله - قبل از نزول وحی ، نماز می خوانده است . مورد اذیت و آزار قرار گرفته و قرآن در اولین وحی ، از آن خبر داده است . مرحوم علامه امینی در الغدیر (۵۸) ، در روایاتی نقل کرده است که : اولین کسی که با رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نماز خواند (علی بن ابیطالب) بود . از جمله چنین نقل شده است . ((عن حکیم مولی ذاذان ، قال : سمعت علیاً یقول : صلیت قبل الناس سبع سنین و کنا نسجد و لا نرکع و اول صلوة رکعنا فیه ، صلوة العصر)) . یعنی : (هفت سال قبل از مردم ، نماز خوانده ام . ما ، در آن نماز سجده می کردیم ولی رکوع نداشت . و اولین نمازی که در آن رکوع کردیم ، نماز عصر بود) بنابراین ، رسول خدا (ص) حتی قبل از نزول وحی ، یک نوع نماز بی رکوع می خوانده و مورد اهانت نیز واقع شده است . اگر همه سوره ، یکدفعه نازل شده باشد ، چاره ای جز قبول این روایات نداریم . ولی اگر ابتدا ، پنج آیه اول نازل شده و بعد از تشریح نماز ، بقیه سوره نازل شده باشد ، ((اراءیت الذی ینهی عبدا اذا صلی)) (۵۹) را می شود بر نماز معمولی و متعارف حمل کرد .

بحثی پیرامون آیه الی المرافق

آیه شریفه وضو در قرآن مجید در سوره مبارکه مائده ، چنین آمده است : ((یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین و ان کنتم جنباً فاطهروا)) (۶۰) یعنی : (ای اهل ایمان ! چون خواستید برای نماز برخیزید ، صورت و دستها را تا مرفق (آرنج) بشویید و سر و پاها را تا برآمدگی پا مسح کنید . و اگر جنب هستید ، پاکیزه شوید (غسل کنید) . منظور از (قمتم) اراده نماز است ، یعنی : چون اراده خواندن نماز کردید ، صورت و دستهایتان را بشویید (وضو بگیرید) لفظ (ارجلکم) عطف است به محل (روسکم) که مفعول (امسحوا) و منصوب است ، یعنی : (مسح کنید سرها و پاهایتان را) . اکنون باید دید که منظور از (الی المرافق) چیست ؟ آیا این جمله می گوید : دستها را از سر انگشتان تا مرفق بشویید ، همانطوری که اهل سنت ، انجام می دهند یا معنی دیگری دارد؟ باید دانست که (الی المرفق) حد (ایدیکم) است ، یعنی

در (وضو) دستها تا حد مرفق، منظور است. توضیح اینکه (ید) در قرآن مجید، معنای و موارد متعدد دارد: اول: به معنای (دست تا مچ انسان) می باشد، مثل ذیل همین آیه که می فرماید: ((فتيمموا صعيدا طيبا فامسحوا بوجوهكم و ايديكم منه . (۶۱))) یعنی: (هنگام پیدا نکردن آب، قصد کنید خاک پاکی را و صورت و دستهایتان را با آن مسح کنید). در اینجا منظور از (ایدیکم) دستها تا (مچ) می باشد. دوم: به معنای (چهار انگشت) است، چنانچه در حد سارق، می فرماید: ((و السارق و السارقة فاقطعوا ايديهما جزاء بما كسبا نكالا من الله (۶۲))) مراد از (ایدیهما) چهار انگشت دست راست، قطع می شود. سوم: (از شانه تا سر انگشتان) است. در اقرب الموارد آمده است: ((الید: الکف او من اطراف الاصابع ال الکتف)) در قرآن مجید نیز مواردی از این معنا را می توان یافت. چهارم: (از آرنج (مرفق) تا سر انگشتان) است، چنانچه در آیه (الی المرافق) می باشد. پس منظور از حرف (الی) در آیه، حد مغسول است نه حد غسل، یعنی در وضو، آن دست را بشوید که تا مرفق است، نه دستی که تا مچ یا تا شانه است. بنابراین، آیه شریفه از اینکه از مرفق تا سر انگشتان بشویم و یا بالعکس، ساکت است. و اگر ما باشیم و آیه شریفه، هر دو نوع شستن جایز است. شیعه که می گوید: باید از مرفق شسته شود، به روایات استدلال می کند نه با آیه شریفه، اهل سنت نیز که از سر انگشتان تا مرفق می شویند، به روایات استدلال می کنند نه با آیه شریفه. بیضاوی در تفسیر خود می گوید: ((و ایدیکم الی المرافق، الجمهور علی دخول المرفقین فی المغسول و لذلك قيل)) (الی) یعنی (مع)؛ یعنی: جمهور علما گفته اند که: در شستن باید مرفقها نیز شسته شود. و لذا گفته اند: (الی) به معنای (مع) می باشد یعنی: (و ایدیکم مع المرفق) ملاحظه می فرمایید که تا مرفق شستن را مطرح نمی کند. کلام زمخشری نیز در کشاف نظیر همین کلام است. ابن کثیر (متوفای ۷۷۴) در تفسیر خود می گوید: (الی المرافق یعنی مع المرافق) بعد می گوید: مستحب است وضو گیرنده از بازو شروع کند و آن را با دو ذراع خود بشوید؛ چنانکه بخاری نقل کرده است... شرف الدین نوری در کتاب منهاج که در فقه شافعیه است - در باب وضو (۶۳) می گوید: ((الثالث غسل یدیه مع مرفقیه)) . مرحوم سید مرتضی علم الهدی در (الانتصار) (۶۴) می فرماید: شیعه می گوید شستن از مرفق است تا سر انگشتان، ولی باقی فقهاء (فقهای اهل سنت) می گویند: شخص مخیر است در اینکه از مرفق شروع کند و یا از انگشتان. مرحوم مغنیه در (الفقه علی المذاهب الخمسه) (۶۵) فرموده است: ((ذهب الامامیه الی وجوب البدئه بالمرفقین... و قالت بقیة المذاهب، الواجب غسلهما کیف اتفق.)) بدینسان می بینیم که کسی از اهل سنت، شروع از انگشتان را واجب ندانسته است. و اگر آیه شریفه دلالت می کرد، حتما واجب می دانستند. مرحوم امین الاسلام طبرسی - که سخن او حجت است - در تفسیر آیه شریفه فرموده است: امت اسلامی اتفاق دارند بر اینکه شستن دستها از مرفق جایز است. و وضو، صحیح می باشد. عین عبارت ایشان چنین است: ((لکن الامه اجمعت علی ان من بداء من المرفقین صح وضوئه)) . بنابراین لفظ (الی المرافق) قید (ایدیکم) است نه قید (فاغسلوا) به عبارت دیگر: حد مغسول است نه حد غسل. و اگر آن قید نبود، معلوم نمی شود منظور از (ایدی) کدام یک از معانی چهارگانه سابق است. شیعه نیز به روایات استدلال کرده است. (۶۶) شیعه، شروع از مرفق را واجب می داند. مگر ابن ادریس که از پایین شستن را مکروه دانسته است و مگر سید مرتضی که در کتاب (انتصار) از بالا شستن را مستحب می داند. آیاتی در شأن اهل بیت (ع) در این فصل، آیاتی که در رابطه با اهل بیت - علیهم السلام - نازل شده است. بررسی می شود؛ اعم از آیاتی که درباره علی بن ابیطالب - علیه السلام - و یا مطلق اهل بیت می باشد. آن آیات، بسیارند ولی ما فقط به برخی از آنها - که بسیار مشهور و مورد تصدیق شیعه و اهل سنت است - می پردازیم

آیه تطهیر

۱ - ((انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا)) . (۶۷) یعنی: (اراده خداوند به طور مدام آن است که پلیدی، شرک و کفر و غیره را از شما اهل بیت ببرد. و شما را به طور کامل، پاک و مطهر گرداند). واژه (یرید) فعلیت و استمرار

اراده را می فهماند؛ یعنی: این اراده، فعلیت یافته و واقع شده و ادامه دارد. روزی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در منزل همسرش ام سلمه بود. فاطمه زهرا - علیها السلام - طعامی برای آن حضرت آورد. حضرت فرمود فاطمه جان! برو و شوهرت علی و فرزندان حسن و حسین را نیز نزد من بیاور. حضرت فاطمه رفت و بعد از ساعتی هر چهار نفر به محضر آن حضرت آمدند و از آن طعام میل فرمودند. ام سلمه می گوید: من در گوشه اطاق، مشغول نماز بودم. رسول خدا بر روی رختخواب نشست و زیرش عبایی بافت خیر قرار داشت. در آن هنگام آیه تطهیر نازل گردید: ((انما یرید الله...)) حضرت فوراً عبا را بر سر خود و آن چهار نفر کشید و دست خویش را از زیر عبا بالا کرد و گفت: ((اللهم هؤلاء اهل بیتی و خاصی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً)). رسول خدا (ص) با این فعل خود اظهار کرد که آیه، فقط شامل آن پنج نفر است. ام سلمه می گوید: من نیز سرم را داخل عبا کرده و گفتم: یا رسول الله! من هم با شما هستم؟ حضرت فرمود: ((انک علی خیر، انک علی خیر))؛ یعنی: تو بر خیر هستی، تو بر خیر هستی (یعنی از اینها نیستی). و در نقل دیگری، حضرت عبا را از دست او کشید و فرمود: (تو بر خیر هستی، (و از اینها نیستی)). سیوطی در الدر المنثور، ذیل همین آیه شریفه، از ابن عباس نقل کرده است که می گوید: نه ماه بود که می دیدم رسول خدا - صلی الله علیه و آله - هر روز، هنگام هر نماز به در خانه علی بن ابیطالب می آمد و می فرمود: ((السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته اهل البیت)). ((انما یرید الله لیزهبنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً)). پس بدین ترتیب، آن حضرت، این آیه شریفه را حدود ۱۳۵۰ مرتبه در کنار درب خانه علی، فاطمه و حسنین - علیهم السلام - خوانده است: ۱۳۵۰: ۹ * ۱۵۰: ۵ * ۳۰ (یعنی این آیه شریفه، فقط درباره اهل بیت می باشد). در نزول این آیه شریفه درباره پنج تن - علیهم السلام - شکی نیست. برای نمونه رجوع شود به مسند احمد، جلد ۶، صفحه ۲۹۳ و ۳۲۳. و اسباب النزول، تالیف واحدی، ذیل همین آیه شریفه صوعق، تالیف ابن حجر، ذیل آیات نازل در شأن اهل بیت. و تفسیر الدر المنثور و تفسیر ابن کثیر، ذیل آیه شریفه، و دیگر کتابهای اهل سنت. مرحوم شرف الدین در ((الکلمة الغراء فی تفصیل الزهراء)) بعد از نقل آیه شریفه، فرموده است: شکی نیست که مراد از اهل بیت در این آیه (پنج تن آل عباس...)) جلال الدین سیوطی در تفسیر الدر المنثور، بیست روایت از طرق مختلف در این باره نقل کرده. ابن جریر طبری در تفسیر خود، پانزده روایت با سندهای مختلف نقل کرده... همه اهل قبله از اهل مذاهب، اتفاق دارند که چون وحی (تطهیر) بر آن، حضرت نازل گردید، حسنین و پدر و مادر آنها خودش را زیر عبا نمود، تا از دیگران جدا شوند. و دیگران در آن طمع نکنند. و آنگاه آیه تطهیر را خواند و به آن هم اکتفا نکرد، بلکه دستش را از زیر عبا خارج نمود و به آسمان بالا برد و گفت: ((اللهم هؤلاء اهل بیتی، فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً)). در حالی که ام سلمه می شنید، گفت: یا رسول الله! من نیز با شما هستم و عبا را بالا برد تا در زیر آن بنشیند. حضرت عبا را از دست او کشید و فرمود: (انک علی خیر) درباره همه اینها، روایات صحیح و متواتر از طریق اهل بیت - علیهم السلام - نیز وارد است. در تفسیر المیزان، بعد از اشاره به روایات اهل سنت، فرموده است: شیعه آن را از علی بن ابیطالب، امام سجاد، امام باقر، امام صادق - علیهم السلام - و از ام سلمه، ابوذری، ابی لیلی، ابوالاسود، عمرو بن میمون و سعد بن ابی وقاص، نقل کرده است. ناگفته نماند که: (آیه تطهیر) در ذیل آیه ۳۳ از سوره احزاب واقع شده است که آیات ماقبل و مابعد آن، درباره زنان حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - می باشد. از این روی، بعضی از دشمنان اهل بیت، مانند (عکرمه) در بازار مدینه فریاد می کشید که: هر کس بخواهد با او مباحله می کنم، که (آیه تطهیر) درباره زنان آن حضرت است. ولی قطع نظر از روایات متواتر، خود (آیه تطهیر) می گوید که درباره زنان آن حضرت نیست؛ زیرا خطباتی که در آیات قبل و بعد آن آمده همه آنها با جمع مؤنث آمده است؛ مثلاً در آیات قبل می خوانیم: (کنتن)، (تعالین)، (امتعنن)، (اسرحکن)، (منکن)، (اتقین). و در آیات بعد آمده است: (واذکرن)، (فی بیوتکن)، آن وقت در وسط اینها، خطاب، مبدل به جمع مذکر شده و فرموده است: (لیذهب عنکم... یطهرکم) این کاملاً می رساند که منظور از خطاب: (عنکم... یطهرکم) جمعی است که در میان آنها اصلاً زن وجود ندارد و یا در اقلیت است. وانگهی، همه مفسران و

محدثان آیه تطهیر را مستقل مطرح کرده و مربوط به ماقبل و مابعد، ندانسته اند. رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نیز مستقل خواننده است. آیه مودت در سوره مبارکه (شوری) چنین آمده است. توجه فرمایید: ((قل لا- اسئلكم علیه اجرا الا- الموده فی القربی و من یقترب حسنة نزدله فیها حسنا ان الله غفور شکور)) . (۶۸) یعنی: (بگو ای رسول خدا!) بر رسالت خویش از شما مزدی نمی خواهم، مگر دوستی قربانم را هر کس که حسنه ای به دست آورد، خوبی را در آن حسنه برای او افزون می کنم، خداوند آمرزنده و پاداش دهنده است). ابن حجر در صواعق (۶۹)، از ابن عباس نقل کرده است که: چون این آیه نازل شد، گفتند: یا رسول الله! قربان شما - که محبتشان بر ما واجب است - کدامند؟ فرمود: (علی، فاطمه و دو پسران آنها) ((عن ابن عباس ان هذه الآیة لما نزلت قالوا: یا رسول الله من قربانک هؤلاء الذین وجبت علینا مودتهم؟ قال علی و فاطمة و ابناهما)). زمخشری نیز آن را در کشاف، ذیل آیه شریفه، نقل کرده است: و آن اولین حدیث از کتاب (احیاء المیت) سیوطی در حاشیه اتحاف شبرای صفحه ۲۳۸ است. و محب الدین طبری در ذخائر العقبی، صفحه ۲۵، و شبلیجی در نور الابصار، صفحه ۱۱۲ و صبان در اسعاف الراغین، صفحه ۱۰۵، هاشم نور الابصار صباغ در فصول المهمه، صفحه ۱۳ نقل کرده اند. مرحوم امینی، در الغدیر، جلد ۲ صفحه ۳۰۷ را از بیشتر از بیست کتاب نقل کرده است.

آیه لیلۃ المبیت

((و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤف بالعباد)) . (۷۰) یعنی: (بعضی از مردم هستند که وجود خویش را برای طلب رضای خدا می فروشند، خدا به بندگان رئوف و مهربان است). این آیه شریفه، در شاعن امیرالمؤمنین - علیه السلام - نازل شده است؛ آنگاه که در شب هجرت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در بستر آن حضرت خوابید و پیامبر اکرم هجرت فرمود و از خطر نجات یافت. سبط ابن جوزی در تذکره، صفحه ۴۱ (الحديث لیلۃ الهجرة) از تفسیر ابواسحاق ثعلبی نقل می کند که: چون رسول خدا - صلی الله علیه و آله - خواست به مدینه هجرت کند علی بن ابیطالب - علیه السلام - را در مکه گذاشت تا دیون آن حضرت را پردازد و امانتهای مردم را به خودش رد نماید. و به او فرمود که در بستر او بخوابد. و همچنین فرمود این لباس سبز و حصرمی مرا به رخسار خویش انداز و از دشمنان، کسی به تو نمی رسد و مکروهی نخواهی دید. این هنگامی بود که کفار، خانه پیامبر اکرم را احاطه کرده بودند. خداوند متعال به جبرئیل و میکائیل فرمود: (من در میان شما پیوند برادری نهاده ام و عمر یکی از شما را از دیگری افزون نموده ام، کدام یک از شما حاضرید که عمرش از رفیقش کمتر باشد؟ هر دوی آنها گفتند: ما می خواهیم عمرمان زیاد باشد. خداوند فرمود: چرا مثل علی بن ابیطالب نشدید، من میان او و محمد پیوند برادری برقرار نموده ام. اکنون علی در فراش محمد خوابیده و خودش را فدای محمد می کند. پس به زمین نازل شوید و او را حفظ نمایید. هر دوی آنها به زمین فرود آمدند و جبرئیل در بالای سر و میکائیل در پایین پای امیرالمؤمنین ایستادند و ملائکه می گفتند: به به! کیست مثل تو ای علی بن ابیطالب! خداوند با تو به ملائکه افتخار می کند. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به طرف مدینه رفت. و رسول خدا در راه بود که خداوند این آیه شریفه را در شاعن علی بن ابیطالب نازل فرمود که: ((و من الناس من یشتری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤوف بالعباد)) (۷۱) نزول این آیه شریفه درباره علی بن ابیطالب - صلوات الله علیه - از مسلمات و مورد تصدیق شیعه و اهل سنت است. مرحوم علامه امینی، در الغدیر (۷۲) آن را از کتابهای بسیار از قبیل احیاء العلوم غزالی، کفایة الطالب، فصول المهمه، نورالابصار و... نقل کرده است. و از ابن ابی الحدید از ابوجعفر اسکافی آورده که می گوید: حدیث لیلۃ الفراه، با تواتر ثابت شده است، و کسی آن را انکار نمی کند مگر دیوانه یا کافر باشد.

آیه خیر البریة

((ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البرية)) (۷۳) یعنی : (آنانکه ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند، آنها بهترین مردم می باشند .) خوارزمی در مناقب از جابر نقل کرده است که می گوید : نزد رسول خدا - صلی الله علیه و آله - که علی بن ابیطالب آمد . حضرت فرمود : برادرم آمد . بعد متوجه کعبه شد و دست به کعبه زد و فرمود : ((والذی نفسی بیده ان هذا و شیعتہ هم الفائزون یوم القیامۃ ؛ یعنی قسم به خدایی که جانم در دست اوست ! بدرستی که این علی و شیعیانش ، در روز قیامت ، نجات یافتگان هستند .) . سپس فرمود : او اولین کسی است که به من ایمان آورد، و از همه شما به عهد خدا وفادارتر و در امر خدا محکمتر و در رعیت ، عادلتر است و بهتر از شما بالسویه تقسیم کننده و بزرگتر از شما در مزیت در نزد خداوند است . در این هنگام این آیه شریفه نازل گردید : ((ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البرية)) . بدین سبب ، هنگامی که علی - علیه السلام - می آمد، صحابه می گفتند : (جاء خیر البریة ؛ یعنی بهترین خلق آمد) (۷۴) ابن حجر در کتاب صواعق محرقه خود (۷۵)، آن را آیه یازدهم شمرده است و از ابن عباس نقل می کند که : چون این آیه شریفه نازل شد، پیامبر اکرم به علی بن ابیطالب فرمود : ((هو انت و شیعتک تاء تى انت و شیعتک یوم القیامۃ راضین مرضین و یاء تى عدوک غضابا مقمحين)) . این مطلب نیز از مسلمات است . مرحوم علامه امینی در الغدیر (۷۶)، محلهای آن را از کتاب اهل سنت ، به طور مشروح بیان کرده است .

آیات هل اتی

منظور از آیات (هل اتی) همه سوره (هل اتی) و یا این آیات شریفه می باشد : ((ان الابرار یشریون من کاءس کان مزاجها کافورا عینا یشریب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیمنا و اسیرا . . . ان هذا کان جزاء و کان سعیکم مشکورا . زمخشری در کشاف نقل کرده است که ابن عباس می گوید : حسن و حسین - علیهما السلام - مریض شدند، رسول خدا - صلی الله علیه و آله - با جمعی از اصحاب به عیادت آنها آمدند . آنها گفتند : یا اباالحسن ! بهتر است برای شفای فرزندان نذری نمایی . علی ، فاطمه و کنیزشان فضا نذر کردند که اگر خدا به آن دو شفا دهد، سه روز را روزه بگیرند . آن دو از مرض شفا یافتند اما چیزی برای افطار نمودن در منزل نبود . علی - علیه السلام - سه صاع جو، از شمعون خیبری قرض کرد . فاطمه زهرا - سلام الله علیها - یک صاع آن را آرد کرد و پنج عدد قرص نان پخت ، آنها را نزد خویش نهادند تا افطار کنند که سائلی آمد و گفت : السلام علیکم یا اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله ! من مسکینی از مساکین مسلمانانم ، مرا اطعام کنید، خداوند شما را از مائده های بهشتی اطعام کند . همه طعام را به او دادند و جز آب چیزی نچشیدند . روز بعد نیز روزه گرفتند، هنگام شب ، چون طعام را پیش خود گذاشتند، یتیمی بالای سر آنها ایستاد و او را بر خود مقدم داشتند و طعام را به او داده و خود فقط با آب افطار کردند، شب سوم - که بقیه طعام را آماده کرده بودند - اسیری بر آنها وارد شد و تقاضای طعام کرد، آنها نیز همه طعام را به او دادند . چون صبح شد علی - علیه السلام - دست حسنین - علیهما السلام - را گرفت و محضر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - رسیدند . وقتی پیامبر اکرم دید که آنها از شدت گرسنگی می لرزند، با آنها به منزل فاطمه - علیها السلام - آمد . . . جبرئیل نازل گردید و گفت : یا رسول الله ! بگیر این سوره را خداوند تو را درباره اهل بیت تحیت فرموده است . آنگاه همه سوره را بر آن حضرت خواند . امین الاسلام طبرسی (ره) آن را با اندکی تفاوت ، در مجمع نقل کرده است و در آخر آن آمده است : (و نزول جبرئیل بسوره هل اتی) . علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود می گوید : پدرم علی بن ابراهیم از عبدالله بن میمون قداح از امام صادق - علیه السلام - نقل کرده است که فرمود : (نزد فاطمه - علیها السلام - مقداری جو بود . آن را عصیده (۷۷) نمود . هنگامی که پخته شد، آن را آورد تا بخورند، فقیری آمد و گفت : خداوند شما را رحمت کند! مرا اطعام کنید از آنچه خداوند روزیتان داده است . علی - علیه السلام - برخاست و ثلث طعام را به او داد . کمی بعد یتیمی آمد و گفت : خداوند شما را رحمت کند! از آنچه خدا داده است ، مرا اطعام کنید . علی - علیه السلام - برخاست و ثلث طعام را به او

داد. آنگاه اسیری آمد و گفت: ((رحمکم الله اطعمونا مما رزقکم الله)) علی - علیه السلام - برخاست و ثلث بقیه را نیز به او داد و از (عصیده) چیزی نخوردند. خداوند در این باره این آیات شریفه را نازل فرمود: ((و يطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیمنا و اسیرنا: و کان سعیکم مشکورا)). امام - صلوات الله علیه - افزود: این درباره امیرالمؤمنین نازل شد. و این درباره هر مؤمنی که مثل این کار را برای خدا انجام دهد، جاری است. در این روایت آمده است که: این جریان در یک شب انجام گرفته ولی روایات دیگر که در تفسیر برهان نقل شده است. و همچنین روایات اهل سنت، در آن است که این جریان در سه روز اتفاق افتاد. و در هر سه روز، آن بزرگواران، با آب افطار کردند. این واقعه و نزول آیات هل اتی در این باره، مورد تصدیق شیعه و اهل سنت است. برای نمونه رجوع کنید به کتاب: اسباب النزول، تالیف واحدی، در سوره انسان مناقب خوارزمی، صفحه ۱۸۸ به بعد (فصل سابع عشر) تذکره سبط ابن جوزی، صفحه ۲۸۱ (باب حادی عشر فی ذکر خدیجه و فاطمه) تفسیر حافظ نسفی در هامش تفسیر خازن. ابن حجر در الاصابه (شرح حال فضه؛ خادمه فاطمه - علیها السلام) و نور الابصار شبلنجی. در الغدیر (۷۸)، آن را از ۳۴ منع معتبر نقل کرده است.

آیه مؤمن

((افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لایستون)) (۷۹) یعنی: (آیا پس کسی که مؤمن است مثل کسی است که فاسق می باشد (این دو) مساوی نیستند). میان علی بن ابیطالب - علیه السلام - و ولید بن عقبه بن ابی معیط، جریانی پیش آمد. ولید به آن حضرت گفت: من در زبان از تو گویاترم، و سر نیزه من از سر نیزه تو تیزتر است. و من بهتر از تو می توانم دشمن را به عقب برانم!!! علی - علیه السلام - فرمود: ساکت شو! تو یک نفر فاسق هستی. خداوند در این باره، آیه فوق را نازل کرد. در الغدیر (۸۰)، آن را از ده جا نقل کرده است. برای نمونه رجوع شود به تفسیر نیشابوری و ابن کثیر.

آیه مباهله

((فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین)) (۸۱) یعنی: (هر کس که درباره عیسی با تو محاجه کند، بعد از آنکه جریان او را دانسته ای، بگو: بیاید بخوانیم پسران ما را و پسران شما را، زنان ما را و زنان شما را، ما را و نفسهای شما را، آنگاه به درگاه خدا ناله کنیم و لعنت خدا را از آن دروغگویان گردانیم). این آیه شریفه، راجع به جریان (مباهله) است که عده ای از نصاری نجران، به مدینه آمده و با رسول خدا - صلی الله علیه و آله - درباره عیسی - علیه السلام - به مجادله برخاستند. حضرت فرمود: عیسی بنده خدا بود. طعام می خورد، آب می آشامید، بول و غائط می کرد. آنها گفتند: پدرش چه کسی بود؟ وحی آمد که از آنها پرس درباره آدم چه می گویند آیا بنده مخلوق نبود که می خورد می آشامید و حدث می کرد و زن می گرفت؟ گفتند: آری. فرمود: پس پدر حضرت آدم چه کسی بود؟ آنها در جواب عاجز ماندند اما درباره حضرت عیسی قانع نشدند. حضرت به آنها فرمود: با من مباهله کنید اگر راستگو باشم عذاب بر شما نازل شود و اگر دروغگو باشم عذاب بر من نازل گردد. گفتند: با انصراف سخن گفتی لذا وعده مباهله گذاشتند. قرار شد روز ۲۴ ذیحجه از سال دهم هجرت، مباهله انجام شود. رسول خدا - صلی الله علیه و آله - با اطمینان به وعده خدا و با کمال آرامش، به محل مباهله آمد علی بن ابیطالب در پیش، فاطمه زهرا در پشت سر و آن حضرت نیز در وسط، دست حسنین - علیهم السلام - را گرفته و حرکت می کردند. سپس آن بزرگوار، دو زانو نشست و آماده مباهله گردید. رئیس نصارا از دیدن آن منظره که چگونه رسول خدا - صلی الله علیه و آله - با آن اطمینان خاطر به محل آمده، دانست که اگر آن حضرت ذره ای در حقانیت خویش و در وعده خدا شک داشت اقدام به چنین کاری نمی کرد لذا او دانست که در صورت مباهله،

نصارا از بین خواهند رفت. بدین خاطر به اتباع خود چنین گفت: ((یا معشر النصارى انى لارى وجوها لوشاء الله ان يزيل الجبل من مكانه لانه لا يزال بها فلا تباهلوا فتهلكوا...)) یعنی: (ای گروه نصارا! من چهره هایی را می بینم که اگر خدا بخواهد کوهی را از جایش برکنند، بخاطر آنها برمی کند، مباحله نکنید و گرنه هلاک خواهید شد...) آنها نیز مباحله نکرده و به جزیه حاضر شدند و حضرت هم از آنها پذیرفت. در این ماجرا رسول خدا - صلی الله علیه و آله - جز علی، فاطمه، و حسنین - علیهم السلام - کسی را با خود نبرده است. و احدی از مسلمانان خلاف آن را نگفته است لذا دیگر نیازی به ذکر مآخذ و کتب نمی باشد. در این آیه شریفه، علی بن ابیطالب - علیه السلام - (نفس) رسول خدا - صلی الله علیه و آله - شمرده شده است. و این از دلایل خلافت می باشد.

آیه تبلیغ

((یا ایها الرسول ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل رسالتک و الله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین)) (۸۲) یعنی: (ای پیامبر! آنچه از جانب تو نازل شده است آن را به مردم برسان. و اگر این کار را انجام ندهی، پیام خدا را نرسانده ای. خداوند تو را از شر دیگران حفظ می کند و خداوند قوم کافر را هدایت نمی کند.) این آیه شریفه، هنگام مراجعت آن حضرت، از (حجۀ الوداع) نازل شد. و به دنبال نزول آیه شریفه، پیامبر اکرم دستور داد تا مردم در (غدیر خم) جمع شوند و آنگاه علی بن ابیطالب - علیه السلام - را به خلافت منصوب فرمود. در تمام قرآن مجید، خطاب به این سنگینی به آن حضرت نشده است که ظاهر آن بسیار معتدل اما محتوای آن بسیار خشن و خطرناک است. خلاصه آن چنین است که خداوند می فرماید: اگر این کار را نکنی، تو پیامبر نافرمانی هستی و از نبوت ساقط هستی و دیگر پیامبر من نخواهی بود؛ چون اگر پیامبر، امر خدا را اطاعت نکند از پیامبری ساقط است. (بهر حال (بلغ ما انزل) حاکی است که قبلا خلافت علی - علیه السلام - نازل شده بود اما هنوز تبلیغ آن نرسیده بود که خداوند در آنجا به پیامبر اکرم فرمود: برسان آنچه را که قبلا نازل شده است. ((و ان لم تفعل بلغت رسالتک)) ضمیر (رسالتک) خواه به همه رسالت برگردد و یا به آن فرمان بخصوص، در هر حال، عدم تبلیغ آن، مساوی با سقوط نبوت آن حضرت بود. ((والله یعصمک من الناس)) این قسمت، نشان می دهد که پیامبر اکرم (ص) باطنا ناراحت بود از اینکه مردم جریان خلافت را چطور تعبیر خواهند کرد. و آیا اختلاف پدید می آید. آیا خواهند گفت با این همه صحابه، چرا داماد خود را مقدم کرد؟ و... ولی خداوند فرمود: از اجرای رسالت خویش، وحشت نکن خداوند نگهدار و حافظ تو می باشد. ((والله لا یهدی القوم الکافرین)) این قسمت، حکایت از این دارد که نقشه دیگران، خنثی خواهد شد و خداوند نخواهد گذاشت که کار انکار کنندگان، پیش برود و موفقیتی به چنگ آورند. واحدی نیشابوری (متوفای ۴۶۸ هجری) در اسباب النزول، صفحه ۱۱۵ ذیل همین آیه شریفه نقل کرده است که: ابوسعید خدری گفت: این آیه در روز غدیر هم درباره علی بن ابیطالب نازل گردید. فخر رازی در تفسیر کبیر خود (۸۳) می گوید: ((... نزلت الآیة فی فضل علی و لما نزلت هذه الآیة اخذ بیده و قال: من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه)) (۸۴) نیازی به ذکر منابع نیست چرا که شیعه، به این مطلب اتفاق دارد. علامه امینی در الغدیر (۸۵) آن را از سی کتاب معتبر اهل سنت نقل کرده است.

آیه اکمال الدین

((الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا)) (۸۶) یعنی: (امروز دین شما را کامل نمودم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما راضی شدم). آنگاه که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - علی بن ابیطالب - علیه السلام - را در (غدیر خم) به امامت، منصوب کرد، هنوز از غدیر، خارج نشده بود که جبرئیل این آیه شریفه را

آورد؛ یعنی با امامت علی بن ابیطالب، دین تکمیل شد و نعمت خدا تمام گردید. و خداوند از دینی که با امامت علی بن ابیطالب است راضی و خشنود شد، به طوری که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - از نزول این آیه شریفه متعجب شد و فرمود: ((الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضا الرب برسالتی و ولایه علی بن ابی طالب من بعدی)). مرحوم علامه امینی در الغدیر (۸۷) آن را از شانزده کتاب اهل سنت، نقل کرده است.

آیه سئل سائل

((سئل سائل بعذاب واقع، للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج)) (۸۸) آنگاه که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - علی بن ابیطالب - علیه السلام - را در (غدیر خم) به امامت منصوب کرد، این مطلب در تمام بلاد شایع شد و مردم آن را برای یکدیگر خبر دادند. حارث بن نعمان فهري، محضر آن حضرت آمد و گفت: ((یا محمد امرتنا من الله ان نشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و بالصلاة و الصوم و الحج و الزکاة، فقبلنا منک ثم لم ترض ذلك رفعت بضیع ابن عمک ففضلته علينا و قلت من کنت مولاه فعلى مولاه)). یعنی: (ای محمد! از جانب خدا ما را به وحدانیت خدا و رسالت خود و به نماز، روزه، حج و زکات خواندی قبول کردیم ولی به اینها قانع نشدی تا دست عموزاده ات را بلند کرده و او را بر ما برتری داده و گفتی ((من کنت مولاه فعلى مولاه)) بگو تا بدانم که این کار از جانب خودت می باشد یا از جانب خداست؟! حضرت فرمود: به خدایی که جز او خدایی نیست، این دستور از جانب خداوند است). حارث بن نعمان بعد از شنیدن این سخن، به طرف مرکب خود برگشت و می گفت: خدایا! اگر آنچه محمد می گوید حق و راست می باشد پس از آسمان بر ما سنگ بیاران و یا عذاب الیمی بر ما بفرست. او هنوز به مرکب خود نرسیده بود که سنگی از آسمان بر سرش سقوط کرد و کشته شد. خداوند متعال در این باره آیات شریفه: (سئل سائل...) را نازل فرمود. اسم آن بدبخت، در روایت امام صادق - صلوات الله علیه - در مجمع البیان نعمان بن حرث فهري، و در جاهای دیگر (حارث بن نعمان فهري)، و در تفسیر غریب القرآن ابو عبید هروی، جابر بن نصر بن حارث، است که امیر المؤمنین - علیه السلام - پدر او نصر بن حارث، را که از اسرای (بدر) بود به دستور رسول خدا - صلی الله علیه و آله - گردن زد. این جریان و نزول آیه شریفه را در این باره، مرحوم امینی در الغدیر (۸۹)، از سی کتاب معتبر اهل سنت، نقل کرده است.

آیه انما ولیکم الله

این آیه شریفه درباره علی بن ابیطالب - علیه السلام - نازل شده است؛ هنگامی که در رکوع نماز، انگشتر خویش را به سائل داد. در مجمع البیان نقل نموده است که: روزی عبدالله بن عباس در کنار زمزم نشسته بود و به لفظ: (قال رسول الله صلی الله علیه و آله برای مردم حدیث می گفت. مردی که رخسار خود را پوشانده بود، در آنجا حاضر شد. هر چه ابن عباس می گفت: (قال رسول الله) آن مرد نیز آن را می گفت. ابن عباس گفت: تو را به خدا تو کیستی؟ مرد صورت خود را باز کرد و گفت: مردم! هر کس مرا می شناسد که هیچ، و هر که مرا نشناخته است من خودم را معرفی می کنم؛ من (من جندب بن جناده بدری، ابوذر غفاری) هستم. و با این دو چشمم دیدم - اگر دروغ گویم (کور) شوند - که می فرمود: ((علی قائد البررة و قاتل الکفرة و منصور من نصره و مخذول من خذله)). بدانید که روزی با رسول خدا نماز ظهر خواندم، سائلی در مسجد چیزی خواست، اما چیزی به او ندادند. او دست به آسمان برداشت که خدایا! گواه باش، من در مسجد رسول تو اظهار حاجت کردم اما کسی چیزی به من نداد. علی - علیه السلام - آن وقت در رکوع نماز بود، با انگشت کوچک دست که به آن انگشتر می کرد، به سائل اشاره نمود، سائل آن انگشتر را از انگشت علی گرفت. رسول خدا این عمل را دید و سر را به آسمان کرد و فرمود: خدایا! برادرم موسی از تو خواست و گفت: ((رب اشرح لی صدری و یسر لی امری... واجعل لی وزیرا من اهلی هارون اخی اشدد به ازری و اشركه فی

امری)) (۹۰) در جوابش نازل فرمودی که: ((سنشد عضدک باخیک و نجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما)) . (۹۱) خدا یا! منم محمد، برگزیده و پیغمبر تو، سینه مرا فراخ گردان، کارم را آسان کن و برای من وزیر و یاری از اهلم معین نما. علی برادرم را و با او مرا تقویت فرما. به خدا سوگند رسول خدا سخن خویش را تمام نکرده بود که جبرئیل نازل شد و گفت: یا محمد! بخوان، گفت: چه بخوانم؟ گفت: بخوان ((انما ولیکم الله و رسوله و الدین ...)) . سپس طبرسی می گوید: این خبر را ثعلبی با این سند، بعینه نقل کرده است. و ابوبکر رازی، در کتاب احکام القرآن، به نقل از مغربی و رمانی روایت کرده که این آیه در حق علی نازل شد، آنگاه که در رکوع، انگشتر خویش را به سائل بخشید. مجاهد و سدی نیز چنین گفته اند. و در این مضمون از امام صادق - علیه السلام - نیز نقل شده است. نگارنده گوید: علامه امینی آن را در جلد دوم الغدیر صفحه ۵۲ - ۵۳ از تفسیر ثعلبی، تفسیر طبری، اسباب النزول واحدی، تفسیر فخر رازی، تفسیر خازن، صواعق محرقه ابن حجر و مانند آن، از کتب اهل سنت نقل کرده است. و در المراجعات، مرحوم شرف الدین در مراجعه چهارم به طور مفصل مطرح گردیده است. و من در تفسیر احسن الحدیث، آیه شریفه فوق را به طور مشروح بررسی کرده و در اطلاق لفظ (الذین) به مفرد، سخن گفته ام برای اطلاع بیشتر، به آنجا رجوع شود. ناگفته نماند که: آیات نازله در شائن اهل بیت - علیهم السلام - عموما و در شائن علی - علیه السلام - خصوصا فراوان است. آیاتی که نقل گردید به عنوان نمونه بود.

استقلال روح در قرآن

به ضرورت دین مبین اسلام، هر یک از ما انسانها در بدن خود، یک روح مستقل داریم که هنگام مرگ، از بدن ما خارج شده و در جهان باقی می ماند. و چون روز قیامت فرا رسید، بدنها از خاک می رویند هر کسی به بدن خود باز می گردد. و انسان همان انسان دنیایی می شود. انکار روح مستقل، موجب کفر است. صریحترین آیه شریفه در این باره - قطع نظر از آیات نفخ روح - آیه ۴۲ سوره مبارکه زمر می باشد که می فرماید: ((الله یتوفی الانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیها الموت و یرسل الاخری الی اجل مسمی ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون)) (۹۲) یعنی: (خداوند هنگام مرگ، ارواح را تحویل می گیرد و آنچه نمرده است آن را هنگام خواب تحویل می گیرد (چون در خواب تحویل گرفت) روحی را که بر آن مرگ و تحویل گرفته شدن، نوشته است، نگه می دارد. و روح دیگر را به بدن می فرستد. در این سخن، آیاتی هست برای آنهایی که اهل تفکرند. از این آیه شریفه چند مطلب به دست می آید که ذیلا بررسی می کنیم: ۱ - نسبت (موت) به نفس و روح، در جمله (لم تمت) و (قضی علیها الموت) به علت تحویل گرفته شدن است. و گرنه برای روح مرگی نیست. (والتی لم تمت) یعنی روحی که بدنش نمرده است و هنوز روح، تحویل گرفته نشده است. ۲ - (توفی) به معنای تحویل گرفتن و اخذ کامل است. (الله یتوفی الانفس) نشان می دهد که مرگ، نیستی و نابودی نیست، بلکه تحویل گرفته شدن است. جریان رفتن از دنیا در قرآن مجید، نوعا با کلمه (توفی)؛ به معنای تحویل گرفته شدن آمده است) بنابراین، مرگ، یک امر وجودی است. ۳ - آیه شریفه، صریح است در اینکه روح یک موجود مستقلی می باشد و دو بار از بدن خارج می شود؛ یکی به هنگام مرگ، و دیگری، هر روز هنگام خواب تا رسیدن اجل موعود. به عبارت دیگر: دومی پیوسته ادامه دارد. ۴ - از آیه شریفه معلوم می شود که در بدن انسان دو تا روح وجود دارد یکی روح عقل و روح انسانی و دیگری، روح زندگی و حیوانی. نهایت اینکه: هنگام مرگ، هر دو روح از بدن خارج می شوند اما هنگام خواب، فقط روح انسانی خارج می شود و روح زندگی در بدن باقی می ماند. این مطلب، با روایتی که صریح می باشند، تکمیل می شود. در بحار الانوار (۹۳) از امام کاظم - علیه السلام - نقل شده است که فرمود: (وقتی که انسان به خواب می رود، روح حیوانی در بدن اوست، آنچه خارج می شود (روح عقل) است): ((ان المرء اذا فان روح الحيوان باقیه فی البدن و الذی یخرج منه روح العقل)) . عبد الغفار اسلمی، راوی حدیث و یا کسی که در محضر امام -

علیه السلام - حاضر بود، عرض کرد: خدای تعالی می فرماید: ((ان الله الانفس حين موتها اجل مسمى)) آیا این طور نیست که هر دو روح به طرف خدا می رود؟ آنچه را بخواهد نگاه می دارد و آنچه را بخواهد به بدن می فرستد؟ امام - صلوات الله علیه - فرمود: (نه، فقط ارواح عقول، به طرف خدا می روند و ارواح حیات باقی هستند. آنها فقط با مرگ خارج می شوند): ((فقال علیه السلام: انما يصير اليه ارواح العقول فاما ارواح الحياء فانها باقية في البدن لا يخرج الا بالموت)) . سپس فرمود: (اگر روح حیات خارج می شد، بدن می مرد و بی حرکت می ماند): ((ولو كان روح الحياء خارجا لكان بدنا ملقى لا يتحرك)) . و آنگاه اضافه فرمود: خداوند برای این کار در قرآن مثالی زده و آن فرمان اصحاب کهف است که می فرماید: ((و نقلبهم ذات اليمين و ذات الشمال)) (۹۴). یعنی: (بدن آنها را به طرف راست و چپ، می گردانیم. آیا نمی بینی که حرکات بدن، نشان می دهد که در آنها ارواح حیات، بوده است؟). همچنین استقلال روح، از دو آیه ذیل، کاملا آشکار است که منکران معاد می گفتند: (آیا وقتی که مردیم و پوسیدیم و در زمین گم شدیم باز در خلقت جدیدی خواهیم بود؟!)) ((و قالوا اذا ضللتنا في الارض انا لفي خلق جديد)) (۹۵) خداوند متعال در جواب آنان فرمود: ((قل يتوفاكم ملك الموت الذي و كل بكم ثم الى ربكم ترجعون)) (۹۶). یعنی: ((ای رسول ما به آنها) بگو شمای واقعی، روح شماست ملک الموت که مأمور روح شماست، جان شما را تحویل می گیرد و آنگاه به سوی پروردگار باز می گردید). آیه شریفه، هم استقلال روح را می فهماند و هم اینکه حقیقت انسان، روح اوست نه بدن او که می پوسد و خاک می شود. ولی (روح) در تحویل و اختیار ملک الموت است. در این زمینه آیات و روایات، بسیار زیاد است. تمام آیات برزخ که درباره منعم و معذب بودن انسانها در عالم برزخ است، و تمام آیات ((نفخت فيه من روعي)) و ((نفخ فيه من روجه)) دلیل بر استقلال و بقای روح است. مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار (۹۷)، آیات و روایات و اقوال آن را در بابی به نام (باب حقیقه الروح والنفس) آورده است. در اینجا به عنوان تبریک سه حدیث نقل می شود: ((عن ابي جعفر عليه السلام قال: ان العباد اذا ناموا خرجت ارواحهم الى السماء فما رأت الروح في السماء فهو الحق و ما رأت في الهواء فهو الاضغاث)) (۹۸). یعنی: (بندگان چون بخوابند، ارواح آنها از بدن خارج شده و به سوی آسمان می رود، آنچه را که در آسمان بیند آن حق است. و آنچه را در هوا بیند آن را خیالات آشفته می باشد). ۲- ((عن ابي عبدالله عليه السلام قال: مثل المؤمن من و بدنه كجوهرة في صندوق، اذا خرجت الجوهرة منه طرح الصندوق و لم تتعب به قال: ان الارواح لا تمازج الابدان ولا تتداخله، انما هو كالكلل للبدن محيطة به)) (۹۹) یعنی: (امام صادق - علیه السلام - فرمود: حکایت مؤمن و بدنش؛ مانند گوهری در صندوقی می باشد؛ چون گوهر خارج شود، صندوق انداخته می شود و گوهر از خارج شدن خود (یا انداخته شدن صندوق) ناراحت نمی شود. و فرمود: ارواح با بدنها مخلوط و متداخل نمی شوند بلکه ارواح برای بدنها مانند تاجی هستند و آنها را احاطه کرده اند). ۳- ((قال امير المؤمن عليه السلام - لا ينال الرجل و هو جنب و لا ينال الا على طهور فان لم يجد الماء فليتم فان روح المؤمن ترفع الى الله تبارك و تعالی فيقلبها و يبارك عليها فان كان اجلها قد حضر جعلها في كنوز رحمة و ان لم يكن اجلها قد حضر بعث مع امنائه من ملائكة فيردونها في جسدها)) (۱۰۰) یعنی: (امیر المؤمنین - علیه السلام - فرمود: انسان در حال جنابت نخوابد بلکه همیشه در حال طهارت بخوابد. و اگر آب پیدا نکرد، تیمم نماید؛ چون روح مؤمن (در حال خواب) به طرف خدا بالا- می رود. پس خداوند آن را قبول کرده و برکت می دهد. اگر اجلش رسیده باشد آن را در خزانه های رحمت خویش، قرار می دهد و گرنه، آن را با ملائکه ای که امین می باشند می فرستند پس ملائکه آن را به جسدش باز می گردانند). این سه حدیث شریف، در استقلال و ورود و خروج، صریح، روشن و غیر قابل تاءویل می باشند.

بخشی پیرامون اسراء و معراج

(اسراء و معراج) دو شیء جداگانه هستند و نباید آن دو را یکی شمرد. (اسراء) آن است که خداوند متعال حضرت رسول - صلی

الله علیه و آله - را در یک شب ، از مسجد الحرام (مکه) به مسجد اقصی (در بیت المقدس) برد که فاصله آن حدود ۱۲۰۰ کیلومتر است . و به قول زمخشری در کشاف ، مسافت چهل شبانه روز راه است ولی معراج رفتن آن حضرت به آسمانهاست . قرآن مجید درباره اسراء، صریح و نص است . اما درباره معراج ، اشاراتی دارد . دلیل معراج ، روایات متواتر از طریق شیعه و اهل سنت است . توضیح اینکه : خداوند درباره اسراء و سیر شبانه آن حضرت می فرماید : ((سبحان الذی اسرى بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لئریه من آیاتنا انه هو السميع البصیر)) . (۱۰۱) یعنی : (پاک و منزّه است خدایی که بنده اش (محمد صلی الله علیه و آله) را در یک شب ، از مسجد الحرام به مسجد اقصی که در اطراف آن ، برکت به وجود آورده ایم تا بعضی از آیات خود را به او نشان دهیم ، خداوند شنوا و داناست) . این آیه شریفه نص و صریح است در رابطه با سیر شبانه آن حضرت که به طور اعجاز بوده است . منظور از آن ، نشان دادن آیات بود . این آیات ، شاید خود اسراء و آثار انبیای بنی اسرائیل در بیت المقدس و یا آیات معراج باشد که می فرماید : ((لقد رای من آیات ربه الکبری)) (۱۰۲) چون بنابر روایات ، (معراج) بعد از (اسراء) بوده است . اما درباره معراج ، لازم است آیات سوره نجم را در نظر بگیریم که می فرماید : ((والنجم اذا هوی . ما ضل صاحبکم و ما غوی . و ما یناطق عن الهوی الا وحی الی وحی علمه شدید القوی ذو مره فاستوی و هو بالاق لاعلی ثم دنا فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی فاوحی الی عبده ما اوحی ما کذب الفؤاد ما یری افتما رونه علی ما یری)) (۱۰۳) این آیات شریفه ، نشان دهنده آن است که جبرئیل از بالا و از آسمان به زمین فرود آمد و در قیافه انسانی ، ممثل شد . و بقدری به حضرت نزدیک گردید که فاصله اش با وی حدود دو متر بلکه کمتر شد . و آنگاه آنچه خداوند فرموده بود ، برای حضرت ، بیان کرد . اگر فاصله دو سر قوس (کمان) یک متر باشد . جبرئیل بقدر دو متر یا کمتر از دو متر ، با حضرت فاصله داشته است . جبرئیل در ناحیه بالا بود که در آنجا ممثل به صورت آدم گردید . و آن وقت به حضرت نزدیک و نزدیکتر شد : (دنا فتدلی) (ما کذب الفؤاد ما یری) یعنی : قلب حضرت ، آنچه را که چشمش دیده بود ، انکار نکرد بلکه قلبش نیز یقین کرد که او جبرئیل و فرشته وحی است . شما با آن حضرت در این کار مراء و مجادله نکنید . اما آیات بعدی ، ظهورشان در معراج است که می فرماید : ((و لقد راه نزله اخری عند سدره المنتهی عهدا جنة الماءوی . اذ یغشی السدره ما یغشی ما زاغ البصر و ما طغی لقد رای من آیات ربه الکبری)) . (۱۰۴) یعنی : (رسول خدا -صلی الله علیه و آله- در نزول دیگر، جبرئیل را دید . و آن دیدن در نزد (سدره المنتهی) بود که بهشت ، جایگاه نیکوکاران نیز آنجاست . هنگامی او را دید که (سدره المنتهی) را می پوشانید . آنچه می پوشانید ، چشم حضرت منحرف نشد و از حد دیدن خارج نگردید ، بلکه جبرئیل را دید و آن یک (دیدن) حقیقی بود . مقداری از آیات بزرگ را نیز در آنجا دید) . برخی احتمال داده اند که خداوند چشم آن حضرت را قوی گردانید و از زمین جبرئیل را در نزد سدره المنتهی مشاهده کرد . ولی این خلافت ظاهر است . بویژه با در نظر گرفتن روایاتی که در ذیل این آیات ، وارد شده است . در تفسیر احسن الحدیث (۱۰۵) ، آیات فوق را تفسیر کرده و روایات آن را نقل نموده ام برای تشکیل مطلب ، به آنجا رجوع شود . مرحوم مجلسی در بحار الانوار (۱۰۶) ، می فرماید : ((اعلم ان عروجه صلی الله علیه و آله الی بیت المقدس ثم الی السماء فی لیله واحده بجسده الشریف مما دلت علیه الایات و الاخبار المتواتره من طرق الخاصه و العامه . . . و الاخبار الوارده فی هذا المطلب لا- اظن مثلها ورد فی شیء من اصول المذهب)) . ناگفته نماند که : منظور ما از نقل این مطلب فقط بیان فرق بین اسراء و معراج بود والا مطالب مفصل است . بحثی پیرامون (اسماء حسنی) در قرآن مجید ، درباره خداوند متعال کلمه صفت و اوصاف نیامده است ، بلکه همه صفات حقتعالی با کلمه (اسم یا اسماء) آمده است ؛ مانند : ((والله الاسماء الحسنی فادعوه و ذروالذین یلحدون فی اسمائه سیجزون ما کانوا یعلمون)) (۱۰۷) یعنی : (نامهای نیکوتر از برای خداست ، خدا را با آنها بخوانید و ترک کنید آنان را که در اسماء خدا الحاد می کنند) و آنها را به مخلوقات نسبت می دهند) بزودی با اعمالشان مجازات می شوند) . ((قل ادعوا الله وادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی)) (۱۰۸) ((الله لا اله الا هو السماء الحسنی)) (۱۰۹) . ((هو الله البارئ له السماء الحسنی یسبح له ما فی السموات و الارض

و هو العزيز الحكيم)) (۱۱۰). این آیات شریفه می گویند که نامهای نیکوتر، مخصوص خداست. و در خداوند حقیقت است نه در دیگران. و از ((قل ادعوا الله او ادعواالرحمن)) به نظر می آید که (رحمن) با (الله) مساوی است نه اسماء دیگر. حقایق اسماء الله، عالم را پر کرده است. و از تدبیر هر گوشه ای از جهان، یک یا چند اسم خداوند متجلی است. در دعای کمیل آمده است: ((و باسمائك التي ملئت ارکان کل شیء)) خواندن خداوند با اسماء او، خواستن از مبدء و مشیته است که صفات و حقایق اسماء او در همه جا گسترده و متجلی است. در قرآن مجید، مجموعاً ۱۲۷ اسم از برای ذکر شده است. و آنها بنا به نقل تفسیر المیزان (۱۱۱) به ترتیب الفبا به قرار ذیل می باشد: الف: اله، احد، اول، آخر، اعلى، اکرم، اعلم، ارحم الراحمین، احکم الحاکمین، احسن الخالقین، اهل التقوی، اهل المغفره، اقرب و ابقى. ب: باری، باطن، بر، بصیر و بدیع. ت: تواب. ج: جبار و جامع. ح: حکیم، حلیم، حی، حق، حمید، حسیب، حفیظ و حفی. خ: خبیر، خالق، خلاق، خیر، خیرالماکرین، خیرالرازقین، خیرالحاکمین، خیرالغابریین، خیرالوارثین، خیرالراحمین، و خیرالمنزلین. ذ: ذوالعرش، ذوالطول، ذوانتقام، ذوالفضل العظیم، ذوالرحمة، ذوالقوة، ذوالجلال و الاکرام، ذوالمعراج. ر: رحمن، رحیم، رؤف، رب، رفیع الدرجات، رزاق و رقیب. س: سمیع، سلام، سریع الحساب، و سریع العقاب. ش: شهید، شاکر، شکور، شدید العقاب و شدید المحال. ص: صمد. ظ: ظاهر ع: عظیم، عزیز، عفو، علی، عظیم، علام الغیوب و عالم الغیب و الشهادة. غ: غنی، غفور، غفار، غالب غافر الذنب. ف: فائق الاصباح، فائق الحب والنوی، فاطر و فتاح. ق: قوی، قدوس، قاهر، قهار، قریب، قادر، قدیر، قابل التوب و قائم علی کل نفس بما کسبت. ک: کبیر، کریم و کافی. ل: لطیف. م: ملک، مؤمن، مهین، متکبر، مصور، مجید، مجیب، مبین، مولی، محیط، مقیت، متعال، محیی، متین، مقتدر، مستعان، مبدءی و مالک الملک. ن: نصیر و نور. و: وهاب، واحد، ولی، والی، واسع، وکیل و ودود. ه: هادی در توحید صدوق از حضرت رضا از پدراننش از امیرالمؤمنین از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نقل شده است که فرمود: برای خداوند (۹۹) اسم می باشد که هر کس خدا را به آنها بخواند، دعایش را مستجاب فرماید. هر کس که آنها را بشمارد، داخل بهشت می شود، من آنها را در (قاموس قرآن) ماده حسن، ذیل عنوان (اسماء الحسنی) نقل کرده ام. در میان آنها لفظ (الله) نیست، زیرا هر یک از آن اسماء، به معنای خاصی دلالت دارد ولی لفظ (الله) صفت ویژه ای در آن ملحوظ نیست، بلکه جامع همه آنهاست. در دعای جوشن کبیر - که یکی از ذخایر تشیع است و حتی در میان اهل سنت یافت نمی شود و شیعه باید به آن مباحث کند - هزار اسم برای خدای تعالی نقل شده است؛ زیرا آن دعا صدبند می باشد. و در هر بند، ده اسم اسماء حسنی آمده است. و در هر بند، ترجیعی دارد که: ((سبحانک یا لا اله الا انت، الغوث الغوث خلصنا من النار یا رب...)) آن دعا از حضرت سجاد از پدرش، از جدش علی بن ابی طالب از رسول خدا - صلوات الله علیهم - نقل شده است که حضرت در یکی از جنگها، زره سنگینی در برداشت و آزارش می داد. آن حضرت خدا را خواند که جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا محمد؟ خدایت سلام می رساند و می گوید: این زره را برکن و این دعا را بخوان، آن امان است برای تو و امت تو... مرحوم مجلسی آن را در بحار (۱۱۲) از بلد الامین کفعمی نقل کرده است. و در صفحه ۳۸۴ آمده است که امام حسین - علیه السلام - فرمود: (پدرم مرا وصیت کرد که این دعا را حفظ کنم و بزرگ بدانم. آن را بر کفن او بنویسم. و همچنین آن را به اهل بیت خود یاد بدهم. و آنها را بر خواندن آن دعا ترغیب کنم).

امکان وقوع قیامت و ضرورت آن

آیات قیامت، در قرآن مجید از یک نظر به دو قسم تقسیم می شوند؛ آیاتی که می گویند: قیامت ممکن است و امر محالی نیست. و آیاتی که می گویند قیامت ضروری است و باید باشد. و اگر نباشد، نظام خلقت ناقص است. و حکمت و عدالت خداوند محدود می شود. و چون نظام خلقت ناقص نیست و خدشه در عدالت و حکمت خداوند محال است، پس باید آخرت، قیامت و

بهشت و جهنم باشد. و ما بحول الله، به نحو ترتیب، هر دو قسمت از آیات را بررسی خواهیم کرد.

امکان وقوع معاد

آیاتی که بر امکان وقوع معاد دلالت می کنند، بسیارند. و ما به برخی از آنها نظر می افکنیم: ۱- ((و يقول الانسان اذا مات لسوف اخرج حيا اولاً يذكر الانسان انا خلقناه من قبل و لم شيئا)) یعنی: (انسانی که منکر معاد است می گوید: آیا وقتی که مردم بزودی زنده از قبر خارج خواهیم شد؟ آیا آن انسان به یاد نمی آورد که ما او را پیش آفریدیم و حال آنکه چیز معینی نبود؟! در این دو آیه شریفه، ابتدا اشکال منکر معاد، بدون خوف و ترس مطرح و سپس بدان داده شده است. و خلاصه آن چنین است که اگر ما در عالم خیال، دویست سال به عقب برگردیم، خواهیم دید که ما در جهان نبوده ایم بلکه فقط ذرات بدنهای ما به صورت پراکنده در املاح خاک و گازهای هوا و ذرات آب و غیره بوده است. و اکنون بعد از دویست سال نیز مجدداً به حال اول برمی گردیم و باز خاک و ذرات خواهیم شد. اکنون آیا ممکن است این نقشه تکرار شود و ما دوباره آفریده شویم؟ در پاسخ این سؤال باید گفت: هیچ عاقلی نمی تواند بگوید خیر، این کار شدنی نیست؛ چون یکبار ممکن است و ما به وجود آمده ایم، پس از تکرار آن نیز باید ممکن باشد. و یا بگوییم که: بشر از اول در دنیا نبود و بعداً به وجود آمده و همه جا را پر کرده است، اکنون اگر در روی زمین اتفاقی رخ دهد و همه انسانها و به طور کلی، حیات از بین برود، آیا تکرار به وجود آمدن حیات و انسانها ممکن است یا محال می باشد؟ در پاسخ این سؤال نیز هیچ عاقلی نمی تواند بگوید که آن محال است، بلکه همه در جواب خواهند گفت: تکرار آن امکان پذیر است. این بیان قرآن کریم بقدری قاطع است که بالاتر از آن بیانی وجود ندارد. ۲- ((و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه قال من يحيى العظام و هي رميم قل يحييها الذي انشاءها اول مرة و هو بكل خلق عليم)) . به روایت امام صادق - علیه السلام - ابی بن خلف، که یکی از سران مشرکین مکه بود - استخوان مرده ای را با دست خود سایید و به صورت خاک درآورد و گفت: چه کسی می تواند این استخوانها را بعد از خاک شدن، زنده گرداند؟! خداوند در پاسخ آن به پیامبر اکرم (ص) فرمود: (بگو همان کس زنده می کند که بار اول آن را زنده کرده است؛ یعنی این استخوان از اول اینطور نبود، بلکه از زمین و اجزاء آن آفریده شده بود که اکنون دوباره خاک شده است، همان خدایی که بار اول آنها را از خاک آفریده و به صورت استخوان درآورد، بار دیگر نیز می تواند این عمل را تکرار کند و آن را از سر بگیرد. این آیه شریفه نیز مانند آیه اول در امکان وقوع معاد می باشد و به هیچ نحو قابل رد و یا خدشه نیست. جمله (و نسی خلقه) حاکی از آن است که: اگر این شخص در خلقت و آفرینش خویش فکر می کرد و امکان تکرار آن را به یاد می آورد، چنین اشکالی نمی کرد، ولی چون آفرینش خودش را از یاد برده است لذا چنان گفت. جمله ((و هو بكل خلق عليم)) جواب سؤال مقدر است. گویا کسی می گوید: در دنیا انسانها از مادران متولد می شوند، مگر در آخرت نیز مادرانی خواهند بود تا انسانها را به دنیا آورند؟! در پاسخ فرمود: خداوند به هر نوع خلقت تواناست؛ در دنیا شما را از مادران به وجود آورد و در آخرت نیز شما را از زمین خواهد رویاند؛ چنانکه علفها را از بین می رویاند. ۳- ((يوم نظوى السماء كطى السجل للكتب كما بدءنا اول خلق نعیده و عدا علينا انا كنا فاعلين)) (۱۱۳) یعنی: (یاد کن روزی را که آسمان را می پیچیم، همانطور که طومار، نوشته ها را می پیچد، چنانکه اولین خلقت را شروع کرده ایم آن را دوباره اعاده می کنیم، این وعده ای است بر عهده ما و ما یقیناً آن را انجام خواهیم داد.) اگر صفحه ای را که نوشته دارد بپیچیم و لوله کنیم، طبعاً نوشته ها ناپدید می شوند، همین گونه است اگر خداوند متعال آسمان را بپیچد و درهم فرو برد، اجرام ناپدید شده و به حالت (رتق) برمی گردند، چنانکه می فرماید: ((اولم ير الذين كفروا ان السموات والارض كانتا رتقا ففتقناهما...)) (۱۱۴) این آیه شریفه اولاً: درباره همه عالم است، همانطور که دو آیه سابق، تنها درباره انسان بود. ثانياً: هم وعده آمدن قیامت و هم استدلال به آن است؛ یعنی: خدایی که توانسته است ابتدا آسمان را به وجود آورد، پس بر اعاده آن نیز قادر خواهد بود. و ثالثاً:

آیه شریفه در حد خود، بسیار عجیب و پرمحتواست . ۴ - ((و هو الذی یدؤ الخلق ثم یعیده و هو اهون علیه و له المثل الاء علی فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم)) . (۱۱۵) یعنی : (خداوند کسانی است که خلقت را آغاز می کند، و سپس آن را از سر می گیرد . برای خداوند اعاده خلقت ، از خلقت اولی آسانتر است . برای اوست صفت والاتر در آسمانها و زمین . و اوست توانا و حکیم) (و هو اهون علیه) حاکی از آن است که خلقت دوم ، به اعمال قدرت کمتری احتیاج دارد، نه اینکه خلقت اول بر خداوند مشکل بود ولی دومی آسانتر است . این آیه شریفه نیز مانند آیات گذشته در رابطه با امکان وقوع معاد می باشد؛ یعنی : (معاد) امر محالی نیست بکله خداوند بر آن قادر است . ۵ - برای تکمیل این بحث ، چند نمونه از آیات شریفه را نقل می نمایم که تمام اینها در رابطه با امکان معاد و شدنی بودن آن است . و البته این آیات شریفه را فقط ترجمه می کنیم : الف - ((منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارةً اخری)) (۱۱۶) یعنی : (شما را از زمین آفریده ایم و هنگام مرگ (دوباره) به زمین باز می گردانیم . و شما را بار دیگر (در قیامت) از زمین بیرون می آوریم . ب - ((والله انبتکم من الارض نباتا ثم یعیدکم فیها و یخرجکم اخراجا)) (۱۱۷) یعنی : (خداوند شما را به شیوه خاصی از زمین رویانید، سپس شما را به زمین برمی گرداند و (باز) در قیامت ، شما را به طرز مخصوصی از زمین خارج می کند) . ج - ((فسیقولون من یعیدنا قل الذی فطرکم اول مرة ...)) (۱۱۸) یعنی : (بزودی خواهند گفت که کدام کس ما را به زندگی دنیا برمی گرداند؟ بگو : آن خدایی که اول بار آفریده است) . د - ((نحن قدرنا بینکم الموت و ما نحن بمسبوقین علی ان نبدل امثالکم و ننشئکم فیما لا تعلمون و لقد علمتم النشاء الاولی فلولا تذکرون)) (۱۱۹) یعنی : (ما مرگ را در میان شما مقدر کرده ایم . و ما عاجز نیستیم از اینکه دیگران را به جای شم تبدیل کنیم و شما را در خلقتی که نمی دانید، به وجود آوریم . شما که خلقت اول را دانسته اید پس چرا از خلقت دوم را یادآور نمی شوید؟! و همچنین آیاتی که خلقت انسان را در آخرت ، به روئیدن علفها و درختان در دنیا، تشبیه می کنند نظیر : ه - ((و نزلنا من السماء مبارکاً فانبتنا به جنات و حب الحصد و النخل باسقات لها طلع نضید رزقا للعباد و احینا به بلدةً میتا کذلک الخروج)) (۱۲۰) یعنی : (از آسمانها آب با برکتی نازل کردیم و با آن ، باغها و دانه های درو شدنی را رویانیدیم . و نخلهای بلند که میوه آنها روی هم چیده شده رویانیدیم ، برای روزی بندگان . و با آن آب ، دیار مرده را زنده کردیم . خارج شدن از قبرها نیز (در قیامت) چنین است) این آیات شریفه حاکی از این معناست که انسانها در آخرت ؛ مانند علف از خاک خواهند روئید . همچنین است آیه نوزدهم از سوره روم ، آیه یازدهم از سوره زخرف ، آیه (۵۷) از سوره اعراف ، و آیات پنجم تا هتم از سوره حج . شاید این آیات را در یک فصل جداگانه و مستقل بررسی نمایم . تمام این آیات که بررسی یا اشاره گردید، درباره امکان معاد می باشند؛ یعنی (معاد) امری ممکن و معقول است . اینکه اگر کسی سؤال کند که آیا بدنهایی که در قیامت خواهد روئید، نظیر این بدنها خواهد بود یا عین آنها؟ پاسخ این سؤال ، در فصل (عینیت انسان در دنیا و آخرت) داده شده است که اصل انسان روح اوست و روح هم بدون کمترین تغییر، باقی خواهد ماند .

ضرورت و وجوب معاد

گفتیم : قسمت دوم از آیات معاد، همانها هستند که می گویند : باید معاد باشد، و آن حتمی است . والا عدالت و حکمت خداوند مخدوش خواهد بود . چون خدشه و اشکال در عدالت و حکمت خداوند محال است ، بنابراین این وقوع قیامت ، حتمی و ضروری می باشد . از ابتدا مشیت الهی بر این قرار گرفته است که بعد از دنیا، آخرتی باشد . آیاتی که در این زمینه می باشند، بسیار است . و ما تنها آیاتی را که راجع به عدل و حکمت خداوند است ، نقل می کنیم : ۱ - ((افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لاترجعون)) (۱۲۱) یعنی : (آیا گمان کرده اید که ما شما را عبث و بیهوده آفریده ایم . و شما به سوی ما باز نمی گردید؟! این آیه شریفه می فرماید : اگر رجوع الی الله و معاد نباشد، خلقت انسان عبث و بیهوده خواهد بود . ۲ - ((و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما باطلا

ذلك ظن الدين كفروا فويل للذين كفروا من النار)) (۱۲۲) یعنی: (ما آسمان و زمین و آنچه را که میان آن دو می باشد، باطل و بی هدف نیافریده ایم، باطل بودن، گمان کافران است پس وای بر کافران از آتش). این آیه شریفه می فرماید: اگر قیامت نباشد، خلقت آسمان و زمین و دیگر اشیاء، باطل خواهد بود. آیه اول، درباره خلقت انسان بود ولی آیه شریفه دوم، راجع به کائنات است؛ یعنی در صورت نبودن آخرت، آفرینش آنها بیهوده است. ۳- ((و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما لاعین ما خلقناهما الا- بالحق ولكن اکثرهم لا یعلمون ان یوم الفصل میقاتهم اجمعین)) (۱۲۳) یعنی: (آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آن دو می باشد، عبث و بی هدف نیافریده ایم. آنها را جز به حق، نیافریده ایم، روز فصل و جدایی خوبان از بدان، میقات و وعده گاه همه آنان است.) این آیات شریفه نیز می فرمایند: اگر قیامت نباشد، پس خداوند کائنات را بازیچه و بی هدف آفریده است! ۴- ((و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق و ان الساعة لاتیة فاصح الصبح الجمیل)) (۱۲۴) یعنی: (ما آسمانها و زمین و آنچه بین آن دو است را جز بحق نیافریده ایم. و یقیناً قیامت خواهد آمد پس (از این منکران) اغماض کن اغماض خوبی). این آیه شریفه می فرماید: خلقت به حق کائنات منوط به آمدن قیامت است و اگر قیامت نباشد خلقت حق نیست بلکه باطل می باشد. ۵- ((و یتفکرون فی خلق السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار)) (۱۲۵) یعنی: (مؤمنان بعد از تفکر در خلقت آسمانها و زمین، می گویند: خدایا! اینها را باطل نیافریده ای تو پاکی از اینکه چیزی به باطل بیافرینی. پس ما را از عذاب آتش ننگه دار (یعنی اگر آخرت نبود، خلقت کائنات، باطل و بیهوده بود)) نتیجه: خلاصه این آیات آن است که خداوند متعال چیزی را باطل، بیهوده و بی هدف، نمی آفریند. و محال است که کار عبثی انجام دهد. و چون این زندگی پر از رنج و بلا و دلهره و اضطراب، نمی تواند هدف خداوند باشد و خداوند برای همین چند روز بلا و مصیبت، انسان را بیافریند، بنابراین، باید آخرت و قیامت باشد والا کار خداوند از خلقت انسانها، لغو و بیهوده خواهد بود. و چون آسمانها و زمین در رابطه با انسان آفریده شده است، چنانچه می فرماید: ((و هو الذی خلق السموات و الارض فی ستة ايام و کان عرشه علی الماء لیلوکم ایکم احسن عملا...)) (۱۲۶) بنابراین، اگر آخرت نبود، خلقت کائنات نیز باطل و بیهوده می شد. و این کار بر خدا محال است. پس باید آخرتی باشد.

ضرورت معاد از راه عدالت

اولاً: بافت زندگی دنیا طوری است که بسیاری از کارها مطابق عدالت به پایان نمی رسد؛ مثلاً عده کثیری از مردم، در دنیا ظلم و ستم می کنند و پا را از حریم خویش بیرون نهاده و حق دیگران را به ستم غصب می کنند. و برای کسی حقی قائل نیستند. و سراسر زندگی چنین افرادی، مشحون از انواع ظلمها، ستمها، بیدادها و جنایتها می باشد. و سرانجام نیز بدون اینکه به سزای عمل ظالمانه خویش برسند، چشم فرو بسته و از دنیا می روند. اگر قیامت نباشد، پس حساب این مظلومها چه خواهد شد. حق و حقوق این مردم بیچاره وضعیتی که توسط آن ستمگران به تاراج رفته است، در کجا باید گرفته شود. و یا عده زیادی از مردم که طمع هوسهای زورمداران عالم گردیده اند، انتقام آنان در کجا باید گرفته شود؟ ثانیاً: بر فرض هم که دست انتقام گریبان برخی از این قاتلان و جنایتکاران را بگیرد، آیا امکان دارد یک جنایتکار را عوض هزاران انسانی را که قربانی مطالع خویش نموده، به سزای اعمالش برسانند؟ مثلاً صدام را که قاتل بیش از صدها هزار انسان بی گناه می باشد، چگونه می توان انتقام این همه انسانها را از او گرفت؟ و چه کسی و کدام قانون می تواند او را به کیفر تمام ظلمها و ستمهایش برساند؟ و یا مثلاً (ترومن یهودی) رئیس جمهور اسبق آمریکا، در دو شهر (هیروشیما و ناکازاکی) حدود سیصد هزار انسان را ذوب کرد، وجود او چقدر توانایی دارد تا انتقام این همه جنایت هولناک از او گرفته شود، مگر او یک بدن بیشتر است؟! و یا برعکس افراد فوق، شخصیتهای برجسته و هادیان الهی چون امام حسین - علیه السلام - و سایر شهداء که در راه رضای خداوند از جان گذشتند و دستورات الهی را به نحو احسن به انجام

رسانند، پاداش بزرگ آنان را نمی توان در این دنیا ادا نمود. چرا که آنان جان خویش را برای رضای خداوند فدای اسلام و قرآن نمودند، و خون پاکشان برای احیای دین مبین اسلام، بر زمین ریخته شد. چگونه می توان در این دنیای فانی و حقیر، پاداش آنان ادا شود. پس باید قیامت و دنیای دیگری باشد تا نیکوکاران به پاداش و بدکاران به کیفر برسند. و الا عدالت خداوند مخدوش می گردد و امر و نهی پروردگار، پایه و ضمانتی نخواهد داشت. وانگهی در صورت عدم وجود قیامت، نیکوکاران با تبهکاران مساوی بلکه بدکاران برنده خواهند بود. مثلاً ما یزید بن معاویه را عنصری پلید، آلوده و مغلوب می دانیم اما امام حسین - علیه السلام - را انسانی والا و فاتح می دانیم. اگر آخرت نباشد، یزید با امام حسین - علیه السلام - نه تنها فرقی نخواهد داشت بلکه برنده هم خواهد بود چرا که در دنیا به کام خود رسید و به آرزوهای خویش جامه عمل پوشید و به ظاهر بر دشمنان خود فائق آمد، اینجاست که در صورت عدم آخرت، عدل الهی مخدوش می شود و چون مخدوش شدن عدل خداوند محال است، پس در وجود جهان آخرت، تردیدی نیست و حتما خواهد بود. ثالثاً: اگر قیامتی نباشد، دیگر امر و نهی خداوند چه ضمانتی دارد؟ آنکه به دستور خداوند عمل نکنند، چه سیلی ای خواهد خورد و آنکه عمل کند چه پاداشی دریافت خواهد کرد. آری، مجموعه این علل و عوامل، وجود قیامت را ضروری نموده است. اینک به ذکر برخی از آیاتی که به روز قیامت اشاره دارند، می پردازیم: ۱- ((ام نجعل الدین امنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض ام نجعل المتقین کالفجار)) (۱۲۷). یعنی: (آیا آنها را که اهل ایمان و عمل می باشند؛ مانند مفسدان قرار می دهیم و یا متقین را مانند فاجران می گردانیم). این آیه شریفه در صورتی صحیح است که آخرتی باشد و الا نه تنها بدکاران با نیکوکاران یکسان می شوند بلکه بدکاران موفق تر خواهند بود؛ چون در دنیا به کامیابی کامل رسیده اند. و به هر آنچه اراده کرده اند، دست یافته اند. ۲- ((ام حسب الدین اجترحو السیئات ان نجعلهم کالدین امنوا و عملوا الصالحات سواء محیاهم و مماتهم ساء ما یحکمون و خلق الله السموات و الارض بالحق و لتجزی کل نفس بما کسبت و هم لایظلمون)) (۱۲۸). یعنی: (آیا آنان که گناهان را کسب کرده اند مانند کسانی که اهل ایمان و عمل هستند قرار می دهیم که حیات و ممات هر دو گروه یکی باشد، بد قضاوت کرده اند! بلکه خداوند آسمانها و زمین را بحق آفرید، تا هر نفس با عمل خود مجازات شود. و آنها مظلوم نمی شوند). اگر جهان آخرت نباشد، این آیات نورانی، قابل پیاده شدن نیست. و عدل الهی جای خود را پر نخواهد کرد. چون این کار محال است، پی وجود جهان آخرت، حتمی خواهد بود. ۳- ((ان الساعة آتیة اکاد اخفیها لتجزی کل نفس بما تسعی)) (۱۲۹). یعنی: ((خداوند متعال به حضرت موسی - علیه السلام می فرماید) جهان آخرت حتما خواهد آمد. آمدن آن را پنهان می دارم تا هر کس به آنچه انجام داده است، مجازات گردد). یعنی پاداش نیکوکاران و مجازات نمودن تبهکاران، در این دنیا پیاده نمی شود و عدل الهی جای خود را نمی گیرد. پس باید جهان آخرت وجود داشته باشد. ۴- ((افمن کان مؤمناً فاسقاً لایستون اما الدین امنوا و عملوا الصالحات فلهم جنات المأوی... و اما الدین فسقوا فمأواهم النار)) (۱۳۰). یعنی: (آیا آنکه مؤمن است مانند فاسق خواهد بود، نه آن دو گروه، مساوی نخواهند بود. (در نتیجه) اهل ایمان و عمل، جایشان بهشت... و اهل فسق و فساد، در آتش هستند). اگر آخرت نمی بود، مؤمن و فاسق مساوی می شدند، بلکه فاسق بالاتر از مؤمن بود. این مطلب را با کلامی از مرحوم شهید مطهری، به پایان می بریم. او در توجیه این آیات می نویسد: اینجا لازم است توضیحی درباره این دو اصل (حکمت و عدالت) بدهیم که چگونه است که عدل الهی و هم حکمت الهی، حیات جاویدان را ایجاب می کند. و چگونه است که اگر فرض کنیم حیات جاویدانی در پی این حیات محدود نباشد، که هر کس به نتیجه جاوید کردارش برسد، آفرینش جهان و انسان، هم از نظر عدل الهی غیرقابل توجیه است و هم از نظر حکمت الهی. از عدل الهی آغاز می کنیم: اگر حیات جاویدان در کار نباشد، مثل انسانهایی که در نظام ایمان و عمل، حرکت کرده اند و انسانهایی که در نظام ضد ایمان و عمل حرکت کرده اند، مثل شاگردانی است که برخی تکالیف خود را به نحو احسن انجام داده اند و برخی دیگر وقت خود را به بازیگوشی گذرانده اند. و معلم بخواهد همه آنها را از نمره محروم کند. این

محرومیت، ظلم است و برخلاف اصل عدل می باشد. این مطلب را با بیانی ساده تر نیز می توان ادا کرد و آن اینکه: خداوند مردم را دعوت کرده است به ایمان و نیکوکاری. مردم از لحاظ پذیرش این دعوت، دو گونه شده اند؛ برخی این دعوت را پذیرفته و نظام فکری و عملی و اخلاقی خود را بر آن تطبیق داده اند، و برخی دیگر نپذیرفته و به بدکاری و فساد پرداخته اند. از طرف دیگر می بینیم که نظام این جهان بر این نیست که صد در صد نیکوکاران را پاداش بدهد و بدکاران را کیفر، بلکه برخی نیکوکارها هست که حیات انسان به آن پایان می یابد و مجالی برای پاداش نیست. پس باید جهانی دیگر باشد که نیکوکاران پاداش کامل نیکوکاری خود را دریافت کنند و بدکاران کیفر کار خود را، و گرنه بر خلاف عدل الهی است. و اما از نظر حکمت الهی: ما انسانها کارهایمان بر دو قسم است: کارهای عبث و بیهوده که نتیجه ای بر آن مترتب نیست. و دیگر کارهای بخردانه و عقل پسند که نتایج خوب و مفیدی به بار می آورد... کار حکیمانه خداوند عبارت است از کاری که مخلوق را به کمال لایق خود برساند. و نسبت دادن کار عبث به خداوند، آن است که مخلوقی را بیافریند بدون آنکه مخلوق را به کمال لایقش برساند... اینجاست که فکر بیهودگی و پوچی در آفرینش، برای گروهی پیدا شده است. می گویند جهان، حکم قافله ای را دارد که دائماً در حرکت است و منزل عوض می کند. و هیچگاه به مقصد واقعی نمی رسد. هر مقصد به نوبه خود یک منزل است؛ زیرا طبیعت از آن نیز عبور می کند و آن را پشت سر می گذارد. بدیهی است که یک حرکت و یک سفر، آنگاه معنا و مفهوم پیدا می کند که یک مقصد واقعی در انتظار باشد. اما اگر همه مقصدها و منزلهای عبارت باشند از رفتنها، و منزلهای رسیدن نداشته باشد، این حرکت و این سفر، جز بیهودگیها چیزی نیست... پاسخی که قرآن می دهد این است که: آری، اگر تنها طبیعت و دنیا بود و بس، اگر همه زادنها برای مردن و همه رویدنها برای زرد و خشک شدن بود... جای این اشکال و شبهه بود... اما هستی به دنیا محدود نمی شود. دنیا آخرت را به دنبال دارد. دنیا (رفتن) و آخرت (رسیدن) است. علی - علیه السلام - می فرماید: ((الدنيا دار مجاز و الآخرة دار قرار)) (۱۳۱) اگر جهان آخرت نبود، جهان، مقصد نهایی نداشت... و به اصطلاح قرآن، خلقت و آفرینش (عبث) و (باطل) و (لعب) بود، اما پیامبران آمدند که جلوی این اشتباه اساسی را بگیرند. و ما را به حقیقتی آگاه سازند که ندانستن آن، سراسر هستی را در نظر ما پوچ می کند (۱۳۲) ((افحسبتم انما خلقناکم عبثاً و انکم الینا لاترجعون)) (۱۳۳).

عایشه و آزار دادن به رسول خدا (ص)

سوره تحریم از قرآن کریم، حاکی است که برخی از زنان رسول خدا - صلی الله علیه و آله - او را بسیار ناراحت می کردند تا جایی که حضرت، با سوگند، بعضی از چیزها را بر خود، حرام کرد. خداوند متعال در مقام دلسوزی، خطاب به رسول خدا فرمود: ((یا ایها النبی لم ترحم ما احل الله لک تبغی مرضات ازواجک والله غفور رحیم)) (۱۳۴). از میان شاعران نزولها از همه گویاتر، نقل مرحوم طبرسی است که گفته است: عایشه می گوید: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در منزل زینب دختر جحش (یکی از زنان آن حضرت) بیشتر توقف می کرد. و زینب، شربت عسلی که تهیه کرده بود، به آن حضرت می نوشانید. لذا من با حفصه (دختر عمو) قرار گذاشتیم وقتی که رسول خدا به منزل هر یک از ما داخل شد، بگوییم: یا رسول الله! از دهان شما بوی مغفیر (درختی که گل بدبویی دارد) می آید مگر از آن خورده اید؟! وقتی پیامبر اکرم به منزل آنها داخل شد، آن دو مطلب را به زبان آوردند. حضرت فرمود: نه، بلکه من در منزل زینب، شربت عسل خورده ام. دیگر هرگز از آن نخواهم خورد. بخاری نیز در صحیح خود، جلد ششم، صفحه ۱۹۴ کتاب تفسیر، آن را نقل کرده است. و از آیه: ((قد فرض الله لکم تحلة ایمانکم...)) (۱۳۵) معلوم می شود که حضرت قشم یاد کرده بود که از آن نخورد. و خداوند فرمود: می توانی با کفاره دادن، قسم خود را بشکنی. به هر حال، در آیه چهارم این سوره، به طور تشبیه به دو نفر از زنان آن حضرت خطاب می شود که قلب شما به علت اذیت کردن پیامبر اکرم، از حق منحرف شده است. و اگر بر علیه رسول ما تبانی کنید، بدانید که خدا، جبرئیل و نیکوکار مؤمنان

(علی علیه السلام) و ملائکه، کمک آن حضرت هستند. این چه تهدیدی است و آن دو زن چقدر حضرت را اذیت می کردند؟ آیه شریفه این چنین است: ((ان تتوبا الى الله فقد صغت قلوبكما و ان تظاهرا عليه فان الله هو مولا و جبريل و صالح المؤمن و الملائكة بعد ذلك ظهير)) (۱۳۶). این دو زن کدامند که در آیه شریفه، سه بار با صیغه تثنیه به آن دو خطاب شده است (تتوبا، قلوبكما و تظاهرا) به اتفاق شیعه و اهل سنت، آن دو زن یکی عایشه دختر ابوبکر و دیگری حفصه دختر عمر بن خطاب است. ترمذی در سنن خود نقل کرده است که ابن عباس می گوید: بسیار آرزو داشتم که از عمر بن خطاب بپرسم آن دو زن کدامند. تا اینکه عمر در سالی که به حج رفت من هم با او به حج رفتم. در بعضی از منازل از جاده کنار رفت و من نیز با او رفتم. آب ریختم و او وضو گرفت سپس گفتم: یا امیرالمؤمنین! آن دو نفر از زنان پیامبر که خداوند در حق آنان می فرماید: ((ان تتوبا الى الله فقد صغت قلوبكما و ان تظاهرا عليه فان الله هو مولا)) (۱۳۷) کدامند؟ گفت: عجباً! یابن عباس! آن دو، عایشه و حفصه هستند. ولی از سؤال من ناراحت شده بود (۱۳۸) این مطلب را زمخشری نیز در کشاف، در تفسیر آیه شریفه، بخاری در صحیح خود، جلد ششم، صفحه ۱۹۵، کتاب تفسیر سوره تحریم، حلبی در سیره خود، جلد سوم، در ضمن نقل حالات حفصه، و خازن و نسفی نیز در تفسیر خود نقل کرده اند. بنابراین، معلوم می شود که آن دو زن، حضرت را بسیار ناراحت کرده اند تا جایی که قرآن مجید، تقریباً به طور صریح، آن دو را کوبیده است.

آزمایش حضرت ابراهیم و امامت او

آیه ۱۲۴ از سوره مبارکه بقره، آیه ای بحث انگیز و قابل دقت می باشد. ابتدا آیه شریفه را نقل و ترجمه می نمایم و سپس نکاتی را که از آن فهمیده می شود، مورد بررسی قرار می دهیم: ((واذا ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاطمه قال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین)) (۱۳۹). یعنی: (چون ابراهیم را خدایش با دستورهایی امتحان کرد، و ابراهیم آنها را به اتمام رسانید، خداوند فرمود: من تو را برای مردم، امام و پیشوا قرار دادم. ابراهیم گفت: از ذریه من نیز؟ خداوند فرمود: عهد من به ظالمان نمی رسد). این آیه شریفه از چند جهت قابل بررسی است: ۱- منظور از (کلمات) و دستوراتی که خداوند متعال، حضرت ابراهیم را با آنها امتحان کرد چیست؟ در مجمع البیان از امام صادق - علیه السلام - روایت شده که منظور از (کلمات)، دستور ذبح نمودن حضرت اسماعیل در خواب است. ظاهراً اسکان ذریه اش در سرزمین مکه نیز از آن باشد. ۲- (امامت) جعل خدایی و در اختیار و تحت قدرت اوست. به عبارت دیگر: همانطور که نبوت، منصب خدایی است و باید به دست او منصوب شود، امام نیز باید به فرمان خداوند منصوب شود. چرا که هیچکدام اینها در دست مردم نیست. ۳- امامت حضرت ابراهیم - علیه السلام - بعد از نبوت او بوده است بنابراین، (امامت) مقام دیگری است که به وی عطا شده بود. آن حضرت، مدتها پیش از آنکه ماء مور به ذبح حضرت اسماعیل باشد، به نبوت رسیده بود. لذا در کافی از حضرت باقر - علیه السلام - نقل شده است که: خداوند متعال، حضرت ابراهیم را (عبد) اتخاذ کرد، پیش از آنکه مبعوث گرداند. و او را (نبی) گردانید، پیش از آنکه (رسول) گرداند. و (رسول) گردانید پیش از آنکه (خلیل) گرداند. و (خلیل) گردانید، پیش از آنکه (امام) گرداند. هنگامی که همه اینها برای او جمع گردید - حضرت در اینجا مشت خود را جمع کرد - خداوند به او فرمود: ((انی جاعلک للناس اماما)) و چون حضرت ابراهیم - علیه السلام - متوجه بزرگی مقام امامت بود، گفت: (و من ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین). ۴- امامت عهد خدایی است. و این، بیان دیگری در تائید ((انی جاعلک ...)) می باشد. ۵- امامت به ظالمان نمی رسد: ((لاینال عهدی الظالمین)) . اطلاق آیه شریفه این است که مقام ولایت عهدی، به هیچ ظالمی نمی رسد، خواه فعلاً ظالم باشد و یا در گذشته ظالم بوده و اکنون توبه کرده است؛ زیرا اطلاق لفظ (ظالم) بر کسی که قبلاً نیز ظالم بود، صحیح است. لذا از آیه شریفه استفاده می شود که امام حتماً باید (معصوم) باشد. علامه طباطبائی در المیزان می فرماید: با این بیان ظاهر شد که مراد از (ظالمین) مطلق (من

صدر عنه ظلم ما) است؛ از شرک یا معصیت. هر چند که این ظلم، فقط در وقتی از عمرش بوده و سپس توبه کرده باشد. از برخی از اساتید ما (ره) از دلالت آیه بر عصمت امام - علیه السلام سؤال شد؟ فرمود: مردم به حسب قسمت عقلیه چهار قسم اند؟

- ۱- آنکه در همه عمر ظالم بوده است. ۲- آنکه در هیچ وقت ظالم نبوده است. ۳- آنکه در اول عمر ظالم بوده اما بعدا توبه کرده است. ۴- آنکه اول عمر ظالم نبوده اما بعدا ظالم شده است. شاءن حضرت ابراهیم - علیه السلام - اجل است از اینکه (امامت) را برای افراد قسم اول یا قسم چهارم بخواهد. پس فقط قسم دوم و سوم، باقی می ماند. و در این صورت، مراد از ظالمی که عهد خدا به او نمی رسد، فقط قسم سوم می باشد. بنابراین، مصداق آیه شریفه، افراد قسم دوم می باشد که اصلا ظالم نبوده اند؛ یعنی معصوم هستند.

مراد از امامت چیست؟

اکنون باید دید که مراد از (امامت) در اینجا چیست؟ در پاسخ این سوال باید گفت: ممکن است مراد از آن یکی از این سه معنای ذیل باشد: اول: به معنای مقتدا بودن در افعال و اقوال. دوم: پیشوا بودن در اداره امور مردم، پیاده کردن احکام خدا، حکومت در جامعه، اقامه حدود و جنگ با دشمن و... معنای اول، شامل همه انبیا می شود. و هیچ پیامبری نیست مگر آنکه مقتدا در افعال و اقوال است. ولی راجع به معنای دوم باید گفت: ممکن است پیامبری مأمور به تشکیل حکومت و پیاده کردن احکام الهی نشود. اما خداوند متعال: این مقام و امامت را به حضرت ابراهیم - علیه السلام - داده است. سوم: به معنای (ولایت) است. امام به معنای سوم، یک انسان کامل، منحصر بفرد، یک قطب، یک حجت و یک ولی اکمل است. زنده و مرده او یکی است. همانطور که در زندگی می شنود، بعد از مردن نیز مصداق ((اشهد انک تسمع کلامی و تشهد مقامی)) (۱۴۰) می باشد. چنانکه اغلب زیارت‌های معصومین - علیهم السلام - با کلمه خطاب (علیک و علیکم) است. از هفتاد و سه نوع اسم اعظم خداوند، هفتاد و دو نوع آن، نزد امام می باشد؛ همان اسم اعظمی که عاصف بن برخیا؛ وزیر حضرت سلیمان بن داوود - علیهما السلام - به وسیله آن، تخت ملکه (سباء) را در یک چشم بهم زدن نزد حضرت سلیمان، حاضر کرد (۱۴۱). (امام) کسی است که اعمال بندگان، شب و روز بر او عرضه می شود و آنها را می داند. و در روز قیامت بر اعمال آنها گواهی خواهد داد (۱۴۲). (امام) کسی است که علم غیب می داند و خداوند مقداری از علم غیب را به او آموخته است تا جایی که علی بن ابیطالب - علیه السلام - قبل از شروع به جنگ با خوارج، فرمود: (به خدا قسم! ده نفر از یاران من شهید نمی شوند، و ده نفر از آنها زنده نمی ماند). پس از تمام شدن جنگ، از یاران آن حضرت، فقط هشت نفر شهید شده بود و از خوارج - که چهار هزار نفر بودند - فقط نه نفر زنده ماندند (۱۴۳). (امام) دارای روحی است که با آن همه جای دنیا را می بیند. و از همه جریانها باخبر است. در حالی که در خانه خود نشسته است (۱۴۴). به احتمال نزدیک به یقین و یا به طور یقین، مراد از (امامت) در آیه شریفه، معنای سوم است که خداوند ابراهیم - علیه السلام - را پس از آنکه از عهده امتحانها برآمد، به چنین مقامی رفیع، رسانید. و تا آن وقت به آن مقام بزرگ نرسیده بود. از تفسیر المیزان معلوم می شود که علامه طباطبائی (ره) نیز این معنا را اختیار فرموده است. و این مقامی است که جا داشت حضرت ابراهیم - علیه السلام - آن را برای ذریه اش نیز بخواهد. بحثی پیرامون بداء ((یمحوا الله ما یشاء و یشاء و یشاء و یشاء)) (۱۴۵) یعنی: (خداوند هر چه را بخواهد (از احکام یا حوادث عالم) محو و هر چه را بخواهد اثبات می کند و اصل کتاب آفرینش در نزد اوست). باید بدانیم که عالم، عالم اسباب و مسببات است. و خداوند متعال خواسته است که کارها با اسباب و علل خود جریان پیدا کنند. امام صادق - علیه السلام - می فرماید: ((ابی الله یجری الاشیاء الا باسباب...)) (۱۴۶). هر نتیجه ای معلول علل و مقدمات آن است. و چیزی بدون علت، موجود نمی شود. این حکم در همه کائنات جریان دارد. جهانی که ما در آن زندگی می کنیم این طور نیست که بگوییم: عالم، عالم جبر مطلق است. و هر چیزی به طور علل و معلول تا انقراض

عالم، معلوم و معین شده و هرگز قابل تغییر و تبدیل نخواهد بود. به عبارت دیگر: این گونه نیست که بگوییم علل و اسباب و معلومات و مسببات در پی هم چیده شده و بدون تغییر و تبدیل، بتدریج جای خود را خواهند یافت. و اگر چنین باشد - نعوذ بالله - تکلیف، عقاب، ثواب، دع، تضرع، توبه، بهشت و جهنم باطل خواهد شد. و بالاتر از اینها، لازم می آید که خداوند متعال از مخلوقات خویش، مسلوب الاختیار گردد. چنانچه یهود - لعنهم الله - به این مطلب قائل شده و گفتند: ((یدالله مغلوقة)) خداوند نیز در پاسخ آنان فرمود: ((علت ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء (۱۴۷))) یعنی: (به واسطه این گفتار دروغ دست آنها بسته شده و به لعن خداوند گرفتار شدند. بلکه دو دست خداوند (دست قدرت و رحمت او) گشاده است، هرگونه بخواهد، اتفاق می کند). بلکه حق آنها است که: تمام کارها و جریانهای عالم، روی علل و اسباب می چرخد. اما خداوند دائما، مسببات و معلولات را با تبدیل علل و اسباب، عوض می کند. به عبارت دیگر: خداوند متعال عمر انسانها را روی تغییر علل و اسباب، کم و زیاد می کند. سرنوشتها را تغییر می دهد، عزیزها را ذلیل و ذلیلها را عزیز می گرداند. و آنکه مستحق عذاب بود، اهل بهشت می گرداند و بالعکس. فصلی را که بنا بود باران بیاید بدون باران می کند: ملتی را پیروز و ملتی را مغلوب می کند. چنانچه قرآن مجید می فرماید: ((یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الكتاب)). یعنی: (چیزی را که بنا بود موجود شود و به وجود بیاید، خداوند آن محو می کند و نمی گذارد به وجود بیاید. و چیزی را که بنا بود به وجود نیاید، به وجود می آورد). و نیز فرمود: ((ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم (۱۴۸))) یعنی: (اگر مردم استعداد و قابلیت خویش را از دست دادند، خداوند نعمت خویش را تغییر می دهد). در اینجا سه مطلب وجود دارد که باید مورد بررسی قرار گیرد اول: بداء چیست؟ دوم: تاءثیر عالم سفلی در عالم بالا. و سوم: ایجاد و خلقت دائم از سوی خداوند متعال.

بداء چیست؟

(بداء) در اسلام، اولین بار توسط اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام - مطرح شد. و قبل از آنان کسی این مسئله را مطرح نکرده بود. و آن این است که خداوند متعال با تغییر اسباب، مسببات را تغییر می دهد، مثلا به علت (صله رحم) عمر کسی را زیاد می کند که به والدین یا اقربایش کمک می کند و در اثر عقوق و قطع رحم، عمر او را ناقص می گرداند و هكذا... و اهل سنت چون از این معنا غافل هستند لذا به شیعه حمله کرده اند بدون آنکه در گفتار شیعه دقت کنند، مثلا فخر رازی در تفسیر ((یمحوا الله ما یشاء و یثبت)) گفته است: رافضی ها می گویند (بداء) بر خداوند جایز است. بداء این است که خداوند چیزی را بداند و سپس خلاف آن برای خداوند ثابت شود! (۱۴۹) در کافی از زراره از امام باقر یا امام صادق - علیهما السلام - نقل شده است که فرموده است: ((ما عبد الله بشیء مثل البداء))؛ یعنی: خداوند با چیزی مثل (بداء) عبادت نشده است. و در روایت هشام بن سالم از امام صادق - علیه السلام - نقل نموده که حضرت فرمود: ((ما عظم الله بمثل البداء)) (۱۵۰). معنای این هر دو حدیث، کاملا معلوم است که یعنی: تغییر اسباب، مسببات و علل و معلول در دست خداوند است. محمد بن مسلم از امام صادق - علیه السلام - نقل کرده است که فرمود: ((ما بعث الله نبیا حتی یأخذ علیه ثلاث خصال: الا قرار له بالعبودیة و خلع الانداد و ان الله یقدم من یشاء و یؤخر من یشاء)) (۱۵۱). یعنی: (خداوند متعال هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر آنکه ابتدا سه عهد را از او گرفت: اول اقرار به عبادت خداوند دوم: از بین بردن بتها و سوم اینکه: اختیار جریانهای عالم در دست خداوند است و آنچه را که بخواهد جلو می اندازد و آنچه را که بخواهد به تاءخیر می اندازد). آیت الله خوئی در بیان می فرماید: قضای الهی به سه قسم تقسیم می شود: اول: قضایی که کسی را از بندگانش بر آن مطلع نکرده و علم مخزونی می باشد که مخصوص خودش فرموده است. در این قضاء و علم، بدون شک (بداء) واقع نمی شود. بلکه در بسیاری از روایات اهل بیت - علیهم السلام - وارد شده که منشاء (بداء) همین علم است یعنی از آن سرچشمه می گیرد. ابوبصیر از امام صادق علیه السلام - نقل کرده است که فرمود: ((ان الله علمین علم

مکنون مخزون لایعلمه الا- هو، من ذلك يكون البداء، و علم علمه ملائکته و رسله و انبیاءه و نحن نعلمه (((۱۵۲). خلاصه این حدیث شریف، این است که در علم اول، بداء حاصل نمی شود، بلکه آن، منشاء بداء و علت بداء است. دوم: قضایی که خداوند متعال آن را به ملائکه و انبیاء خبر داده است که آن حتما واقع خواهد شد. در این قضا نیز (بداء) حاصل نمی شود؛ زیرا لازمه اش این است که خداوند متعال خود و ملائکه و پیامبرانش را تکذیب کند. و این محال است. عیاشی از فضیل نقل کرده است که می گوید: از حضرت ابوجعفر امام باقر - علیه السلام - شنیدم که می فرمود: (از امور حتمی، اموری هستند که لامحاله واقع می شود. و باز از امور برخی امور هستند که موقوفه و مشروط عندالله هستند. خداوند از آنها آنچه را بخواهد جلو می اندازد و آنچه را که بخواهد محو می کند. و آنچه را بخواهد اثبات می کند. و کسی از بندگانش را به این مشروط واقف نکرده است. و اما آنچه رسولان خبر داده اند لامحاله انجام خواهد شد؛ زیرا خداوند نه خودش را تکذیب می کند و نه پیامبرانش و نه ملائکه اش را): ((روی العیاشی عن الفضیل قال: سمعت اباجعفر علیه السلام یقول من الامور المحتومه امور جائئه لامحاله و من الامور موقوفه عند الله یقدم منها ما یشاء، و یمحوا ما یشاء و یتبث ما یشاء لم یطلع علی ذلك احدا - یعنی الموقوفه - فاما ما جائت به الرسل فهی کائنه لایکذب نفسه و لا نبیه و لا ملائکته)) (۱۵۳). سوم: قضایی است که خداوند آن را به پیامبر و ملائکه اش خبر داده است که آنها واقع خواهد شد ولی مشروط است به اینکه اراده خداوند برخلاف آن تعلق نگیرد. و این همان قسم است که در آن بداء واقع می شود. روایات اهل بیت - علیهم السلام - حاکی است که خداوند متعال به انبیاء و ملائکه خبر می دهد و نیز به ملائکه خبر می دهد که باز اراده و مشیت مرا هنگام وقوع، در نظر بگیرید. امام صادق - علیه السلام - به ابن مسکان فرمود: چون شب قدر گردد، ملائکه و روح و کاتبان (سرنوشتها)، به آسمان دنیا نازل می شوند و آنچه از قضای خداوند در آن سال باشد آن را می نویسند. و چون خداوند بخواهد چیزی را مقدم یا مؤخر کند و یا چیزی را کم کند، به ملک امر می کند تا آنچه را که خداوند بخواهد آن را محو کند و آنچه را اراده نماید، ثبت نماید و آن را بنویسد: ((عن عبدالله بن مسکان عن ابی عبدالله علیه السلام قال: اذا کان لیله القدر نزلت الملائکه و الروح و الکتبه الی سماء الدنيا، فیکتبون ما یکون من قضاء الله تعالی فی تلك السنه فاذا اراد الله ان یقدم شیئا او یؤخره او ینقص شیئا امر الملك ان یمحوا ما یشاء ثم اثبت الذی اراده)) (۱۵۴). علی بن ابراهیم در تفسیر خود، ذیل آیه ((فیها یفرق کل امر حکیم)) (۱۵۵) می گوید: پدرم از ابن ابی عمیر از عبدالله بن مسکان از امام باقر و امام صادق و امام کاظم - علیهم السلام - نقل کرده که همه آنها در تفسیر (فیها یفرق کل امر حکیم) فرمودند: خداوند هر کار حق یا باطل و هر چه در آن سال خواهد بود، در شب قدر مقدر می کند. ولی (بداء و مشیت) دست خداوند است. از اجلها، ارزاق، بلاها، عارضه ها و امراض، آنچه بخواهد مقدم یا موخر می دارد و در آنها آنچه بخواهد می افزاید و آنچه بخواهد کم می کند: ((حدثنی ابی عن ابی عمر عن عبدالله بن مسکان عن ابی جعفر و ابی عبدالله و ابی الحسن علیهم السلام فی تفسیر قوله تعالی: (فیها یفرق کل امر حکیم) ای یقدر الله کل امر من الحق و من الباطل و ما یکون فی تلك السنه، و له البداء و المشیه یقدم ما یشاء و یؤخر ما یشاء من الاجال و الارزاق و البلايا و الاعراض و الامراض، و یزید فیها ما یشاء و ینقص ما یشاء...)) (۱۵۶). این مطلب را با نقل یک روایت از امام رضا - علیه السلام - به پایان می بریم: ((عن البنظی عن الرضا علیه السلام قال: ... قال ابو عبدالله و ابوجعفر و علی بن الحسین و الحسین بن علی و الحسن بن علی و علی بن ابی طالب علیهم السلام: و الله لولا آیه فی کتاب الله لحدثناکم بما یکون الی ان تقوم الساعه: یمحوا الله ما یشاء و یتبث و عنده ام الکتاب)) (۱۵۷). یعنی: (امام رضا - علیه السلام - فرمود: ابوعبدالله و ابوجعفر و علی بن حسین و حسین بن علی و حسن بن علی و علی بن ابیطالب - صلوات الله علیهم - فرموده اند: به خدا قسم اگر یک آیه در قرآن نبود، همه آنچه را که واقع خواهد شد، تا قیام قیامت، به شما خبر می دادیم. و آن آیه: ((یمحوا الله ما یشاء و یتبث و عنده ام الکتاب)) است. یعنی: خداوند به ما خبر داده و ما می دانیم اما ممکن است آنچه را که خبر داده عوض کند و یا تغییر دهد. این حدیث شریف، در تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۵ از زراره از امام باقر از امام سجاده علیهما السلام - نقل شده است.

تأثیر عالم سفلی در عالم علوی

قرآن مجید، به طور صریح می فرماید: این جهان با انسان در حال داد و ستد است. و کارهای عالم سفلی و پایین، در عالم علوی و بالا اثر می گذارد، برای نمونه به چند آیه شریفه اشاره می کنیم: ۱- ((و ضرب الله مثلا قرية كانت امنة مطمئنة ياتونها رزقها رغدا من كل مكان فكفرت بانعم الله فاذاقها الله لباس الجوع والخوف بما كانوا يصنعون)) (۱۵۸). یعنی: (خداوند مثل می زند شهری را که در حال امن و آرامش بود و روزی اش از هر طرف به طور فراوان می آمد. ولی اهل آن به نعمتهای خدا کفران و ناسپاسی کردند، لذا خداوند لباس گرسنگی و ترس را بر آنها چشانید (نعمت را مبدل به قحطی و ایمنی را به ناامنی مبدل کرد) این بخاطر کارهای آنها بود). این یک نمونه صریح، از داد و ستد انسان و جهان و اثر گذاشتن کارهای پایین در تصمیم عالم بالاست که خداوند در اثر کارهای ناپسند آنها سرنوشتشان را عوض کرده است. ۲- ((و لو ان اهل القرى امنوا و اتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء و الارض و لكن كذبوا فاخذناهم بما يكسبون)) (۱۵۹). یعنی: (اگر اهل آبادیها ایمان آورده و تقوا پیشه می کردند، هر آینه برکاتی از آسمان و زمین برای آنها می گشودیم. ولیکن گفته های ما را تکذب کردند و در اثر کارهایشان، آنها را گرفتیم). این آیه نیز مانند ایه سابق، صریح است در تاثیر عالم دنیا در کار عالم بالا که اثر ایمان و تقوا (برکات) و نتیجه تکذیب (گرفتاری) است. ۳- ((فلولا كانت قرية امنة فنفعها ايمانها الا قوم يونس لما امنوا كسفنا عنهم عذاب الخزي في الحياة الدنيا و متعناهم الى حين)) (۱۶۰). یعنی: (چرا نشد که قریه ای ایمان آورد و ایمانش به او نفع می دهد، مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند، عذاب خوار کننده را در دنیا برکنار کردیم و تا مدتی متاعشان دادیم). ایمان، دعا و تضرع، تقدیر را عوض کرد و نعمت و بلا را به صحت و عافیت و نعمت، مبدل نموده است. ۴- ((ان الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم)) (۱۶۱). یعنی: (خداوند حال هیچ قومی را دگرگون نخواهد کرد تا زمانی که آن قوم، حالشان تغییر دهند). ۵- ((ذلك بان الله لم يك مغيرا نعمه انعمها على قوم حتى يغيروا ما بانفسهم)) (۱۶۲). یعنی: (حکم ازلی خداوند) این است که خداوند نعمتی را که به قومی عطا کرد، تغییر نمی دهد، با وقتی که آن قوم، حال خود را تغییر دهند). مراد از (ما) در (ما بانفسهم) در هر دو آیه، استعداد و لیاقت انسانهاست، یعنی تا قیامت و استعداد خود را از دست نداده و اهلیت نعمت را داشته باشند، نعمت پایدار خواهد ماند. اما وقتی اهلیت و صلاحیت را از دست دادند، خداوند نیز نعمت را تغییر خواهد داد. آیات زیادی در این زمینه آمده است که نمونه های بالا به طور اشاره و گذرا بود. همچنین است روایاتی که درباره دعا وارد شده است از قبیل: ۱- ((عن الصادق عليه السلام قال: ان الدعاء يرد القضا و قد نزل من السماء و قد ابرم ابراما)) (۱۶۳). یعنی: (دعا، قضای حتمی خداوند را که از آسمان نازل شده و شدیداً محکم شده است بر می گرداند). و نیز درباره احسان و صدقه آمده است: ۲- ((عن ابي جعفر عليه السلام قال: البر و الصدقة ينفيان الفقر و يزیدان في العمر و يدفعان تسعين ميتة اسوء)) (۱۶۴). یعنی: (امام ابو جعفر - علیه السلام - فرمود: نیکی و صدقه، فقر را از بین می برند و عمر انسان را زیاد می کند و نود مرگ سوء را دفع می سازند).

گفتاری پیرامون برزخ

در موارد متعدد از قرآن مجید، بحث حائل و برزخ عنوان شده که میان دو آب و دو دریا واقع است. و از آمیختن آن دو، جلوگیری می کند. اکنون می خواهیم بدانیم که منظور از آن (حائل و برزخ) چیست؟ بدین منظور، ابتدا آیات شریفه را نقل نموده، سپس به بررسی آنها می پردازیم: ۱- ((مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ لا يبغيان)) (۱۶۵). یعنی: (دو دریا را فرستاد (یا آمیخت) که با هم ملاقات می کنند ولی میان آنها حائل و برزخی است که به هم تجاوز نمی کنند). ۲- ((و هو الذي مرج البحرين هذا عذب فرات و هذا ملح اجاج و جعل بينهما برزخا و حجرا محجورا)) (۱۶۶). یعنی: (او (خداوند) کسی است که دو دریا را به هم آمیخت

این یکی شیرین و گوارا است و این دیگر شور و تلخ است. و میان آن دو برزخ و حائلی و منعی منع شده قرار داد (حجرا محجورا به جای: لا یبغیان است). ۳- ((امن جعل الارض قرارا و جعل خلالها انهارا و جعل لها رواسی و جعل بین البحرین حاجزاً اله مع الله بل اکثرهم لا یعلمون)) (۱۶۷). یعنی: (آیا معبودهای مشرکان بهتر است یا خدایی که زمین را قرارگاه گردانید و در وسط آن نهرها قرار داد و برای زمین کوههای استوار آفرید. و میان دو دریا مانعی به وجود آورد. آیا معبودی با خدا هست؟ نه، معبودی با او وجود ندارد بلکه بیشترشان نادانند). دقت در آیات شریفه فوق، نشان می دهد که منظور از (دو دریا) یکی دریاهای روی زمین است که همه شور و تلخ و دارای املاحند، دیگری آبهایی است که در دل زمین می باشد. اگر ما توجه کنیم که مثلا- در عرض یک سال چه مقدار آب شیرین، توسط چشمه ها، قناتها، چاهای عمیق، موتور پمپ ها و امثال آن، از زمین کشیده و بیرون ریخته می شود، ان وقت خواهیم دانست که آبهایی که در دل زمین هستند، واقعا دریا و دریاهاست. اما چطور می شود که دریاهای و اقیانوسهای شور و تلخ، آبهای دل زمین را شور و تلخ نمی کنند. بزرگترین علت این امر، جداره های اعماق زمین و ارتفاع بستر رودخانه هاست که مانع می شوند تا این دو دریا یکدیگر را از اثر بیندازند. والا آبهای دل زمین، شور و تلخ می شد. و زندگی و حیات از بین می رفت. حقیقتا جا داشت که خداوند آن را در قرآن کریم مطرح سازد و ان را از جمله مواهب و نعمتهای خویش بشمارد. در المیزان ذل آیه: (بینهما برزخ...) فرموده است: بهترین چیزی که در این رابطه گفته شده آن است که: مراد از (بحرین) دریای شور است که تقریباً سه ربع کره زمین را فرا گرفته، و مطلق دریای شیرین که در مخازن زمین ذخیره شده است؛ چشمه ها از آن شکافته و نهرها از آن جاری شده است و در دریای شور می ریزند. این دو، پیوسته به هم مخلوط می شوند ولی حائلی - که جداره های مخازن زمین باشد. میان آن دو هست که نمی گذارد و دریای شور، به دریای شیرین تجاوز کند. آن را شور گرداند و زندگی از بین برود، و بالعکس. طنطاوی مراغی در تفسیر خود راجع به آیه ۱۹ از سوره رحمن، محل التقاء رود نیل و دریای مدیترانه را مثل زده و می گویند: نه آب تلخ دریا، آب شیرین را تلخ می کند نه بالعکس. ولی این سخنان قابل قبول نیست. سیوطی در تفسیر الدرالمثور از ابن عباس نقل کرده که (بحرین) را به علی و فاطمه - علیهما السلام و (برزخ) را به رسول خدا - صلی الله علیه و آله (ولولو و مرجان) را به حسین علیهما السلام - تفسیر کرده است: (عن ابن عباس فی قوله (مرج البحرین یلتقیان) قال: علی و فاطمه (بینهما برزخ لا یبغیان) قال: النبی صلی الله علیه و آله و سلم (یخرج منهما اللوء لوء و المرجان) قال الحسن و الحسین) (به نقل از المیزان). امین الاسلام طبرسی آن را در مجمع البیان از سلمان فارسی و سعید بن جبیر و سفیان ثوری نقل کرده است. در تفسیر قمی نقل شده که یحیی بن سعید می گوید: ((سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول: فی قول الله تبارک و تعالی (مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان) قال علی و فاطمه بحران عمقیان لا یبغی احدهما علی صاحبه (یخرج منهما اللوء لوء و المرجان) قال: الحسن و الحسین)). ناگفته نماند که آن یک نوع تطبیق است نه اینکه منطوق آیات شریفه باشد.

برزخ و ارواح سه گانه

از قرآن مجید فهمیده می شود که ارواح انسانها در عالم برزخ، به سه گروه تقسیم می شوند، اول: ارواحی که در نعمت و شادی هستند. دوم: ارواحی که در عذاب و زحمت می باشند. سوم: ارواحی که در بی خبری محض قرار دارند و چیزی نمی دانند بلکه فقط هنگامی که در قیامت زنده شدند، خواهند دانست که مدتهای زیاد در برزخ بوده اند. مرحوم شیخ مفید در (تصحیح الاعتقاد) - که شرح و نقد عقاید صدوق - علیه الرحمه - است می فرماید: آنچه از حدیث در این باب به ثبوت رسیده آن است که: ارواح بعد از موت اجساد، دو قسم هستند؛ قسم اول: منتقل می شوند به ثواب و عقاب ارواح منعم و معذب (قسم دوم: باطل شده و چیزی از ثواب و عقاب را درک نمی کنند. قسم اول کسانی هستند که دارای ایمان محض و کفر خالص بوده اند... قسم دوم آنهایی می باشند که درای ایمان محض و کفر محض نیستند. و قرآن و حدیث از این حقیقت پرده برداشته اند. (۱۶۸) ابتدا به قسم

سوم یعنی ارواح بی خبر می پردازیم و آن را بررسی می نمایم ، توجه بفرمایید : ((و يوم تقوم الساعة يقسم المجرمون ما لبثوا غير ساعة كذلك كانوا يوفكون و قال الذين اتوا العلم و الايمان لقد لبثتم في كتاب الله الى يوم البعث ولكنكم كنتم لا تعلمون)) . (۱۶۹) یعنی : (یاد کن روزی را که قیامت بر پا شود، گناهکاران قسم می خورند که جز ساعتی و زمان اندکی در برزخ مکث نکرده اند . در دنیا نیز چنین منحرف بوده و باطل را به جای حق می گرفتند . در آن وقت آنهایی که دارای علم و ایمان خالص بوده و طول عالم برزخ را دانسته اند، به آنها می گویند : شما تا روز قیامت که امروز است در علم خدا مکث کردید و لیکن از جهل بر آن آگاه نبودید) . در این آیه شریفه کاملاً روشن است که آن گروه ، بودن در برزخ و عالم مرگ را ندانسته اند . تا جایی که امین الاسلام طبرسی در مجمع البیان می فرماید : هر کس با این ایه استدلال کند که عذاب قبر وجود ندارد، بیهوده گفته است ؛ زیرا ما گفته ایم که مانعی ندارد آنها اول عذاب قبر را ببینند و سپس در عالم بی خبری واقع شوند . بنابراین ، منظور از (المجرمون) در آیه شریفه کسانی هستند که نه دارای ایمان خالص می باشند و نه کفر خالص . و کسانی هستند که امام صادق - صلوات الله علیه - درباره آنها فرمود : (یلهی عنهم) (چنانکه خواهد آمد) آیات ذیل نیز مفید مطلب فوق می باشند : ((يوم ينفخ في الصور و نحشر المجرمين يومئذ زرقا يتخافتون بينهم ان لبثتم الا- عشرانحن اعلم بما يقولون امثلهم طریقه ان لبثتم الا- یوما)) . (۱۷۰) یعنی : (یاد کن روزی را که در صور دمیده می شود و گناهکاران را در آن روز، کبود چشم (یا کور) محشور می کنیم ، میان خویش اهسته می گویند : فقط ده روز (در برزخ) توقف کرده اید . ما به آنچه می گویند، داناتریم . و آنکه دارای صوابترین راه است می گوید : مکث نکرده اید، مگر فقط یک روز) . آنها پنهانی به همدیگر دورخ نمی گویند، بلکه آن طور می دانند، آهسته سخن گفتن ظاهراً برای رعب و ترس است . بنابراین ، ماندن در برزخ را درک نکرده و چنان گفته اند . در هر دو آیه شریفه کلمه (مجرمین) آمده است : در اولی (يقسم المجرمون) و در دومی (نحشر المجرمین) بنابراین ، منظور از آنها کسانی هستند که دارای ایمان خالص و کفر خالص نیستند مرحوم طبرسی هنگام قتل اقوال درباره آیه شریفه می فرماید : و گویند : طولانی بودن مکث در قبور برای آنها محسوس نیست گویی خوابیده بودند و بیدار شده اند : ((و قيل في القبر يذهب عنهم قی قبورهم کانهم كانوا نیاما فانتیهوا)) . در تاءید آیات شریفه ، روایات معصومین - علیهم السلام - قابل دقت است ؛ مثلاً امام صادق - علیه السلام - می فرماید : ((عن عبدالله بن سنان ابی عبدالله علیه السلام قال : انما یسئل فی قبره من محض الايمان محضاً و الکفر محضاً و اما ما سوی ذلك فیلهی عنهم)) . یعنی : (در قبر فقط از کسی سوال می شود که مؤمن خالص یا کافر خالص باشد، اما غیر از این دو گروه ، رها کرده می شوند) . این حدیث در کافی از ثقة جلیل عبدالله بن سنان از امام صادق - علیه السلام - و نیز با سند دیگری از ابی بکر حضرمی ، از آن حضرت و با سند سومی از محمد بن مسلم از آن حضرت نقل شده است . و ایضا این حدیث از ابن بکیر از امام باقر - علیه السلام - و نیز از ابو بکر حضرمی از آن حضرت منقول است (۱۷۱) . مرحوم صدوق ان را در فقیه (۱۷۲) . به طور ارسال مسلم ، نقل کرده و می گوید : ((قال الصادق علیه السلام : لا یسئل فی القبر الا من محض الايمان ...)) .

ارواح منعم

آیات و روایات در این قسمتی از ارواح در عالم برزخ ، در شادی و نعمت خواهند بود، صریح می باشند . اینک به برخی از آنها اشاره می کنیم : ۱- سوره مبارکه (یس) جریانی بدین قرار نقل شده است که : خداوند متعال دو پیامبر را به شهری ارسال داشت اما اهل شهر آن دو را تکذیب کردند . خداوند پیامبر سومی را به کمک آنها فرستاد و هر سه با هم مردم آن دیار را به توحید دعوت کردند . پس از تبلیغ آن ها و انکار مردم ، مرد منصف و عاقلی از دورترین نقاط شهر آمد و در گفته پیامبران دقت نمود و دانست که آن ها پیامبر می باشند، لذا به آن ها ایمان آورد و گفت : ((انی امنت بربکم فاسمعون)) . او مردم را به دعوت قبول پیامبران فرا خواند ولی آن قوم نادان او را شهید کردند . خداوند متعال شهادت او را چنین بیان می فرماید : ((قيل ادخل الجنة قال یا

لیت قومی یعلمون بما غفرلی ربی و جعلنی من المکرمین)) (۱۷۳). یعنی: (چون روح از بدنش خارج شد، به او گفته شد: به این بهشت داخل شو، (و او داخل شد) و گفت: ای کاش! کشندگان من می دانستند که خدایم مرا آمرزید و از محترمان گردانید). این آیه شریفه صریح است در اینکه: بهشت برزخی و روحی وجود دارد که شهید بعد از شهادت، روحش داخل آن می شود. و لفظ (الجنة) حاکی است که انجا محل نعمت، شادی، زندگی و سرور می باشد. در میزان می فرماید: ((و المراد بالجنة... . جنة البرزخ دون الاخره)) امین الاسلام طبرسی در مجمع البیان می گوید: ((و فی هذا دلالة علی نعیم القبر، یعنی: در این آیه، دلالت بر نعمت قبر وجود دارد.)) ۲- ((الذین تتوفاهم الملائكة طیین یقولون سلام علیکم ادخلو الجنة بما کنتم تعملون)) (۱۷۴) یعنی: (انانکه ملائکه آنها را در حال پاک بودن از ظلم، تحویل می گیرند و قبض روح می کنند، به آنها می گویند: سلام بر شما، داخل بهشت شوید در مقابل اعمالی که انجام می دادید). در آیه ۲۸ همین سوره می فرماید: ((الذین تتوفاهم الملائكة ظالمی انفسهم...)) از مقابله این دو آیه شریفه معلوم می شود که منظور از لفظ (طیین) پاک بودن از ظلم است. به هر حال این آیه مانند آیه شریفه اول صریح است در بهشت برزخی و نعمت ارواح پاکان. و اینکه و روح آنها به محض خروج از بدن، در بهشت داخل خواهد شد. امتیاز این آیه با آیه گذشته و دو آیه بعدی - که خواهد آمد - در این است که: این آیه شامل شهدا و غیر شهدا می باشد اما سه آیه دیگر، درباره شهیدان راه حق است. این آیه در افاده بهشت برزخی هیچ تفاوتی با آیه اول ندارد. ولی عجیب است که مفسران، روایات برزخ را فقط در ذیل آیه اول نقل کرده اند بجز تفسیر صافی که یک روایت از امیرالمومنین - علیه السلام - در آن نقل کرده که راجع به برزخ می باشد. ۳- ((و لاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون. فرحين بما اتاهم الله من فضله و یرزقون بالدين لم یلحقوا بهم من خلفهم الا- خوف علیهم و لا هم یحزنون)) (۱۷۵). یعنی: (کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندارید بلکه زنده اند و نزد پروردگار، روزی داده می شوند. و به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده شادمانند. و درباره آنهايي که هنوز نمرده اند و خود را به آنها نرسانده اند، شاد هستند از اینکه ترس و غمی بر آنها نیست). به قولی این آیات شریفه درباره شهدای (بدر) و به قولی درباره شهدای (احد) نازل شده است. و در روایتی از حضرت باقر صلوات الله علیه - درباره هر دو می باشد. ولی آیات به طور عموم و شامل همه شهدا در طول روزگار است. و تخصیص بردار نیست. محتوای آیه شریفه کاملا- روشن و قابل دقت است: شهدا زنده اند. روزی داده می شوند. درباره دنیا مانده ها ناراحت نیستند. راجع به نعمت خود، شادمانند. پس ارواح شهدا در عالم برزخ زنده اند. شعور دارند و از نعمت خداوندی لذت می برند. ۴- ((و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احياء ولكن لاتشعرون)) (۱۷۶). یعنی: (به آنهايي که در راه خدا کشته می شوند، مرده نگوئید بلکه آنها زنده اند لکن شما نمی فهمید). این آیه نیز صریح است در اینکه: شهدا در عالم برزخ زنده اند. و نباید به آنها (مرده) اطلاق کنیم. امین الاسلام طبرسی می فرماید: صحیح است که آنها تا بر پا شدن قیامت، حقیقتا زنده اند. و نیز می فرماید: در این آیه دلالت بر صحت مذهب مذهب ما وجود دارد که عقیده داریم به سؤال قبر و ثواب مؤمن و عقاب گناهکاران چنانکه اخبار در این باره فراوان است. این آیات درباره اهل نعمت در عالم برزخ بود. اما آیاتی که راجع به اهل عذاب در برزخ است به قرار ذیل می باشد:

معذب بودن برخی از ارواح در برزخ

اینک برخی از آیات شریفه را که درباره معذب بودن برخی از ارواح در برزخ می باشد نقل می نمایم: ((ولو تری اذا الظالمون فی غمرات الموت و الملائكة باسطوا ایدیهم اخرجوا انفسکم الیوم تجزون عذاب الهون بما کنتم تقولون علی الله غیر الحق و کنتم عن آیاته تستکبرون. و لقد جئتمونا فرادی كما خلقناکم اول مرة و ترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم و ما نری معکم شفعاء کم الذین زعمتم انهم فیکم شرکاء لقد تقطع بینکم و ضل عنکم ما کنتم تزعمون)) (۱۷۷) یعنی: ((... ای کاش! می دیدی که ظالمان در

بیهوشی مرگند، ملائکه شروع به عذاب آنها کرده و می گویند: بمیرید، امروز عذاب خوارکننده خواهید بود که به خدایتان ناحق می گفتید و از آیات او سرپیچی کرده و گردنکشی می کردید. امروز تنها پیش ما آمده اید. چنانکه هنگام آفریدن، شما را تنها آفریده بودیم. اموال دنیا را که به شما داده بودیم در پشت سر خود رها کرده اید. معبودیهای باطل را نیز در کنار شما نمی بینیم. رابطه میان شما و آنها قطع شده است. و آنچه به زعم شما شریک خدا بود، گم شده است و خبری از آنها نیست. . . این آیات شریفه صریح اند در اینکه عذاب ظالمان و اهل استکبار از هنگام قبض روح، آغاز می شود. و ملائکه در حال عذاب کردن، با آنها با خشونت تمام رفتار می کنند: (باسطوا ایدیهم؛ یعنی دستشان را به عذاب آنها باز کرده و عذاب را شروع کرده اند.) (اخرجوا انفسکم) امر تکوینی است؛ یعنی: بمیرید و روح را از بدن خود خارج کنید. سایر کلمات نیز حکایت از عذاب دارد. ۲ - ((حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت کلا انها کلمة هو قائلها و من ورائهم . برزخ الی یوم یبعثون)) (۱۷۸) یعنی: (چون یکی از آنها را مرگ فرا رسد، گوید: خدایا! مرا به دنیا برگردانید تا در آنچه نکرده ام عمل کنم. این درخواست ابتدا پذیرفته نیست. و در پس آنها برزخی هست تا روزی که مبعوث می شوند.) این آیه، آیه ای است که فاصله میان مرگ و قیامت را برزخ خوانده است. در این آیه آمده که انسانهایی پس از مرگ اظهار پشیمانی می کنند و درخواست بازگشتن به دنیا را می نمایند ولی از آنها پذیرفته نمی شود. این درخواست و پشیمانی در اثر معذب بودن آنهاست. علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خویش می گوید: این آیه در رد کسانی است که عذاب قبر و عقاب و ثواب قبل از قیامت را انکار کرده اند. و آن قول امام صادق - علیه السلام - است که می فرماید: ((والله ما اخاف علیکم الا البرزخ فاما اذا صار الامر الینا فنحن اولی بکم)) . یعنی: (به خدا قسم! برای شما نمی ترسم مگر از برزخ، و چون در قیامت کار به دست ما برسد، ما برای شما سزاوارتریم.) و علی بن الحسین - علیه السلام - می فرماید: ((ان القبر اما روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران)) . یعنی: (قبر یا باغی است از باغهای بهشت و یا گودالی است از گودالهای جهنم). در المیزان می فرماید: . . . آن در وقتی است که عذاب را مشاهده می کند و بر او مشرف است . . . مراد از این برزخ، عالم قبر است و آن مثال است که انسان در آن بعد از مردن تا قیامت، زندگی می کند. ۳ - ((و حاق بآل فرعون سوء العذاب النار یعرضون علیها غدوا و عشیا و یوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب)) (۱۷۹) یعنی: (و احاطه کرد آل فرعون را عذاب بد. و آن آتشی است که صبح و شام به آن عرضه و نشان داده می شود. و روز قیامت (فرمان می رسد) که آل فرعون را به اشد عذاب داخل کنید). آیه شریفه به خوبی روشن می کند که آنها هر صبح و شام در برزخ به کنار آتش آورده می شوند. اما دخول به آتش، در روز قیامت خواهد بود. و نیز معلوم می شود که اهل برزخ، صباح و مساء دارند و آن را درک می کنند. در روایت امام صادق - علیه السلام - آمده است که: شاهد معذب شدن در برزخ آن است که فرموده: ((النار یعرضون علیها غدوا و عشیا)) . و خبر داه که کافر بعد از مردن، صبح و شام، عذاب می شود. و در قیامت در آتش مخلد می باشد. در المیزان می فرماید: . . . نشان دادن به آتش، قبل از روز قیامت است. و آن عذاب برزخ است که عالمی است متوسط ما بین مرگ و قیامت. و عذاب در برزخ و آخرت، هر دو با آتش می باشد. نهایت که: عذاب در برزخ با نشان داده شدن و به آتش، و در آخرت با دخول در آتش است. آیه ۹۷ از سوره نساء، و آیه ۵۰ از سوره انفال، و آیه ۲۷ از سوره قتل نیز در این رابطه می باشد. و اما روایات از فریقین، بیش از حد می باشد.

بحثی پیرامون آیه بسمله

به اتفاق شیعه (بسم الله الرحمن الرحیم) یک آیه مستقل است و جزء سوره حمد و سوره های دیگر به استثنای سوره توبه می باشد. و در سوره نمل در راءس نامه حضرت سلیمان - علیه السلام - آمده است که به ملکه (سبا) نوشت و در هر سوره به طور مستقل نازل شده و ترک آن در نماز جایز نمی باشد. خواه نماز واجب باشد یا مستحب. مرحوم طبرسی در مجمع البیان فرموده است:

((اتفق اصحابنا عنها (بسم الله . . .) آیه من سورة وان من تركها في الصلوة بطلت صلوته سواء كانت الصلاة فرضا او نفلا))
 روایات اهل بیت - علیه السلام - در این زمینه صریح و روشن هستند . و سبب اتفاق شیعه نیز همانها می باشند . برای نمونه به بعضی از آنها اشاره می کنیم . ۱ - ((قال : قل لاميرالمؤمنين عليه السلام : اخبرنا عن بسم الله الرحمن الرحيم اءهى من الفاتحة الكتاب ؟ فقال : بعم فان رسول الله صلى الله عليه و آله و كان يقرئها و يعدها آية منها و يقول : فاتحة الكتاب هي السبع المثاني)) (۱۸۰) یعنی : (به امیرالمؤمنین - علیه السلام - گفته شد : ما را از (بسم الله الرحمن الرحيم) خبر بده که آیا آن از فاتحة الكتاب است ؟ حضرت در پاسخ فرمود : آری ، رسول خدا - صلی الله علیه و آله - آن را می خواند و یک آیه از فاتحة الكتاب می شمرد و می فرمود : فاتحة الكتاب همان سبع مثانی است .) ۲ - ((عن معاوية بن عمار قال : قلت لابي عبد الله عليه السلام اذا قمت للصلوة اقرء بسم الله الرحمن الرحيم في فاتحة القرآن ؟ قال : نعم قلت : فاذا قراءت فاتحة القرآن ، اقرء بسم الله الرحمن الرحيم مع السورة ؟ قال : نعم)) (۱۸۱) یعنی : (معاویه بن عمار می گوید : به امام صادق - علیه السلام - گفتم : هنگام خواندن نماز (بسم الله الرحمن الرحيم) را در فاتحة القرآن بخوانم ؟ فرمود : آری . گفتم : پس از خواندن فاتحة القرآن (بسم الله الرحمن الرحيم) را با سوره بخوانم ؟ فرمود : آری) ۳ - ((عن خالد بن مختار قال : سمعت جعفر بن محمد عليه السلام يقول : ما لهم قاتلهم الله عمدوا الى اعظم آية في كتاب الله فرعموا انها بدعة اذا اظهروها و هي بسم الله الرحمن الرحيم)) (۱۸۲) یعنی : (امام صادق - علیه السلام - درباره آنهايي که (بسم الله الرحمن الرحيم) را آیه مستقل ندانسته اند، فرمود : چرا چنان کردند، خدا مرگشان دهد گمان کرده اند که اظهار بزرگترین آیه کتاب خدا بدعت است .) ۴ - ((قال كتبت الى ابي جعفر عليه السلام : جعلت فداك ! ما تقول في رجل ابتداء ببسم الله الرحمن الرحيم في صلاته وحده في ام الكتاب فلما صار الى غير ام الكتاب من السورة ، تركها؟ فقال العباسي ليس بذلك باءس ؟ فكتب بخطه يعيدها مرتين على رغم يعني العباسي)) (۱۸۳) یعنی : (یحیی بن ابی عمران همدانی گوید : به امام جواد - علیه السلام - نوشتم : فدایت شوم ! چه فرمایی درباره مردی که (بسم الله الرحمن الرحيم) را در نمازش فقط در حمد می خواند و در سوره دیگر آن را ترک می کند؟ عباسی (هشام بن ابراهیم عباسی که با امام رضا و امام جواد - علیهما السلام - مخالفت می کرد) می گوید مانعی ندارد! امام - علیه السلام - با خط خودش نوشت : به رغم انف عباسی ، باید اعاده کند، باید اعاده کند) . اما اهل سنت که ثقل اصغر و اهل بیت - علیهم السلام - را کنار گذاشته اند درباره (بسم الله الرحمن الرحيم) به سه گروه تقسیم شده اند : الف - گروهی مانند شیعه ، معتقد شده اند که (بسم الله الرحمن الرحيم) جزء سوره حمد و جزء هر سوره از سوره های قرآن کریم است بجز سوره توبه . ابن کثیر در تفسیر خود (۱۸۴)، این قول را از ابن عباس ، ابن عمر ، ابن زبیر ، ابوهریره و علی - علیه السلام - و از تابعین ، از عطاء ، طاووس ، سعید بن جبیر ، شافعی و احمد بن حنبل در روایتی و از دیگران نقل کرده است . علامه آیت الله خوئی در بیان ، صفحه ۴۶۷، از اتقان سیوطی نقل کرده که او این قول را پذیرفته و می گوید : احادیث در این رابطه تواتر معنوی دارند . ب - گروه دوم نظر داده اند که (بسم الله الرحمن الرحيم) فقط در سوره حمد، آیه مستقلى است نه در سوره های دیگر . این قول بعضی شافعیه و حمزه است و به احمد بن حنبل نیز مانند قول اول نسبت داده شده است (۱۸۵) ابن کثیر می گوید : آن قول شافعی است در بعضی طرق مذهبش . ج - گروه سوم از جمله : مالک ، ابو عمر و یعقوب گفته اند که : آن آیه مخصوص است و جزء هیچ یک از سوره ها نمی باشد و فقط برای بیان اول سوره ها و فاصله شدن میان دو سوره ، تبرکاً نازل شده است (۱۸۶) ابن کثیر در تفسیر خود (۱۸۷) آن را از مالک ، ابوحنیفه و اتباعشان ، نقل کرده است . اکثر حنیفیه گفته اند : خواندن آن در نماز در فاتحة الكتاب ، واجب است مالک نظر داده است که خواندن آن در نماز - فی نفسه - کراهت دارد ولی به علت خروج از خلاف ، مستحب است (۱۸۸) در بیان هشت روایت از روایات اهل سنت را نقل کرده که دلالت بر جزئیت دارند . ناگفته نماند که : الحمد لله شیعه به برکت پیروی از اهل بیت - علیهم السلام - که عدیل قرآن مجید هستند از این تشتت آراء و قیاس و استحسان ، راحت می باشد .

از حقایق مستفاد از قرآن مجید آن است که: ملائکه به شکل انسان در می آیند و مجسم و ممثل می شوند. و تا خود را نشان نداده اند، حتی انبیا هم نمی دانند که آنها هستند، ما کیفیت آن را نمی دانیم اما در حقیقت ملائکه می توانند به شکل انسان در آیند و از آن خارج شده و به خلقت اولی خود برگردند. مرحوم شهید مطهری در بیان (ملک) عبارت خوبی دارد و او ملائکه را (نیروهای با شعور) تعبیر می کند. در این صورت می توان گفت: ملک که یک (نیروی با شعور) است اگر فشرده شود، شبیه ماده شده و مجسم، ممثل و مرئی می شود. و اگر به حال اول برگردد، دیگر قابل رؤیت نخواهد بود. به نظر من (روح) و (جن) نیز چنین هستند. در رابطه با ممثل شدن ملک و آمدن آن نزد حضرت مریم؛ مادر حضرت عیسی - علیه السلام - و نشناختن مریم او را، در قرآن کریم چنین می خوانیم: ((و اذکر فی الکتاب مریم اذ اتبذت من اهلها مکانا شرقیا فاتخذت من دونهم حجابا فارسلنا الیها روحنا فتمثل لها بشرا سویا، قالت انی اعوذ بالرحمن منك ان كنت حقیقا قال انما انا رسول ربک لاهب لک غلاما زکیا قالت انی یکون لی غلام و لم یمسنی بشر و لم اک بغیا قال کذلک قال ربک هو علی هین و لنجعله آیه للناس و رحمۃ منا و کان امرا مقضیا)) (۱۸۹) یعنی: (یاد کن در قرآن، مریم را که از خانواده اش به مکان شرق مسجد کنار کشید. و از آنها حایلی برای خود قرار داد. ما روح خود را به طرف او فرستادیم و برای او به صورت بشری مستوی الخلقه، ممثل و مجسم شد. مریم گفت: من فرستاده خدای تو هستم؛ آمده ام تا پسر پاکی به تو بدهم. مریم گفت: از کجا مرا پسری می شود با آنکه نه کسی از روی حلال به من دست زده و نه زنا کارم؟ روح گفت: جرین همان است که گفتم. خدایت فرموده: این کار برای من آسان است. و می خواهیم او را معجزه و رحمت و پیامبری از خود قرار بدهیم. و این کار حتمی است). آیات شریفه، صریح می باشد در اینکه: ۱ - ملک به صورت بشر در می آید و مجسم و ممثل می شود. ۲ - مریم او را انسان دانست و تا خودش نگفته بود، معلوم نبود که او ملک است. ۳ - مریم ملک را با چشم دید و با او گفتگو کرد. ۴ - خلقت عیسی - علیه السلام - قدرت نمایی خداوند بود و گرنه انسان از پدر و مادر به وجود می آید. و خداوند خواسته است تا بفهماند که او محکوم نظام خلقت نیست بلکه به عکس است. ((و لقد جائت رسلنا ابراهیم بالبشری قالوا سلاما قال سلام فما لبث ان جاء بعجل حنیذ فملما رءا یدیهما لاتصل الیه نکرهم و اوجس منهم خیفه قالوا لا تخف انا ارسلنا الی قوم لوط و امراته قائمه فضحکت فبشرناها باسحاق و من وراء اسحق یعقوب قالت یا ویلتی والد و انا عجوز و هذا بعلی شیخا ان هذا لشیء عجیب قالوا اتعجبین من امر الله رحمت الله و برکاته علیکم اهل بیت انه حیمد مجید.)) (۱۹۰) یعنی: (فرستاده های ما به ابراهیم بشارت اسحاق را آوردند. و به او سلام گفتند، او نیز در جواب آنها سلام گفت. و بزودی گوساله بریانی نزد آنها آورد. و چون دید دستشان به طعام برده نمی شود، آنها را شناخت و احساس ترس کرد (و اگر می شناخت نمی ترسید) گفتند: نترس ما (ملک هستیم) و برای قوم لوط فرستاده شده ایم. زن ابراهیم ایستاده بود که به حال حیض افتاد، به او فرزندش اسحاق را مژده دادیم که بعد از اسحاق پسرش یعقوب خواهد شد. زن گفت: وای بر من! آیا فرزند می زایم با آنکه من پیرزن و شوهرم پیرمرد است؟! گفتند: آیا از کار خدا تعجب می کنی؟! حال آنکه رحمت و برکات او مخصوص شما اهل بیت است. و خدا پسندیده و با عظمت است). از آیات به طور صریح معلوم می شود که: ۱ - ملائکه مجسم شده و به صورت انسان در می آیند. ۲ - حضرت ابراهیم - علیه السلام - آنها را دید اما نشناخت و فکر کرد بشر هستند و لذا برای آنها غذا آماده کرد. ۳ - ملائکه به همسر حضرت ابراهیم - علیه السلام - (سارا) مژده دادند که از او اسحاق به دنیا خواهد آمد. ۴ - به علت نزول ملائکه، همسر حضرت ابراهیم - علیه السلام - به حالت قاعده درآمد، بنابراینکه: (ضحکت) به معنای حائض شدن باشد. ((و لم جائت رسلنا لوطا سیء بهم و ضاق بهم ذرعا و قال هذا یوم عصیب و جائه قومه یهرعون الیه و من قبل کانو یعلمون السیئات قال یا قوم هو لاء اطهر لکم فاتقوا الله و لا تخزون فی ضیفی الیس منکم رجل رشید... قالوا یا لوط انا رسل ربک لن یصلوا الیک فاسر باهلک بقطع من اللیل و لایلتفت منکم احد)) (۱۹۱) یعنی: (چون فرستاده های ما پیش لوط آمدند (حضرت

لوط آنها را نشناخت و گمان کرد که آنها جوانانی هستند که به عنوان میهمان آمده اند لذا) غمگین شد و در کارشان در ماند و گفت: این روز، روز سختی است (نه می توانم میهمانان را از خانه برانم و نه می توانم در برابر قوم خود از آنها دفاع کنم) قوم او (وقتی دانستند که برای حضرت لوط جوانانی به مهمانی آمده اند) به سوی او کشیده می شدند. (و می آمدند) و قبل از آن، اهل گناهان بودند (عمل لوط انجام می دادند آن حضرت که در مقابل هجوم قوم در مانده بود) گفت: ای مردم! این دختران من هستند که بعضی از شما می توانید با آنها ازدواج کنید. از خدا بترسید و مرا درباره میهمانانم خوار نکنید. آیا مرد کاملی در میان شما نیست؟! ... ملائکه گفتند: ای لوط! ما فرستاده خدای تو هستیم، اینها هرگز به تو نتوانند رسید. با خانواده خود در پاسی از شب از این محل بروید و نباید ملتفت شود از شما احدی). از آیات شریفه معلوم می شود که: ۱- ملائکه در شکل و صورت انسانها بوده اند. ۲- حضرت لوط - علیه السلام - آنها را نشناخت و تصور نمود که آنها بشر می باشند. ۳- قوم لوط نیز آنها را به صورت بشر دیده و در آنها طمع کرده اند. ۴- پس از آنکه خود را معرفی کردند، حضرت لوط - علیه السلام - دانست که آنها فرشته می باشند. این حکایت در سوره عنکبوت، آیه ۳۱ - ۳۴ و در سوره حجر، آیه ۵۱ - ۷۲ و در سوره ذاریات، آیه ۲۴ - ۳۶ نیز آمده است. و مستفاد از همه آنها این حقیقت است که ملائکه می توانند در صورت انسان مثل و مجسم شوند. یکی از اصحاب مشهور حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - (دحیه کلبی) است. و او همان بود که نامه رسول خدا - صلی الله علیه و آله - را برای هرقل پادشاه روم برد. و او برادر رضاعی حضرت است. و جبرئیل در صورت او به محضر حضرت می آمد. اصحاب فکر می کردند که او (دحیه کلبی) است اما بعدا حضرت می فرمود که او جبرئیل بود. و نیز آن حضرت به اصحاب فرموده بود که: ((اذا راء یتیم دحیة الکلبی عندی فلا یدخلن علی احد)) (۱۹۲)؛ یعنی: چون دحیه کلبی را نزد من دیدید، کسی نزد من نیاید). ابن اثیر نقل کرده است که: (دحیه بن خلیفه صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم... و کان جبرئیل یاءتی النبی صلی الله علیه و آله و سلم صورته احیانا و بعثه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الی قیصر رسولاً سنه ست) (۱۹۳) ناگفته نماند که: (جن) نیز مانند (ملائکه) مجسم و مثل می شود. در این رابطه آیات شریفه را در فصل (جن در قرآن) فصل: (جن مانند انسان کار می کند) آورده ایم.

تحدی قرآن مجید

قرآن مجید، جوهری از اعجاز دارد. و علما آن وجوه اعجاز را چنین فرموده اند: ۱- اعجاز قرآن از نظر فصاحت و بلاغت. ۲- اعجاز قرآن از نظر علو معنی و محتوا. ۳- اعجاز قرآن از نظر عدم اختلاف در آن. ۴- اعجاز قرآن از نظر جاذبه. ۵- اعجاز قرآن از نظر اخبار غیبی. ۶- اعجاز قرآن از نظر وسعت معارف. ولی آنچه را که قرآن مجید، خود به آن تکیه می کند؛ آوردن مثل قرآن یا ده سوره و یا کتاب سوره از آن می باشد. به عبارت دیگر: قرآن می فرماید: اگر می گوید این کتاب از جانب خدا نیست و مخلوق بشر است پس شما نیز مانند او بشر هستید، نظیر آن را بیاورید. علم ساختن قرآن کریم به بشر داده نشده بلکه قرآن، مصداق ((انزل بعلم الله)) (۱۹۴) می باشد. اگر انسان بخواهد الفاظی مثل الفاظ قرآن کریم را در کنار هم بگذارد و بگوید: ((والطاحنات طنحا و الخابزات خبزاً و الضاریات ضرباً)) معنایش چیز مضحکی خواهد شد. تازه این یک سوره نمی شود بلکه از چند کلمه منسجم تجاوز نمی کند. و اگر معنای خوبی را انتخاب کند، برای آن، لفظ منسجم پیدا نمی کند. به هر حال قرآن از ابتدای نزول، می فرماید: ((فأتوا بسورة من مثله)) بیش از هزار سال است که این تحدی و مبارزه طلبی در قرآن مجید آمده کسی نتوانسته است نظیر آن را ولو یک سوره بیاورد. و بشر مبهوت و وامانده می باشد که در آن چه سری نهفته است. قرآن کریم، گاهی با یک سوره تحدی کرده و فرموده است: اگر می گوید قرآن از جانب خدا نیست، پس یک سوره نظیر آن را بیاورید. و گاهی فرموده: ده سوره نظیر آن را بیاورید و گاهی نیز می فرماید: مثل آن را بیاورید ولی نگفته است: (یک آیه نظیر آن را

بیاورید). اینک آیات را بررسی می کنیم: ۱- ((وان كنتم فى ريب مما نزلنا على عبدنا فأتوا بسورة من مثله و ادعوا شهدائكم من دون الله ان كنتم صادقين فان لم تفعلوا فاتقوا النار التي وقودها الناس و الحجارة اعدت للكافرين)) (۱۹۵) یعنی: (اگر در آنچه به بنده خود نازل کرده ایم در شك هستید، پس يك سوره نظير آن را بیاورید. و اگر نتوانستید و هرگز نخواهید توانست، بترسید از آتشی که هیزم آن انسانها و سنگهاست. و برای کافران آماده شده است). در این آیات شریفه می بینیم که تحدی و مبارزه طلبی، فقط درباره (يك سوره) می باشد. ۲- ((ام يقولون افتراه قل بعشر سور مثله مفتريات و ادعوا من استطعتم من دون الله ان كنتم صادقين فالم يستجيبوا لكم فاعلموا انما انزل بعلم الله وان لا اله الا هو فهل انتم مسلمون)) (۱۹۶) یعنی: (آیا می گویند قرآن را از خود جعل کرده است؟ بگو شما هم ده سوره جعل شده نظیر آن را بیاورید و جز خدا هر که او را خواستید به یاری بخواهید، اگر راستگو هستید. و اگر جواب نداند بدانید که قرآن با علم (مخصوص) خدا نازل شده و جز او معبودی نیست آیا تسلیم می شوید؟ در اینجا نیز تحدی و حریف خواستن، درباره (ده سوره) است. مخصوصا نشان می دهد که علم ساختن قرآن به کسی داده نشده است. ۳- ((قل لئن اجتمعت الانس و الجن على ان ياءتوا بمثل هذا القرآن لاياءتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهيرا)) (۱۹۷)، فلیاءتوا بحديث مثله ان كانوا صادقين)) (۱۹۸) در این آیه شریفه، قدرت آوردن قرآن، از انس و جن سلب شده است و گفته شده که اگر همه انس و جن بدست هم دهند تا قرآنی نظیر این قرآن را بیاورند، نخواهند توانست. در این آیه سخن از آوردن همه قرآن است. بهتر است در اینجا جریان ذیل را نقل کنیم و آن اینکه: عبدالکریم بن ابی العوجاء، ابوشاکر دیصانی، عبدالله بن مقفع و عبدالکریم بصری از مشاهیر مادیین عرب، در مسجدالحرام گرد آمده و در مورد حج، اسلام و پیامبر(ص) سخن می گفتند. و ناراحتی خود را از نیرومندی مسلمانان بازگو می کردند. سپس به اتفاق آراء تصمیم گرفتند با قرآن - که اساس و محور اسلام است - معارضه کنند. لذا هر یک از آنها تعهد کرد که تا یک سال، ربع قرآن را بسازد! سال دیگر که باز در موسم حج گرد هم آمدند، از عملکرد خود جویا شدند، هر کدام آیه ای را ذکر کردند که در آن وامانده بودند. ابن ابوالعوجاء گفت آیه: ((لو كان فيهما الهة الا الله لفسدتا)) (۱۹۹) مرا به خود مشغول کرد. در طول سال هر چه فکر کردم تا نظیر آن را بسازم، نتوانستم و واماندم. دیگری گفت: یک سال، تمام فکرم به این آیه مشغول بود که: ((يا ايها الناس ضرب مثل فاستمعوا له ان الذين تدعون من دون الله لن يختلفوا ذبابة)) (۲۰۰) آخر راه به جایی نبردم و واماندم. سومی اظهار داشت: آیه: ((وقيل يا ارض ابلعي مائتك و يا سماء اقلعي)) (۲۰۱) مرا مات و متحیر کرده و یک سال تمام، به این آیه اندیشیده ایم ولی نتوانستیم چیزی بگوییم. بالاخره چهارمی هم گفت: آیه: ((فلما استئسوا منه خلصوا نجيا)) (۲۰۲) مرا عاجز کرده و در بلاغت آن توأم با ایجاز در تفکر فرورفته ام. گویند: این مطلب را به امام صادق - علیه السلام - که در حج شرکت کرده بود، رساندند، امام فرمود: ((قل لئن اجتمعت الانس و الجن على ان ياءتوا بمثل هذا القرآن لاياءتون بمثله و لو كان بعضهم لبعض ظهيرا)) (۲۰۳) قرآن مجید در جای دیگر نیز در این باره مطلبی فرموده است که در ردیف آیات مذکور می باشد: ((افلا يتدبرون القرآن و لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا)) (۲۰۴) یعنی: (آیا در قرآن تدبر نمی کنند؟ و اگر از جانب غیر خدا بود در آن اختلاف زیادی پیدا می کردند). انسان مادی که در مسیر عمر خود، پیشامدهای گوناگون دارد. نمی تواند پیوسته در یک حال، در یک فکر و در یک نظر باشد. و در گشته های خود ابتدا تجدیدنظر نکند. و اگر چنین باشد، معلوم می شود، جریان او یک جریان عادی نیست. به همین طریق: قرآن مجید در طی ۲۳ سال به تدریج در حالات و اوقات مختلف آن حضرت، نازل شده ولی در مطالب توحید، نبوت، قصص، انبیاء، نظم جهان، احکام و غیره، هیچ اختلافی در آن نیست. و آنچه را که در گذشته گفته در آینده نقض نکرده است. و این دلیل بر این است که از جانب خدا بودن آن است. و اگر کار بشر بود، اختلاف زیادی در آن پدید می آمد. عدم تحصیل حاصل در اهدانا الصراط المستقیم در سوره مبارکه (حمد) می خوانیم: ((اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم...)) گروه: ((الذین انعمت علیهم)) عبارتند از: انبیاء، صدیقین، امامان، شهدا، اعمال و مؤمنان بسیار با اخلاص.

چنانکه خداوند متعال می فرماید: ((من يطع الله و الرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء)) (۲۰۵) یعنی: (و آنان که خدا و رسول را اطاعت کنند البته با کسانی که خداوند به آنها لطف و عنایت کامل فرموده یعنی با پیامبران و صدیقان و شهیدان). و نیز می فرماید: ((اولئك الذين انعم الله عليهم من النبيين من ذرية آدم)) (۲۰۶) یعنی: (اینان از زکریا تا ادریس که اوصافشان یاد شد) همان رسولانی هستند که ما از میان همه اولاد آدم (برگزیدیم). بنابراین، کسی که می گوید: ((اهدانا الصراط المستقيم)) از خداوند می خواهم که او را به صراط انبیا و صدیقین برساند که فعلا به آن نرسیده است. پس گفتن آن تحصیل حاصل نیست. و احتیاج به تاء و یل و امثال آن ندارد. اگر بگویند: انبیا، صدیقین و امامان - علیهم السلام - در موقع گفتن این کلمات چه می خواهند، آنها که اهل این مرتبه اند؟ در پاسخ می گوئیم: درجات صراط مستقیم نسبت به همه متفاوت است. آنها نیز مرتبه بالاتر از آنچه را که دارند، می خواهند. از امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - نقل شده است که معنای (اهدنا) (ثبتنا) است؛ یعنی ما را در صراط مستقیم ثابت فرما. طبرسی در جوامع الجامع می فرماید: ((روی عن امیرالمؤمنین علیه السلام اءن معناه ثبتنا)) ظاهرا، منظور آن است که افاضه از سوی خداوند متعال لحظه به لحظه است، و هر موقع که قطع شود، انسان و همه چیز فنا می گردد. بنابراین، در هر حد از هدایت که باشیم از خداوند ادامه و استمرار آن را می خواهیم، بلا تشبیه: کارخانه ای که مرتب کار کند، لامپ، پیوسته روشن خواهد بود و هر موقع خاموش شود، لامپ نیز خاموش است. کارخانه است که آن به آن و لحظه به لحظه به لامپ نور می فرستد. خداوند نیز لحظه به لحظه به موجودات، وجود می دهد. هدایت نیز هیمنطور است. این معنای قول امیرالمؤمنین - علیه السلام - در این صورت نیز، تحصیل حاصل نخواهد بود؛ زیرا در هر دو صورت، انسان چیزی می خواهد که فاقد آن است.

آیه ثقلت موازینہ

این آیه شریفه در قرآن مجید سه بار - با اندک تفاوت - ذکر گردیده است اینکه قبل از بررسی این آیات شریفه، به ذکر آنها می پردازیم: ۱ - ((والوزن يومئذ الحق فمن ثقلت موازینہ فاولئك هم المفلحون و من خفت موازینہ فاولئك الذين خسروا انفسهم بما كانوا بآياتنا يظلمون)) (۲۰۷) یعنی: (روز محشر حقا روز سنجیدن اعمال است پس آنانکه در آن میزان حق، وزین و نیکوکار بودند البته رستگار خواهند بود. و آنانکه در آن میزان سبک وزن بودند (یعنی بی ایمان و بد عمل هستند) آنان کسانی هستند که چون به آیات و رسل خداوند ستم کرده اند، بر خود در حقیقت زیان رسانیده اند). علی الظاهر (وزن) اسم است به معنای سنگینی. و (الحق) مصدر است به معنای حق بودن و مطابق دستور خدا بودن. و آن خبر (الوزن) می باشد؛ یعنی در روز قیامت وزن اعمال همان حق بودن و مطابق دستور خدا بودن آنهاست. کسانی که میزانهایشان سنگین باشد، رستگار خواهند بود. و کسانی که میزانهایشان سبک باشد، آنها کسانی هستند که نفس خود را به ضرر انداخته اند، به علت اینکه به آیات، ظلم می کردند. ۲ - ((فاذا نفخ في الصور فلا انساب بينهم يومئذ ولا يتساءلون فمن ثقلت موازینہ فاولئك هم المفلحون و من خفت موازینہ فاولئك الذين خسروا انفسهم في جهنم خالدون)) (۲۰۸) یعنی: (چون نفخ صور شود، دیگر نسب و خویشی در میانشان نماند و کسی از کس دیگر حال نپرسد. پس کسانی که میزانهایشان سنگین شود آنها رستگارانند و کسانی که میزانهایشان سبک باشد آنها کسانی هستند که نفس خود را به خسران انداخته اند. و در جهنم جاودانند). ۳ - ((فاما من ثقلت موازینہ فهو في عيشة راضية و اما من خفت موازینہ فامه هاوية)) (۲۰۹) یعنی: (کسانی که میزانهایشان سنگین باشد، او در یک زندگی پسندیده است و کسی که میزانهایش سبک باشد، جایگاهش هاویه و آتش است). در توجیه این آیات شریفه، نکاتی را یادآور می شویم: ۱ - جمله: ((والوزن يومئذ الحق)) را دو نوع توجیه کرده اند؛ اول آنکه: (الوزن) اسم است به معنای ثقل و سنگینی و (الحق) مصدر است به معنای حق بودن و مطابق دستور خدا بودن. و این دو مبتدا و خبر می باشند؛ یعنی ثقل و سنگینی عمل، در روز قیامت، حق بودن

مطابق واقع بودن آن است، مثلاً نماز امیرالمؤمنین - علیه السلام - چون تمامش مطابق دستور خداست، پس همه اش وزن است و تمامش سنگینی است و سعادت آور می باشد. ولی نماز فلانی هفتاد درصد مطابق دستور خداست، پس هفتاد درصد ثقل دارد. دوم آنکه: (وزن) به معنای توزین و سنجیدن است و (الحق) صفت آن می باشد. و (یومئذ) خبر (الوزن) است؛ یعنی توزیع حقیقی، در روز قیامت خواهد بود. نگارنده وجه اول را اختیار می کنم، به همین جهت در روایات آمده است که منظور از (موازين قسط) انبیاء و اوصیاء می باشند. مرحوم صدوق در معانی الاخبار از امام صادق - علیه السلام - نقل کرده که فرمود: ((هم الانبياء و الاوصیاء)) (۲۱۰) و در زیارت امیرالمؤمنین - علیه السلام - آمده است: ((السلام... علی میزان الاعمال)) ۲ - کلید (ثقلت و خفت) در هر سه آیه، جمله: (والوزن یومئذ الحق) است. و اگر آن نبود (ثقل و خفت) فهمیده نمی شد. پس معنا چنین می شود: حق بودن عمل، ثقل و سنگینی آن است. و هر کس میزانهایش سنگین شد... ۳ - دقت در آیات شریفه نشان می دهد که در اینجا منظور اعمال خیر است. اگر آنها سنگین شدند آن شخص به بهشت می رود والا خیر. بنابراین، در این آیات، نظری به سیئات و گناهان نیست. و آنها حساب دیگری دارند. لذا از امام سجاد - صلوات الله علیه - نقل شده است که فرمود: ((واعلموا عبادالله ان اهل الشرك لا ینصب لهم الموازين و لا ینشر لهم الدواوين و انما یحشرون الی جهنم زمرا و انما لاهل الاسلام)) (۲۱۱) یعنی: (بدانید بندگان خدا! برای اهل شرک، میزانی برپا نمی شود و دفترها گشوده نمی گردد بلکه گروه گروه به سوی جهنم می روند، نصب میزان و گشودن دیوانها، فقط برای اهل اسلام است). چون اعمال خوب کافران به حکم: ((فلانقیم لهم یوم القیامة وزنا)) حبط شده و اعمال بد نیز، وزن نمی شود. و نیز اعمال بد مؤمنین وزن ندارند چون حق بودن در آنها متصور نیست. ۴ - (ثقلت موازین) شامل مؤمنان خالص و گناهکاران هر دو می باشد؛ زیرا در هر حال گناهکار، اعمال نیک و اعمال حق نیز دارد. بنابراین، آنها مصداق (ثقلت موازین) هستند، و هر چند به مقدار اندک و قلیل. و (خفت موازین) مخصوص کفار است؛ چون اعمال خیر آنها از لحاظ نیت، مطلقاً غیر خدایی است. پس وزن و سنگینی ندارند. به عبارت دیگر: (خفت موازین) مساوی با نبود عمل است، نه اینکه عمل هست ولی خفیف است. ۵ - از این آیه و آیات دیگر، معلوم می شود که اعمال - اعم از خوب و بد - ثقل دارند. چنانکه به طور صریح می فرماید: ((فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شریرا یره)) (۲۱۲) ثقل داشتن گناهان، مطلبی است و توزین مطلب دیگر. کافر به واسطه عملش و به مقدار آن مجازات می شود. هکذا مسلمان گناهکار در صورتی که رحمت خدایا شفاعت نصیب او نشود. بلی در میان عذاب و عمل، حساب و تناسبی وجود دارد. چنانکه درباره اهل جهنم می فرماید: ((... جزاء وفاقا)) (۲۱۳). و درباره اهل بهشت آمده است: ((جزاء من ربک عطاء حسابا)) (۲۱۴) ۶ - در سوره انبیا آمده است: ((ونضع الموازين القسط لیوم القیامة فلا تظلم نفس شیئا و ان کان مثقال حبة من خردل اتینا بها و کفی بنا حاسبین)) (۲۱۵) یعنی: (و ما ترازوهای عدل را برای روز قیامت خواهیم نهاد و ستمی بر هیچ نفسی نخواهد شد. و اگر عملی به قدر دانه خردلی باشد، در حساب آوریم و تنها علم ما از همه حسابگران کفایت خواهد کرد). این آیه شریفه صریح است در اینکه روز قیامت، ترازوهای عدالت نصب خواهد شد. این آیه با آنچه درباره وزن گفته شد، منافاتی ندارد. و بعد از ثبوت وزن و سنگینی اعمال، ترازوهای عدالت نصب می شود؛ یعنی اعمال حق را وزن می کنند. اعمال بد نیز به لحاظ اینکه جوهر هستند، ثقل و سنگینی دارند ولی از لحاظ حق بودن، پوچ و باطل می باشند، و وزنی که موجب سعادت باشد ندارند. و آیات (نضع موازين القسط) ممکن است درباره گناهان و راجع به کم و زیاد بودن آن باشد، تا تناسب عمل و عقاب، معلوم شود. تحابط اعمال (تحابط اعمال) آن است که: اعمال خوب و بد، یکدیگر را از بین ببرند و باطل کنند. به عبارت دیگر: عمل خوبی که امروز انجام شده، گناه دیروزی را از بین ببرد. و اگر فردا عمل بدی انجام گیرد، عمل خوب را حبط کند. نتیجه آنکه: انسان پیوسته یکی از حسنات یا سیئات را خواهد داشت؛ زیرا هر عمل بعدی، عمل قبلی را از بین برده است. (تحابط) در آخرت آن است که: حسنات و سیئات با هم سنجیده شوند و یکدیگر را حبط کنند. اگر اعمال نیک، زیاد شوند، اعمال بد را از بین برده و

انسان اهل بهشت شود. و در صورت عکس، بالعکس گردد. و آنانکه اعمال نیک و بدشان مساوی است، نه اهل رحمت باشند و نه اهل عذاب. عکس قضیه آن است که بگوییم: انسان در مقابل حسناتش، متنعّم و در مقابل سیئاتش عذاب خواهد دید. در صورتی که رحمت خدایا شفاعت شامل حالش نشود. مرحوم خواجه نصیر در تجرید الاعتقاد می فرماید: احباط باطل است؛ زیرا مستلزم ظلم است. و نیز خداوند می فرماید: ((فمن يعمل مثقال ذره خیرا یره...)) علامه در شرح آن می فرماید: جماعتی از معتزله به احباط و تکفیر قائل شده اند... ولی ارباب تحقیق این سخن را رد کرده اند. دلیل بطلان، آن است که: کسی که گنااهش بیشتر است اگر ثوابش از بین برود مانند کسی خواهد بود که عمل خوبی نکرده است. و اگر احسانش بیشتر باشد مانند کسی است که عمل بد انجام نداده است. و نیز خداوند می فرماید: ((فمن يعمل مثقال ذره خیرا یره...)). مرحوم مجلسی می فرماید: مشهور میان متکلمان امامیه آن است که: احباط و تکفیر باطل است (۲۱۶). مرحوم مفید در اوائل المقالات در (القول فی تحابط الاعمال) می فرماید: میان معاصی و طاعات و میان ثواب و عقاب، تحابطی نیست.

جن در قرآن

جن (بفتح اول) مصدر و به معنای پوشاندن و تاریک شدن است. در لغت آمده: ((جنه جنا: ستره - جن علیه اللیل: اظلم علیه)). (جن) (بکسر اول) خلاف (انس)، موجودی است مکلف، باشعور، نادیده و مورد خطاب خداوند. و پروردگار عالم در حق انس و جن می فرماید: ((سنفرغ لکم ایها الثقلان)) (۲۱۷) که هر دو به علت مکلف و مورد خطاب بودن، ثقلان؛ یعنی دو موجود باارزش زمین نامیده شده اند. باید به وجود (جن) معتقد باشیم؛ زیرا قرآن مجید و روایات قطعی از آن خبر داده است. انکار وجود جن، کفر است. چنانکه انکار وجود ملائکه، کفر است. جن، موجود غیر مادی و شاید نیمه مادی است. و در هر حال از جنس ما نیست ولی بنا به صراحت آیات قرآن، در اکثر احوال، همطراز و هم عرض انسان است. اینک این قسمت را از قرآن کریم بررسی می کنیم: ۱- جن و انس، هر دو موجود پرارزش (ثقلان) روی زمین می باشند. تاء مل در آیات سوره (الرحمن) این مطلب را روشتر می کند که خداوند متعال در آن سوره، ۳۱ بار، خطاب به انس و جن نموده و می فرماید: ((فبای الاء ربکما تکذبان؛ یعنی ای انس و جن! کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید)). و از همان سوره مبارکه آشکار می شود که نعمتها، دنیا و آخرت برای هر دوی آنها می باشد. و یک سوره در قرآن مجید به نام (سوره جن) است که مطالب زیادی در آن راجع به جن آمده است. ۲- جن از آتش (شاید انرژی) آفریده شده است. چنانکه انسان از خاک می باشد: ((و لقد خلقنا الانسان من صلصال من حماء مسنون و الجان خلقناه من قبل من نار السموم)) (۲۱۸). یعنی: (و همانا ما انسان را از گل و لای ساخورده تغییر یافته، بیافریدیم و طایفه دیوان را پیشتر، از آتش گدازنده خلق کردیم). و نیز می فرماید: ((خلق الانسان من صلصال کالفخار و خلق الجان من نار)) (۲۱۹). در قاموس قرآن گفته ایم که (جان) و (جن) هر دو یکی می باشند. ۳- جن مانند انسان مکلف به اعمال است: ((و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون)) (۲۲۰). ۴- برای جن و انس از جنس خودشان پیامبرانی مبعوث شده اند، چنانکه در روز قیامت؛ خداوند به انس و جن در مقام ملامت خواهد گفت: ((یا معشر الجن و الانس الم یاءتکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی و ینذرونکم لقاء یومکم هذا...)). (۲۲۱). یعنی: (این گروه جن و انس! آیا برای هدایت شما از جنس خودتان رسولانی نیامدند که آیات مرا برای شما بخوانند و شما را از مواجه شدن با این روز سخت بترسانند...)). و در آیات ۲۹ - ۳۲ از سوره احقاف: ((و اذ صرفنا الیک نفرًا من الجن یستمعون القرآن...)) معلوم می شود که به عمل به قرآن و اسلام نیز مکلف بوده اند. روایات اهل بیت - علیه السلام - نیز شاهد این مطلب می باشند که بعدا خواهد آمد. ۵- جن و انس هر دو نیکوکار و گناهکار دارند و گناهکارانشان اهل دوزخ می باشند چنانچه خداوند می فرماید: ((و لقد ذرانا لجهنم کثیرا من الجن و الانس لهم قلوب لا یفقهون بها... اولئک هم الغافلون)) (۲۲۲). و نظیر آیات فوق است، آیات

شریفه: ((لاملئن جهنم من الجنه و الناس اجمعين)) (۲۲۳). و: (ولكن حق القول مني لاملئن جهنم من الجنه و الناس اجمعين) ((۲۲۴). و خداوند در سوره جن از قول خود آنها نقل فرموده که گفته اند: ((و انا لما سمعنا الهدى امنا به فمن يومن بربه فلا يخاف بخسا ولا رهقا و انا منا المسلمون و منا القاسطون فمن اسلم فاولئك تحروا رشدا و اما القاسطون فكانوا لجهنم حطبا)) (۲۲۵). یعنی: (و ما چون آیان قرآن را گوش فرا دادیم، برخی هدایت یافته ایمان آوردیم. و هر کس به خدای خود ایمان آورد، دیگر از نقصان خیر و ثواب و از احاطه رنج و عذاب، بر خود هیچ نترسد. و از ما جنیان هم (چون آدمیان) بعضی مسلمان (و بی آزار) و برخی کافر و ستمکارند و آنانکه اسلام آوردند، بر راستی به راه رشد و ثواب، شتافتند. و اما ستمکاران هیزم بر آتش گردیدند). ۶- جن مانند انسانها می میرند و از بین می روند. و گروهی جای گروهی را می گیرند. چنانکه خداوند می فرماید: ((حق عليهم القول في امم قد خلت من قبلهم من الجن و الانس انهم كانوا خاسرين)) (۲۲۶). یعنی: (و آنچه از عقب دارند (از نعمت و لذت ابدی آخرت) فراموش و غافلشان کنند و وعده الهی بر آنها حتم و لازم گردید. و چون امتانی از جن و انس که در گذشتند، سخت زبون و زیانکار شدند). کلمه (قد خلت) مبین آن است که امتیایی از جن مانند امتهای انس، از بین رفته اند. نظیر این آیه است آیه شریفه ((اولئك حق عليهم القول في امم قد خلت من قبلهم من الجن و الانس)) (۲۲۷). و در سوره اعراف می فرماید: ((قال ادخلوا في امم قد خلت من قبلکم من الجن و الانس في النار)) (۲۲۸). و در آیه هجده از همان سوره خطاب به انس و جن می فرماید: ((لاملئن جهنم منکم اجمعين)) ۷- جن ما را می بینند ولی ما آنها را نمی بینیم. درباره بر حذر داشتن انسانها از شیطان و اتباع او خداوند می فرماید: ((انه یریکم هو و قبيله من حيث لاترونهم)) (۲۲۹)؛ یعنی: او و همجنسانش شما را می بینند از جایی که شما آنها را نمی بینید). ۸- آنها به رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و به کتاب او ایمان آوردند چنانکه می فرماید: ((قل اوحى الى انه استمع نفر من الجن فقالوا: انا سمعنا قرانا عجايبا يهدى الى الرشده فآمنا به ولن نشرك بربنا احدا)) (۲۳۰). یعنی: (ای رسول ما! بگو مرا وحی رسیده که گروهی از جنیان آیات روشن قرآن را (هنگام قرائت من) استماع کرده اند و پس از شنیدن، گفته اند که ما از قرآن، آیات عجیبی می شنویم. این قرآن خلق را به راه خیر و صلاح هدایت می کند. بدین سبب ما بدان ایمان آورده و دیگر هرگز به خدای خود مشرک نخواهیم شد). ((و اذ صرفنا اليك نفرا من الجن يستمعون القرآن فلما حضروه قالوا انصتوا فلما قضى ولوا الى قومهم منذرين قالوا يا قومنا انا سمعنا كتابا انزل من بعد موسى مصدقا لما بين يديه يهدى الى الحق و الى طريق مستقيم يا قومنا اجيبوا داعى الله و امنوا به يغفرلكم من ذنوبكم و يجركم من عذاب اليم)) (۲۳۱). یعنی: (ای رسول ما یاد آور وقتی را که ما تنی چند از جنیان را متوجه تو گرانیدیم تا استماع آیات قرآن کنند. چون نزد رسول رسیدند با هم گفتند گوش فرا دهید (تا آیات خدا را بشنوید) چون قرائت، تمام شد ایمان آوردند و به سوی قومشان برای تبلیغ و هدایت باز گردیدند. گفتند: ای طایفه ما! ما آیات کتابی را شنیدیم که پس از موسی نازل شده بود. در حالی که کتب آسمانی تورات و انجیل را که در مقابل او بود، بر راستی تصدیق می کرد. و خلق را به سوی حق و طریق راست هدایت می فرمود. ای طایفه ما! شما هم (مانند ما) دعوت خدا را اجابت کنید و به او ایمان آرید تا از گناهان شما درگذرد و شما را از عذاب دردناک (قیامت) نگاه دارد). از آیات شریفه فوق، کاملا-روشن می شود که آنها ایمان آورده و قوم خود را نیز به ایمان دعوت کرده اند. و از (کتابا انزل من بعد موسى) (به نظر می آید که آنها یهودی بوده اند و گرنه می گفتند: (من بعد عیسی). و در کافی (۲۳۲) بابی منعقد است تحت عنوان (جن به محضر امامان - عليهم السلام - می آیند و مسائل دینی خود را می پرسند) و در آن باب، هفت حدیث نقل شده است. ۹- مساءله تناسل و تکثیر جن، بسیار پیچیده و نامعلوم است. در چند آیه درباره حوریان بهشتی آمده است: ((لم يطمثهن انس قبلهم و لا جان)) (۲۳۳)؛ (در آن بهشتهای زنان زیبای با حیایی هستند که جز به شوهران خود ننگرند) و دست هیچ کس پیش از آنها نه از انس و نه از جن، بدان زنان نرسیده است). و نیز درباره شیطان آمده است: ((كان من الجن ففسق عن امر ربه افتتخذونه و ذريته اولياء من دونى...)) (۲۳۴). و این آیه شریفه صریح است در اینکه شیطان از جنس جن بوده و ذریه و فرزندان نیز داشته است. از آیه

((لم یطمئن)) می شود حدس زد که تکثیر جن به واسطه مقاربت باشد. و شاید گفته شود که (انس و لاجن) در جای (احد) است؛ یعنی: ((لم یطمئن احد)) و منظور از (و ذریته) همجنسان شیطان باشد. در مجمع البیان در ذیل آیه فوق از زجاج نقل شده که گفته است: جن مانند انس، مقاربت و نزدیکی دارد. و الله العالم. ۱۰- قرآن مجید صریح است در اینکه جن مانند انس کار می کند و اعمالی انجام می دهد. و باز در قرآن کریم آمده است که: سلیمان علیه السلام - به جن تسلط داشته و جن برای او کار می کرده است و کاخها، تمثالها و کاسه هایی به بزرگی حوض و دیگهای بزرگ می ساخته اند: ((و من الجن من یعمل بین یدیه باذن ربه... یعلمون له ما یشاء من محاریب و تماثل و جفان کالجواب و قدور راسیات اعملوا ال داود شکرا)) (۲۳۵). یعنی: (و برخی از دیوان به اذن پروردگار در حضورش به خدمت پرداخته اند... آن دیوان برای او هر چه می خواست از کاخ و عمارات و معابد عالی و ظروف بزرگ مانند حوضها و نقوش و مثالها و دیگهای عظیم که بر زمین کار گذاشته بودی، همه را می ساختند. اینک ای آل داوود! شکر و ستایش خدا بجای آرید). و در سوره انبیاء آمده است که شیاطین برای حضرت سلیمان غواصی می کردند و کارهای دیگری نیز انجام می دادند ((و من الشیاطین من یغوصون له و یعملون عملا- دون ذلک و کنا لهم حافظین)) (۲۳۶). یعنی: (و نیز برخی از دیوان را مسخر سلیمان کردیم که به دریا غواصی کنند (و برای او لؤلؤ و مرجان و دیگر جواهرات بیاورند) و یا به کار دیگر او پردازند و مانگهان دیوان برای حفظ ملک سلیمان بودیم). و در سوره ص آمده است که جن برای حضرت سلیمان بنایی و غواصی می کردند. و گروهی نیز در زنجیر و حبس بودند: ((فسخرنا له الریح تجری بامرہ رخاء حیث اصاب و الشیاطین کل بناء و غواص و اخرین مقریین فی الاصفاد)) (۲۳۷). یعنی: (ما هم باد را مسخر فرمان او کردیم تا به امرش هر جا بخواهد به آرامی روان شود. و دیوان و شیاطین را هم که بناهای عالی می ساختند و از دریا جواهر گرانبها می آوردند نیز مسخر او کردیم. و دیگران از شیاطین را (که در پی اخلال مردم بودند) به دست او در غل و زنجیر کشیدیم). و در سوره نمل، لشگرکشی حضرت سلیمان به مملکت (سبأ) نقل شده است و در آنجا آمده که: عده ای از جن جزء لشکریان سلیمان بودند و عفریتی از آنها به سلیمان گفت: من تخت بلقیس را پیش از آنکه از اینجا برخیزی پیش تو می آورم: ((و حشر لسلیمان جنوده من الجن و الانس و الطیر فهم یوزعون... قال عفریت من الجن انا اتیک به قبل ان تقوم من مقامک)) (۲۳۸). یعنی: (و سپاهیان سلیمان از گروه جن و انس و مرغان، تحت فرمان رؤسای خود، در رکابش حاضر آمدند... از آن میان عفریت جن گفت: من چنان برآوردن تخت او قادر و امینم که پیش از آنکه تو از جایگاه (قضاوت) خود برخیزی، آن را به حضور آورم). در تبیین این آیات، ناچاریم که بگوییم: آنها مجسم و ممثل شده و کار می کرده اند. و نیز در زندان ماندن آنها نیز همین گونه بوده است. و الا اگر آنها در حال و شکل واقعی خودشان بوده اند چگونه می شود اینها را توجیه نمود، مگر اینکه ثابت شود که مردم چیزی نمی دیدند ولی این را می دیدند که اشیاء جابجا می شود و از آن می فهمیدند که جن آن کار را می کند. و هیچ کسی نیست که جن مانند فرشته می تواند ممثل و مجسم شود. و در تعریف جن گفته اند: ((یتشکل باشکال مختلفه حتی الکلک و الخنزیر)). ۱۱- در سوره جن آمده است: ((و انه کان رجال من الانس یعوذون برجال من الجن)) (۲۳۹). یعنی: (مردانی از انس به مردانی از جن پناه می بردند). از لفظ (برجال من الجن) می توان فهمید که آنها زنان و مردانی دارند. و الله العالم. ۱۲- قرآن مجید می فرماید: یک وقت جن از رفتن به آسمان ممنوع شده اند. و به جاهائی که قبلا می رفتند، نمی توانسته اند بروند. در سوره جن از قول خودشان چنین نقل شده است: ((و انا لمسنا السماء فوجدناها ملئت حرسا شديدا و شهابا و انا کنا نقعد منها مقاعد للسمع فمن یستمع الان یجدله شهابا رسدا و انا لا ندری اشرار ید بمن فی الارض ام اراد بهم ربهم رشدا)) (۲۴۰). یعنی: (ما آسمان را لمس کردیم، دیدیم که با نگهبانان قوی و شهابا پر شده است. و ما در محلهای نشستن از آسمان برای استراق سمع می نشستیم. الآن هر که گوش بدهد می بیند که شهابی در کمین اوست. نمی دانیم آیا شری برای اهل زمین اراده شده و یا خدایشان برای آنها هدایت و کمالی اراده فرموده است (و این ممنوع بودن علامت کدام یکی است؟)). آیات شریفه از لحاظ مصداق خارجی، بسیار متشابه و

ذواحمالات است. ولی صریح است که در این ممنوعیتی برای آنها پیش آمده و نتوانسته اند مانند سابق، بالا بروند. در روایات اهل بیت علیهم السلام - آمده که این جریان در موقع ولادت حضرت رسول الله - صلی الله علیه و آله - بوده است. و از اهل سنت آن را در هنگام بعثت آن حضرت، گفته اند. در مجمع البیان ذیل آیه هجده از سوره حجر، از ابن عباس و در سوره جن از بلخی نقل شده است. در تفسیر صافی از حضرت صادق - صلوات الله علیه - نقل شده است که: این ممنوعیت برای آن بود که در زمین چیزی مانند وحی، از خبر آسمان نباشد و آنچه از جانب خدا آمده ملتبس نگردد: ((عن الصادق علیه السلام... قال... و انما منعت لئلا يقع فی الارض سبب یشا کل الوحی من خبر السماء و یلبس علی اهل الارض...)). یعنی: (اگر آنها باز به آنجا راه داشتند، چیزهای راست و درستی به زمین می آوردند و آن را به اولیای خود می گفتند و (این هنگام آن چیز) آمیخته با وحی می شد و بر اهل زمین مشتبه می گردید). و لذا خداوند متعال در جای دیگر می فرماید: ((لا یسمعون الی الملاء الاعلی و یقذفون من کل جانب دحورا و لهم عذاب و اصاب)) (۲۴۱). یعنی: (شیاطین هیچ از وحی و سخنان فرشتگان عالم بالا را نشنوند و از هر طرف به قهر، رانده شوند. هم به قهر برانندشان و هم به عذاب دائم قیامت گرفتار شوند). و در سوره شعراء - شاید صریحتر از جاهای دیگر - آمده است که: ((و ما تنزلت به الشیاطین و ما ینبغی لهم و ما یتطیعون انهم عن السمع لمعزلون)) (۲۴۲) که می گوید آنها از شنیدن (ملاء اعلی) منع شده اند. و در اینجا اهمیت روایت امام صادق - علیه السلام - کاملاً معلوم می شود. برای تکمیل مطلب، رجوع شود به قاموس قرآن در بحث پیرامون (جن).

شعور جهنم

ظهور عده ای از آیات شریفه این است که: جهنم و آتش آخرت، شعور دارد. و دارای حیات می باشد. و جهنم اشخاص را می شناسد و آنان را می خواند. و با دیدن گناهکاران به غضب در می آید و به خداوند می گوید: اهل مرا زیاد گردان. ما ابتدا برخی از آیات را نقل می کنیم و سپس آنها را بررسی می نماییم. و سرانجام نظر دیگری اظهار خواهیم کرد: ((بل کذبوا بالساعة و اعتدنا لمن کذب بالساعة سعیرا اذا راتهم من مکان بعید سمعوا لها تغیظا و زفیرا)) (۲۴۳). یعنی: (کافران قیامت را تکذیب کردند، برای آنانکه قیامت را تکذیب کنند آتش افروخته آماده کرده ایم چون آتش، آنها را از دور ببیند، غلیظ شدید و صدای صفیر آن را می شنوند). راغب در مفردات می گوید: (غیظ) به معنای خشم شدید و (تغیظ) اظهار غیظ است. (زفیر) به معنای صدای جهنم و صفیر آن است. فاعل (راءتهم)، (سعیر) است به اعتبار جهنم. ظاهر این آیه شریفه این است که آتش جهنم، گناهکاران را می بیند. و با دیدن آنها به خشم در می آید و فریاد می کشد. در مجمع البیان از امام صادق - علیه السلام - نقل شده است که (من مکان بعید) مسیر یک سال است (مسیره سنه). طبرسی در مجمع البیان این تعبیر را به طور تشبیه دانسته و می فرماید: (کالتهاب الرجل المغتاط). و نیز می فرماید: آنها آتش را می بینند. و اینکه فرموده: آتش آنها را می بیند؛ چون این رساتر از اولی است. میزان نیز نظرش نظر مجمع البیان است. و می فرماید: آیه شریفه، تمثیل حالت آتش نسبت به آنهاست؛ چون روز قیامت در مقابل آن قرار گیرند، مانند شیر، وقتی که طعمه خودش را دید، همه می کند. ولی سخن این دو بزرگوار، خلاف ظهور آیات شریفه است: ((یوم نقول لجهنم هل امتلات و تقول هل من مزید)) (۲۴۴). یعنی: (یاد آر که روز قیامت به جهنم می گوئیم: آیا (از کفران) پر شدی؟ می گوید: آیا (دوزخیان) بیش از این هم هستند؟). ظهور این آیه نیز در شعور و گفتگوی جهنم است. بعضی ها گفته اند: این آیه زبان حال است نه زبان قال. به نظر بعضی این سؤال از ماءموران جهنم خواهد بود اگر چه سؤال به جهنم نسبت داده شده است. در میزان می فرماید: بهتر آن است که آیه حمل بر ظاهر شود؛ زیرا خداوند از سخن گفتن دستها، پاها، پوستها و غیر آن خبر داده است. و در سوره فصلت گذشت که علم و شعور، در همه موجودات ساری است. در مجمع البیان می فرماید: در کلام جهنم، سه قول هست؛ اول اینکه: آن به طور تمثیل آمده و جهنم نسبت به وسعت آن مانند سخنگویی است

که می گوید هنوز پر نشده ام . دوم اینکه : خداوند برای جهنم آلت تکلم خلق می کند و او جواب می دهد و این بعید نیست ؛ زیرا خداوند دستها و جوارح و پوستها را نیز به سخن می آورد . سوم اینکه : خطاب به ماءموران جهنم است . و به صورت تقریر، به جهنم خطاب شده است . ولی چنانکه در آیه قبلی گفته شد : اینها خلاف ظاهر است و ظهور آیه در شعور و سخن گفتن جهنم می باشد : ((کلا- انها لظی نزعاً للشوی تدعوا من ادبر و تولی و جمع فاوعی)) (۲۴۵) . یعنی : (نه ، آتش جهنم شعله خاص است . پوستهای سر را بشدت می سوزاند . می خواند کسی را که به حق پشت کرده و از آن اعراض نموده است . و کسی را که مال دنیا را جمع کرده و در ظرف قرار داده (و به طور غیر شرعی) انباشته است) . (شواة) به معنای اطراف بدن مثل دست ، پا و سر است و نیز به معنای پوست سر می باشد . جمع آن (شوی) می آید . لفظ (تدعو) که به معنای خواندن است دلالت بر شعور، حیات و تکلم آتش دارد، که اعراض کنندگان از حق را به سوی خود می خواند و می گوید : به طرف من بیایید . در مجمع می فرماید : گویند : آتش کسی از کفار را ترک نمی کند . گویی آنها را می خواند . و به قولی خداوند برای آتش ، سخن گفتن را می آفریند و به قولی : ماءموران جهنم آنها را می خوانند . همان اقوالی که در آیه قبلی گذشت . ولی چنانکه گفته شد : ظهور آیه در شعور، حیات و تکلم آتش می باشد : ((و للذین کفروا بر بهم عذاب جهنم و بس المصیر . اذا القوا فیها سمعوا لها شهيقا و هی تفور، تکاد تمیز من الغیظ کلما فیها فوج سئلهم خزنتها الم یاء تکم نذیر)) (۲۴۶) . یعنی : (و بر آنانکه به خدای خود کافر شدند، عذاب جهنم که بسیار بد منزلگاهی است ، مهیاست که چون به آتش جهنم درافتند فریاد منگری چون شهیق خران از آن آتش چون دیگ سوزان می شنوند . و دوزخ از خشم کافران نزدیک است شکافته و قطعه قطعه شود و هر فوجی را که به آتش درافکنند خازنان جهنم به آنها گویند آیا پیغمبری برای راهنمایی شما نیامد؟) . (تمیز) به معنای جدا شدن است ؛ یعنی نزدیک است از شدت غضب منفر و تکه تکه شود . لفظ غیظ - مانند آیات دیگر - دلالت بر شعور و فهم آتش دارد . تکمیل مطلب در این دنیا، موجودات به دو قسمت زنده و مرده تقسیم می شوند . ولی ظاهر آن است که : در روز قیامت ، حیات به همه موجودات رسیده و همه چیز زنده می شوند . و لاقبل بسیاری از آنچه در این دنیا مرده اند، در آخرت زنده و باشعور خواهند بود . از جمله جهنم و آتش آن . از آیه شریفه : ((و قالوا لجلودهم لم شهدتم علينا قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیء)) (۲۴۷) . یعنی : (در آن روز گناهکاران به پوستهای خود گویند : چرا بر علیه ما گواهی دادید؟! گویند : خداوند ما را به سخن درآورده است ؛ خدایی که همه چیز را به سخن درآورده است) . معلوم می شود که روز قیامت ، تمام اشیاء نطق خواهند داشت . و لازمه آن ، شعور، علم و حیات است . المیزان نیز این سخن را تائید می کند . ظهور همه آیات در شهادت اعضا و غیره در تکلم معمولی است . اسباب فعلی از قبیل ضبط صوت و غیره روشن کرده است که در سخن گفتن : زبان ضرورت ندارد . امید است دیگران این مطلب را تعقیب کرده و گسترده تر نمایند .

حروف مقطعه

(حروف مقطعه) حروفی است که در اوایل سوره های : بقره ، آل عمران ، اعراف ، یونس ، هود ، یوسف ، رعد ، ابراهیم ، حجر ، مریم ، طه ، شعراء ، نمل ، قصص ، عنکبوت ، روم ، لقمان ، سجده ، یس ، ص ، غافر ، فصلت ، شوری ، زخرف ، دخان ، جاثیه ، احقاف ، ق ، ن ، واقع شده اند . و آنها عبارتند از : الم : در سوره بقره . الم : در سوره آل عمران . المص : در سوره اعراف . الر : در سوره یونس . الر : در سوره هود . الر : در سوره یوسف . المر : در سوره رعد (به اضافه م) (بعد از لام) . الر : در سوره ابراهیم . الر : در سوره حجر . کهیصص : در سوره مریم . طه : در سوره طه . طسم : در سوره شعراء . طس : در سوره نمل . طسم : در سوره قصص . الم : در سوره عنکبوت . الم : در سوره روم . الم : در سوره لقمان . الم : در سوره سجده . یس : در سوره یس . ص : در سوره ص . حم : در سوره غافر . حم : در سوره فصلت . حم عسق : در سوره شوری . حم : در سوره زخرف . حم : در سوره دخان .

حم : در سوره جاثیه . حم : در سوره احقاف . ق : در سوره ق . ن : در سوره ن و القلم . در رابطه با معنای این حروف ، اقوالی هست که مرحوم امین الاسلام طبرسی در مجمع البیان در سوره بقره آنها را به یازده قول رسانده است که آنها به قرار ذیل می باشند : اول : از امامان شیعه - صلوات الله علیهم - نقل شده که آنها از متشابهانند که علم آنها مخصوص خداوند است . حروف مقطعه و تاءویل آنها را جز خدا کسی نمی داند . اهل سنت از امیرالمؤمنین علیه السلام - نقل کرده اند که فرموده است : ((ان لكل كتاب صفوة هذا الكتاب الحروف التهجي)) . دوم : این حروف نام سوره هایی هستند که در اوایل آنها واقع شده اند؛ مثلا نام سوره اعراف (المص) است . سوم : مراد از آنها (اسماء الله) است ؛ مثل (لم) که سه حرف است : (انا، الله ، اعلم) یعنی : منم خدای داناتر . و (المر) که چهار حرف است : (انا، الله ، اعلم ، اری) یعنی : منم خدا که می دانم و می بینم و هکذا . . . چهارم : آنها اسماء الله هستند که حرف حرف آمده اند . و اگر مردم تاءلیف آنها را بدانند (اسم اعظم) را خواهند دانست ؛ مثلا اگر : (ر) از (المر) و حرف (ح) از (حم) و حرف (ن) را از (ن والقلم) برداریم . و روی هم بگذاریم می شود (رحن) ولی ما از کیفیت تاءلیف آنها بی خبریم . پنجم : آنها سوگندهایی هستند که خداوند به آنها سوگند یاد کرده و آنها از (اسماء) خدا می باشند . ششم : آنها نامهای قرآن کریم هستند . هفتم : هر حرف از آنها کلید اسمی از (اسماء الله) است . در میان آنها حرفی نیست مگر آنکه راجع به مدت قومی و اجل اقوام دیگر است . این قول ابوالعالیه است . و در اخبار ما امامیه نیز نظیر آن منقول است . هشتم : مراد از آنها مدت بقای امت اسلامی است . نهم : مراد از آنها بیان حروف تهجی عربی است که ۲۸ حرف می باشد با ذکر آنها احتیاج به ذکر حروف دیگر نبوده است . دهم : آنها برای وادار کردن کفار به شنیدن قرآن بوده است ؛ چون کفار تصمیم داشتند که به قرآن گوش ندهند، ولی چون آن حروف را می شنیدند، به نظرشان چیز دیگری می آمد که قهرا گوش می کردند . و قرآن در دلهايشان جای می گرفت . یازدهم : منظور از این حروف آن است که : ایها الناس ، این قرآن از همین حروف تاءلیف شده که در اختیار همه شماست . و از آنها در گفتار خود استفاده می کنید . اکنون که نمی توانید نظیر آن را بیاورید، پس بدانید که این قرآن از جانب خداست (۲۴۸) . نگارنده گوید : اگر چه نمی شود به این اقوال یقین حاصل کرد ولی این سخنان نشان می دهد که مسلمانان در تفکر و تدبیر در قرآن کریم ، قدمهایی برداشته اند و آنچه در قول اول از اهل بیت - صلوات الله علیهم - نقل شده است ، حائز اهمیت است ، و باید به آن تسلیم شد . البته در صورت صحت و قطعی بودن روایات آن . در اینجا نقل نظریه دکتر رشاد؛ خلیفه مصری نیز لازم است که تازه ترین نظریه درباره حروف مقطعه می باشد .

نظریه دکتر رشاد مصری

خلاصه نظریه او این است که این حروف اشاره است به اینکه (درصد) این حروف در این سوره بالاتر از درصد آنها در همه سوره های دیگر است . و آن جز اعجاز نمی تواند باشد . من خلاصه نظریه او را از (تفسیر احسن الحدیث) اول سوره اعراف نقل می کنم که در آنجا نیز از مجله مکتب اسلام ، شماره چهارم ، سال ۱۴ نقل کرده ام . دکتر رشاد می گوید : میان این حروف و حروف همه سوره های قرآن ، رابطه ای هست ؛ مثلا- حرف (ن) را در نظر می گیریم و آن را با سایر حروف سوره بقره مقایسه می کنیم ، به این نتیجه می رسیم که نسبت این حروف به سایر حروف آن ، یک درصد است . آنگاه همین حساب را با سوره آل عمران ، نساء، مائده و . . . تا ۱۱۴ سوره انجام می دهیم و نتیجه می گیریم که این نسبت در سوره (ن و القلم) که این حرف در اول آن واقع شده از همه بیشتر است . آنگاه این حساب را با حرف (ص) و حرف (ق) و دو حرف (حم) و سه حرف (الم) تکرار می کنیم و می بینیم که درصد این حروف در آن سوره ها از سوره های دیگر بیشتر است . فکر نکنید که این عمل ، کار آسانی است . دکتر رشاد سالها به وسیله مغز الکترونی روی حرف قرآن کار کرده است تا این نسبتها را به دست آورده است . و اگر مغز الکترونیکی نبود این کار قریب به محال بود . از مجموع سوره های ۱۱۴ گانه قرآن ، فقط در ۲۹ سوره حروف مقطعه آمده است . و آنها درست

نصف حروف ۲۸ گانه الفبای عربی را تشکیل می دهند، بدین ترتیب: ا، ح، ر، س، ص، ط، ع، ق، ک، ل، م، ن، ه، ه، ی. دکتر رشاد پس از سالها تحقیق به فکرش رسید که شاید میان این حروف و حروف هر سوره که آنها در آغازش قرار گرفته اند، رابطه ای وجود دارد. آن وقت سالها به وسیله مغز الکترونی، روی حروف قرآن محاسبه کرده و دیده است که مثلا نسبت حرف (ق) به سایر حروف سوره قیامت (۹۰۷/۳) درصد است. و نسبت آن به سایر حروف سوره شمس (۹۰۶/۳) است. تفاوت این دو سوره چنانکه ملاحظه می شود - فقط یک هزارم درصد است. آن وقت نسبت حرف (ق) را با حروف هر یک از سوره های ۱۱۴ گانه استخراج کرده در آن متوجه شده است که نسبت این حرف (ق) به سایر حروف سوره (ق و القرآن المجید) که این حرف در آغاز آن واقع شده، از نسبت آن به تمام حروف سوره های ۱۱۴ گانه بیشتر است. همچنین حرف (ن) که در آغاز (ن و القلم) آمده نسبتش به سایر حروف این سوره از نسبت آن به حروف هر یک از سوره های ۱۱۴ گانه بیشتر است. هکذا چهار حرف (المص) که در آغاز سوره اعراف آمده است، نسبت آنها به سایر حروف این سوره، بیشتر از نسبت آنها به حروف سایر سوره های ۱۱۴ گانه است. دکتر رشاد می گوید: ضمن محاسبه ای که روی (سوره مریم) و (زمر) می کردم، دیدم نسبت (درصد) مجموع حروف (ک، ه، ی، ع، ص) در هر دو سوره، مساوی است، با اینکه باید در سوره مریم بیشتر باشد؛ زیرا لفظ (کهیعض) فقط در آغاز سوره مریم آمده است. اما همین که نسبت گیری را از رقم سوم اعشار بالا بردم، روشن شد که نسبت مجموع این حروف در سوره مریم یک ده هزارم (۰/۰۰۱) بیش از سوره زمر است. این تفاوتها جزئی، راستی عجیب و حیرت آور است. راستی حیرت آور است که انسانی بتواند مراقب تعداد هر یک از حروف سخنان خود در طول ۲۳ سال باشد. و در عین حال آزادانه مطالب خود را بدون کمترین تکلفی بیان کند. مسلما چنین کاری از عهده یک انسان، بیرون است. حتی محاسبه آن برای بزرگترین ریاضیدانها به کمک مغزهای الکترونی ممکن نیست. اینها همه نشان می دهد که نه تنها سوره ها و آیات قرآن، بلکه حروف قرآن نیز روی حساب و نظام خاصی است که فقط خداوند، قادر بر حفظ آن است. نتیجه بحث آیا شما حساب کلمات و حروفی را که در یک روز با آن سخن می گوئید دارید؟ اگر فرضا چنین باشد، تعداد کلمات و حروف یک سال خود را می توانید به خاطر بسپارید؟ فرضا چنین باشد آیا هرگز امکان دارد نسبت این حروف با یکدیگر در روز، ماه، و سال، در عبارات شما مد نظرتان باشد؟ مسلما چنین چیزی محال است؛ زیرا با وسائل عادی، طی قرنهای نیز نمی توانید این محاسبات را انجام دهید. آیا اگر مشاهده کردیم انسانی در مدت ۲۳ سال با آن همه گرفتاری سخنانی آورد که نه تنها مضامین آنها حساب شده و از نظر لفظ و معنا و محتوا در عالیترین صورت ممکن بود، بلکه از نظر نسبت ریاضی و عددی حروف، چنان دقیق و حساب شده بود که نسبت هر یک از حروف الفبا در هر یک از سخنان او یک نسبت دقیق ریاضی دارد. آیا نمی فهمیم که کلام او از علم بی پایان پروردگار سرچشمه گرفته است؟ انسانی را در نظر بگیرید که امروز نیم ساعت سخن می گوید و حرف (ق) را به زبان می آورد و می گوید: مثلا درصد حرف (قاف) در این سخن بیشتر است از درصد آن در همه سخنانی که تا به حال گفته ام، و بعد از این خواهم گفت. این حساب جز به اعجاز خدایی ممکن و عملی نیست. این است اهمیت این حروف.

بخشی پیرامون (حطه)

لفظ (حطه) دو بار در قرآن مجید به کار رفته و هر دو درباره بنی اسرائیل می باشد یکی در سوره بقره است که خداوند می فرماید: ((و اذ قلنا ادخلوا هذه القرية فكلوا منها حيث شئتم رغدا و ادخلوا الباب سجدا و قولوا حطه نغفر لكم خطاياكم و سنزيد المحسنين)) (۲۴۹). یعنی: (و به یاد آرید وقتی که گفتیم وارد این قریه (اریحا) شوید. و از نعمتهای آن تناول کنید و در آن سجده کنان داخل گردید و بگویید خدایا! از گناه ما در گذر تا از خطای شما در گذریم و بر ثواب نیکوکاران شما بیفزاییم). و دیگری در سوره اعراف می باشد. چنانچه می فرماید: ((و اذ قيل لهم اسكنوا هذه القرية و كلوا منها حيث شئتم و قولوا حطه و ادخلوا الباب

سجدا نغفر لکم خطیاتکم سنزید المحسنین)) . (۲۵۰) یعنی : (و آنگاه که گفتیم به این شهر (اریحا) داخل بشوید و از هر کجا خواستید (با حفظ مقررات) با فراوانی بخورید و از دروازه شهر با حال خضوع به قوانین ، داخل بشوید و از گناهان استغفار کنید . و بزودی نعمت و عطای خویش را برای اهل احسان ، مزید می گردانیم (والله اعلم) . در هر دو آیه فوق (حطه) مرفوع است . و آن باید خبر مبتدای محذوف باشد؛ مثل (مستلنا حطه) ، یعنی خواسته ما آمرزش گناهانمان است ؛ چون (حط) به معنای فرو آمدن و فرو آوردن است (استحد وزره حطه ؛ یعنی : خواست گناهان او بریزد) و (حطه السیل) ؛ یعنی : سیل او را پائین آورد) هر دو آیه یکی است با اندک تقدیم و تأخیر . در آیات و روایات چیزی که مبین آن باشد نقل نشده است . و عجب آن است که میزان در هیچ یک چیزی نگفته است . ظاهرا آن دستور استغفار و خواستن بخشایش گناهان است . چنانکه منظور از ((و ادخلوا الباب سجدا)) ظاهرا اطاعت و خضوع به قوانین شهرنشینی است ؛ یعنی تا به حال در صحرای سینا کاملا آزاد بودید هر طور و در هر جا باشید، ولی شهرنشینی این طور نیست .

نقل برخی از رؤ یاها در قرآن

خوابیدن و خواب دیدن ، یکی از اسرار عجیب خلقت است . اگر خواب نباشد ادامه زندگی محال خواهد بود . همچنین است خواب دیدن که آثار بسیار دارد و از آینده خبر می دهد و گاه خداوند متعال بندگان خود را به آن هدایت و ارشاد می کند . به هر حال ، در قرآن مجید، هفت رؤ یا نقل شده است که آنها عبارتند از : ۱- رؤ یای رسول خدا - صلی الله علیه و آله - درباره بنی امیه . ۲- رؤ یای آن حضرت درباره دخول مکه و زیارت آن . ۳- رؤ یای آن حضرت در شب قبل از جنگ (بدر) . ۴- رؤ یای حضرت ابراهیم - علیه السلام - درباره ذبح اسماعیل . ۵- رؤ یای حضرت یوسف - علیه السلام - . ۶- رؤ یایی که پادشاه مصر دید و حضرت یوسف - علیه السلام - آن را تعبیر کرد . ۷- رؤ یایی که دو نفر در زندان دیدند و حضرت یوسف - علیه السلام - آن را تعبیر کرد . رؤ یای رسول خدا(ص) درباره بنی امیه در سوره مبارکه اسراء آمده است : ((و اذ قلنا لک ربک احاط بالناس و ما جعلنا الرویا التي اریناک الا فتنه للناس و الشجرة الملعونه فی القران و نخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا)) (۲۵۱) . یعنی : یاد آر که به تو گفتیم : خدایت به مردم احاطه دارد . و به تو گفتیم خوابی را که به تو نمایانیدیم و شجره ملعونه در قرآن را، قرار ندادیم مگر آزمایشی برای مردم . و ما آنها را می ترسانیم ولی جز طغیان بزرگ ، بر آنها نمی افزاید) . از این آیه شریفه معلوم می شود که خداوند متعال دو چیز را برای مردم مایه آزمایش قرار داده است ؛ یکی خوابی را که به آن حضرت نمایانده است ، و دیگری شجره ملعونه را، منظور از شجره (شجره ملعونه) بنی امیه هستند که بر اهل اسلام ، مسلط شدند . در تفسیر عیاشی از حضرت باقر - صلوات الله علیه - نقل شده است که : ((والشجرة الملعونه فی القران یعنی بنی امیه)) و در روایت عبدالرحیم قیصر از آن حضرت آمده است : ((و الشجرة الملعونه فی القران ، قال هم بنوا امیه)) . و اما منظور از رؤ یایی که دید همان است که دید : بنی امیه از منبر او بالا و پایین می روند و در آن جست و خیز می کنند . در تفسیر عیاشی از حضرت صادق - صلوات الله علیه - نقل شده است که : ((عن القاسم بن سلیمان عن الصادق علیه السلام قال : اصبح رسول الله صلی الله علیه و آله یوما حاسرا فقیل له : مالک رسول الله ؟ فقال : انی رایت اللیلۃ صبیان بنی امیه یرقون علی منبری هذا، فقلت یا رب معی ؟ فقال : لا ولكن بعدک)) . یعنی : روزی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - شب را به روز آورد و غمگین بود . گفتند : یا رسول الله ! برای تو چه رخ داده است ؟ فرمود : شب گذشته بچه های بنی امیه را دیدم که از منبر من بالا می روند و جست و خیز می کنند . گفتم : خدایا! در زمان من و با من خواهند بود؟ فرمود : نه بعد از تو خواهند بود) . در تفسیر برهان ، شانزده روایت در این زمینه از شیعه و اهل سنت نقل کرده است . در همه آنها مراد از (شجره ملعونه) بنی امیه و در اکثر آنها رؤ یای آن حضرت راجع به بنی امیه و در برخی ، شامل خلفای پیش از بنی امیه نیز می شود . در روایت دیگری از امام صادق - علیه السلام - نقل شده که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در خواب

دید که چهارده عدد میمون؛ یکی بعد از دیگری از منبر او بالا می روند و اهل آن نیستند. حضرت فرمود: جماعتی از قریش نقل فرمود. اصحاب من بالا می روند و اهل آن نیستند. امام صادق - علیه السلام - فرمود: ((هم بنوا امیه لعنهم الله؛ یعنی آنها بنی امیه هستند، خداوند لعنتشان کند.)) (۲۵۲) ناگفته نماند که: خلفای بنی امیه - همانطور که در این حدیث آمده - چهارده نفر بدین شرح می باشند: معاویه بن ابی سفیان، یزید بن معاویه، معاویه بن یزید، مروان بن حکم، عبدالملک مروان، ولید بن عبدالملک، سلیمان بن عبدالملک، عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک، هشام بن عبدالملک، ولید بن یزید بن عبدالملک، یزید بن ولید، ابراهیم بن ولید، و مروان محمد حمار. (۲۵۳)

رؤیای پیامبر(ص) در ورود به مکه

در سال ششم هجری که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - عازم عمل (عمره) بود، خداوند متعال در مدینه قبل از حرکت، به آن حضرت رؤیایی را نمایاند. و حضرت در خواب دید که او با مسلمانان وارد مسجدالحرام شدند. بعضی تقصیر کرده و بعضی حلق نمودند بدون آنکه بیمی از کفار داشته باشند. و آن بزرگوار این رؤیای خویش را برای اصحاب خود نقل فرمود و همه شاد شدند. ولی چون به (حدیبیه) رسیدند، کفار از ورود به مکه مانع شدند. و بعد از جریانهای مفصل، میان آن حضرت و کفار، پیمان صلحی بسته شد که حضرت آن سال از (حدیبیه) برگردد و سال آینده مجددا بیاید. مشرکان نیز کاری با عمل او نداشته باشند و بتهای خود را سه روز از کعبه و صفا و مروه بردارند، تا عمل مسلمانان تمام بشود. رسول خدا - صلی الله علیه و آله - آن صلح را به طور اجبار قبول کرد و در همانجا از احرام بیرون آمد و قربانیها را که آورده بود ذبح کرد. مسلمانان نیز چنین کردند. عده ای از اصحاب آن حضرت، از جمله عمر بن خطاب گستاخی کرده و به آن بزرگوار گفتند: مگر شما نگفتید که در خواب چنین دیدم که ما بدون خوف و واهمه ای وارد مکه و مسجدالحرام شده ایم؟! حضرت فرمود: من گفتم وارد می شویم ولی نگفتم در این مرتبه و در این سال وارد خواهیم شد. اما عمر قبول نکرد! که ماجرایش مفصل است. خداوند در این باره می فرماید: ((لقد صدق الله رسوله الرؤیاء بالحق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین محللین رؤسکم و مقصرین لا تخافون فعلم تعلموا فجعل من دون الله ذلک فتحا قریبا)) . (۲۵۴) یعنی: (خداوند آن رؤیای حق را به رسولش نشان داد که حتما داخل مسجد الحرام می شوید ان شاء الله در حال ایمنی، سر تراشیده و تقصیر کننده در حالی که ترسی ندارید. خداوند می داند چیزی را که شما نمی دانید. و قبل از دخول مکه، فتح نزدیکی (صلح حدیبیه که خدا آن را در آیه انا فتحنا لک، فتح نامیده است) قرار داد. سوره فتح هنگام مراجعت آن حضرت از (حدیبیه) نازل شده است و خداوند آن صلح را - چنانکه گفته شد - فتح خواند. و حضرت فرمود: این سوره برای من از دنیا و آخرت، محبوبتر است. رؤیای پیامبر(ص) پیرامون نبرد بدر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - قبل از جنگ (بدر) خوابی دید که خداوند متعال آن را این گونه نقل می فرماید: ((اذ یریکهم الله فی مناک قلبیلا ولو اراکهم کثیرالفشلم و لتنازعتم فی الامر ولکن الله سلم انه علیم بذات الصدور)) (۲۵۵) یعنی: (یادآور هنگامی را که خداوند، دشمنان را در خواب به تو کم نشان می داد. و اگر آنها را زیاد نشان می داد، در کار جنگ سست می شدید و اختلاف می کردید. اما خداوند شما را از سستی و اختلاف، سلامت کرد. خداوند به آنچه در سینه هاست آگاه است. از این آیه شریفه معلوم می شود که خداوند متعال مشرکان را در رؤیای به آن حضرت کم نشان داده است تا حضرت نیز قابل بودن مشرکان را به اصحاب خویش اطلاع دهد و آنها مطمئن شوند که دشمنان زیاد نیستند و در کار جنگ سست نباشند و اختلاف نکنند. چنانکه اهل تفسیر نیز چنین گفته اند.

رؤیای ابراهیم(ع) در ذبح اسماعیل

از جمله رؤیاهایی که در قرآن مجید مطرح گردیده رؤیای حضرت امام ابراهیم - علیه السلام - می باشد که در خواب دید

فرزندش اسماعیل را در راه خدا قربانی می کند . خداوند متعال جریان آن را در سوره صافات چنین بیان می فرماید : ((رب هب لی من الصالحین فبشرناه بغلام حلیم فلما بلغ معه السعی قال یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری قال ابته افعلم ما تؤمر مستجدنی ان شاء الله من الصابرين فلما اسلما و تله للجبین و نادیناه ان یا ابراهیم قد صدقت الرؤیا یا انا كذلك نجزی المحسنین ان هذا لهو البلاء المبین و فدیناه بذبح عظیم و ترکنا علیه فی الآخِرین سلام علی ابراهیم)) (۲۵۶) یعنی : (ابراهیم گفت : خدایا! برای من فرزندی - که از نیکوکاران باشد - عطا فرما به او مژده دادیم پسر عاقل و بردباری را . چون آن پسر (به دنیا آمد و بزرگ شد و) در تلاش کردن به پدرش رسید، ابراهیم به او گفت : ای پسر عزیزم ! من در خواب دیدم که تو را قربانی می کنم پس بین در این باره چه می گویی ؟ پدرم ! آنچه به آن امر شده ای انجام بده ، حتما مرا در این کار از صابران خواهی یافت . پس چون پدر برای قربانی کردن و پسر برای قربانی شدن ، تسلیم شدند و ابراهیم او را در روی تل بر پیشانی خوابانید (عمل به خواب به تحقق پیدا کرد) و با صدای بلند ندا کردیم که ای ابراهیم ! خواب را محقق کردی ، ما نیکوکاران را این چنین جزا می دهیم ، این حتما آزمایش آشکاری است . و بر او (گوسفندی فرستاده) ذبح بزرگی فدا ساختیم . و ثنای او را برای آیندگان قرار دادیم . سلام بر ابراهیم .) جریان بسیار روشن است و برای کثرت بیان می گویم : ۱- رؤیا همان بود که او دید پسرش را قربانی می کند، نه اینکه قربانی کرد و کار را به اتمام رسانید . به عبارت دیگر : به پسرش فرمود : ((انی اری فی المنام انی اذبحک)) لذا خداوند پس از خواباندن ابراهیم پسرش را بر (تل) فرمود : ((قد صدقت الرؤیا)) . ۲- منظور از (ذبح عظیم) ظاهرا همان قربانی باشد که هر سال در موسم حج مسلمین به آن مبادرت می ورزند . که یادآور قربانی ابراهیم - علیه السلام - است ، در بحارالانوار از خصال صدوق و عیون الاخبارالرضا- علیه السلام - نقل شده است که : ((فکلما یذبح بمنی فهو فدیة لاسماعیل الی یوم القیامة)) . (۲۵۷) یعنی : (هر چه در (منی) تا روز قیامت قربانی شود، همه فدیة حضرت اسماعیل خواهد بود) . ۳- اگر این جریان در غیر قرآن کریم بیان می گردید، قبول کردن آن مشکل می نمود، تسلیم بودن حضرت ابراهیم و پسرش - علیهما السلام - هر دو، بالاتر از تصور است . پدری در نهایت اخلاص ، سر پسر جوان را در راه خدا قطع کند، پسر نیز با کمال اخلاص ، به این کار راضی باشد . واقعا (سلام علی ابراهیم) و سلام علی اسماعیل .

رؤیای حضرت یوسف (ع)

یکی دیگر از رؤیاهایی که در قرآن مجید آماده است ، رؤیای حضرت یوسف - علیه السلام - است که در خواب دید : یازده ستاره توأم با خورشید و ماه ، به او سجده می کنند . وقتی آن رؤیا را برای پدرش حضرت یعقوب - علیه السلام - نقل کرد پدرش فرمود : این خواب را برای برادرانت نقل نکن ، والا- بر تو حسد می ورزند . تعبیر این خواب آن است که تو، به پیامبری خواهی رسید و خداوند متعال نعمت خود را بر تو تمام خواهد نمود . ((اذا قال یوسف لایه یا ابته انی رایت احد عشر کوکبا و الشمس و القمر رایتهم لی ساجدین .)) (۲۵۸) یعنی : (اکنون متذکر شو (خواب) یوسف را که گفت : ای پدر! در عالم رویا دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه مرا سجده می کردند .) سپس خداوند متعال در قرآن مجید تعبیر خواب حضرت یعقوب - علیه السلام - را این گونه نقل می کند : ((قال یا بنی لا تقصص رویاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا . . . و كذلك یجتیک ربک و یعلمک من تاءویل الا- حدیث و یتم نعمته علیک و علی آل یعقوب . . .)) (۲۵۹) یعنی : (یعقوب گفت : ای فرزند عزیز! زنهار خواب خود را برای برادران حکایت مکن که (به اغوای شیطان) بر تو مکر و حسد خواهند برد . . . و این تعبیر خواب تو می باشد که خداوند تو را بر گزیند و علم تاءویل خوابها بیاموزد و نعمت و لطفش را در حق تو و آل یعقوب تمام گرداند . . .) . حضرت یوسف - علیه السلام - توسط برادران خود به چاه افکنده شد و سپس در بازار مصر به صورت برده فروخته شد و در اثر بی نظیری که درباره همسر عزیز مصر از خود نشان داد، حدود هفت سال در زندان ماند . سپس در اثر تعبیر خواب پادشاه مصر، از زندان آزاد

و وزیر کشاورزی مصر گردید. و پدر و مادر و خانواده اش را به مصر دعوت کرد و آنها هنگام دیدن حضرت یوسف به حال احترام، سر فرود آوردند. بدین طریق، پدر و مادر و یازده برادر در این احترام شریک شدند. و حضرت یوسف به پدرش یعقوب گفت: تعبیر خوابی که چند سال قبل دیدم، همین است: ((و رفع ابویه علی العرش و خروا له سجدا و قال یا ابت هذا تاءویل رویای من قبل قد جعلها ربی حقا... (۲۶۰) یعنی: (آنگاه پدر و مادر رابر تخت بنشانند و آنها به شکرانه (دیدار او) خدا را سجده کردند. و یوسف در آن حال، پدر را گفت که این بود تعبیر خوابی که از این پیش دیدم که خدای من آن خواب را واقع و محقق گردانید...)) (۲۶۱)

رؤیای پادشاه مصر

رؤیای دیگری که در کلام الله مجید نقل گردیده، رؤیای پادشاه مصر است که سبب نجات حضرت یوسف - علیه السلام - گردید. و خلاصه آن چنین است: پادشاه مصر چند شب در خواب دید که هفت گاو فربه را هفت گاو لاغر می خوردند. و نیز هفت سنبل سبز و هفت سنبل خشک در کنار او دیده می شوند. از درباریان خود تعبیر این خواب را پرسید؟ گفتند: خوابهای آشفته و پریشان است. و ما تعبیر چنین خوابها را نمی دانیم. آیات شریفه پیرامون این مطلب چنین است: ((و قال الملک انی سبع سمان یاء کلهن سبع عجاف و سبع سنبلات خضر و اخر یابسات یا الملاء افتونی فی رویای ان کتتم للرؤ یا تعبیرون قالوا اضعاث احلام و ما نحن بتاءویل الاحلام بعالمین)) (۲۶۲). یعنی: (و پادشاه مصر گفت: من (خوابی) دیدم که هفت گاو فربه را هفت گاو لاغر خوردند و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشک را. ای بزرگان ملک! مرا به تعبیر آن اگر علم می دانید، آگاه گردانید. آنها گفتند: این خواب پریشان است. و ما تعبیر خواب پریشان نمی دانیم). در آن موقع که درباریان از تعبیر خواب پادشاه اظهار عجز کردند، ساقی پادشاه - که مدتی در زندان مصر، رفیق زندانی حضرت یوسف - علیه السلام - بود و حضرت یوسف، خواب او را تعبیر کرده و درست در آمده بود - گفت: در زندان یک جوان کنعانی وجود دارد که تعبیر خواب را به نیکی می داند فوراً به سراغ یوسف - علیه السلام - در زندان رفت و خواب پادشاه را به او گفت: و چون هفت سنبل سبز، علامت هفت سال فراوانی و هفت سنبل خشک، علامت هفت سال قحطی بود، و هفت گاو فربه، علامت ذخیره ها و انبارهای گندم و هفت گاو لاغر در جای مردم گرسنه و قحط زده بود حضرت یوسف - علیه السلام - در تعبیر آن فرمود: (هفت سال، به شیوه سابق، گندم بکارید و مازاد آنها را نکوید بلکه در سنبل نگاه دارید. پس از آن هفت سال قحط سالی خواهد آمد و در آن هفت سال فراوانی را می خورید. و از گرسنگی نجات می یابید. پس از هفت سال قحطی، باز اوضاع به حالت اول بر می گردد). ((قال تزرعون سبع سنین دابا فما حصد تم فذوره سنبله الا قلیلا مما تا ثم یاتی من بعد ذلک سبع شداد یا کلن ما قدمتم لهن الا قلیلا مما تحصون ثم یاتی من بعد ذلک عام فیه یغاث الناس و فیه یعصرون (۲۶۳) یعنی: (یوسف (در تعبیر خواب) گفت: باید هفت سال متوالی زراعت کنید و هر خرمن را که درو می کنید جز کمی که قوت خود می سازید، همه را با خوشه در انبار ذخیره کنید که چون این هفت سال بگذرد، هفت سال قحطی پیش می آید که ذخیره شما به مصرف قوت مردم برسد، جز اندکی که باید (برای تخم کاشتن) در انبار نگاهدارید. آنگاه بعد از سنوات قحطی و شدت، باز سالی آید که مردم در آن به آسایش و وسعت و فراوانی و نعمت می رسند. (همانطور شد که حضرت یوسف - علیه السلام - گفته بود. و حضرت یوسف، خود در آن هفت سال قحطی، انبارهای ذخیره را برای مردم مصرف می کرد. فرزندان حضرت یعقوب نیز در اثر قحطی، برای خرید گندم به مصر آمدند. و بالاخره حضرت یوسف - علیه السلام - را شناختند.

رؤیای دو جوان مصری

رؤیای دیگری که در کلام الله مجید باز گو شده، رؤیای دو جوان درباری است که در اثر تخلف به زندان افتاده بودند و در زندان با حضرت یوسف - علیه السلام - آشنا شدند. آن دو جوان یکی مرتب در خواب می دید که انگور برای مشروب ساختن می فشارد. و دیگری می دید که بالای سر خود، نان حمل می کند و پرندگان از آن می خورند. آنها خواب خود را برای یوسف - علیه السلام - نقل کرده و از او تعبیر خواستند. یوسف - علیه السلام - بعد از قدری صحبت و ارشاد آنها به اولی فرمود: از زندان آزاد شده و ساقی و پیاله گردان شاه خواهی شد. و به دومی فرمود: تو را به دار می زنند و مرغان هوا از گوشت سر تو خواهند خورد. و این تعبیر خواب من، حتما رخ خواهد نمود و خلافی در آن نیست. ((قضی الامر الذی فیه تستفتیان)) و در آیات وحی الهی چنین می خوانیم: ((و دخل معه السجن فیتان قال احدهما انی ارانى اعصر خمرا و قال الاخرانى ازانى احمل فوق راءسى خبزاً تا گل الطیر منه نبنا بتاويله انا نریک من المحسنین قال . . . یا صاحبی السجن اما احد کما فیسقی ربه خمرا و اما الاخر فیصلب فتا کل الطیر من راءسه قضی الامر الذی فیه تستفتیان)) (۲۶۴) یعنی: (و با یوسف دو جوان دیگر هم (از ندیمان و خاصان شاه) زندانی شدند. یکی گفت: من خواب دیدم که انگور (برای شراب) می افشرم و دیگری گفت: من دیدم که بر بالای سر خود، طبق نانی می بردم و مرغان هوا از آن به منقار می خورند. یوسف تو ما را از تعبیر آن آگاه کن که تو را از نیکوکاران و دانشمندان جهان می بینم. یوسف گفت: . . . ای دو رفیق زندان! اما یکی از شما ساقی شراب شاه خواهد شد و آن دیگری به دار آویخته شود (و آنقدر بر چوبه دار بماند) تا مرغان هوا، مغز سر او را بخورند. (آن مرد که تعبیر خواب خود را شنید، برای رهایی از خطر خواب، به دروغ منکر شد) یوسف گفت: در قضای الهی راجع به امری سؤال کردید چنین حکم شده است. و همانطور شد که حضرت یوسف - علیه السلام - گفته بود و چون پادشاه مصر خواب خود را برای درباریان گفت و آنها از تعبیر آن عاجز ماندند، حضرت یوسف به یاد ساقی آمد و او برای تعبیر خواب به زندان آمد.

واژه های الرحمن و الرحیم

(الرحمان و الرحیم) دو صفت از صفات خداوند و دو اسم از اسماء الله الحسنی هستند. رحمان؛ صیغه مبالغه است و دلالت بر گسترش و همگانی بودن رحمت خداوند دارد. بنابراین، رحمان و رحیم؛ یعنی خدایی که رحمت او گسترده و همیشگی است. به عبارت دیگر: رحمت خداوند دارای دو بعد است؛ بعد اول، گسترش و شمول آن است که همه موجودات را فرا گرفته است، چنانکه می فرماید: ((و رحمتی وسعت کل شیء)) (۲۶۵) و از زبان ملائکه نقل فرموده که گفته اند: ((ربنا وسعت کل شیء رحمة و علما)) (۲۶۶) و بعد دوم آن، همیشگی بودن رحمت خداوند است که مخصوص به زمانی دون زمانی نیست، بلکه پیوسته و جاویدان است. چنانکه با قطع نظر از صفت مشبیه بودن، جمله اسمیه در آیات: ((و انا التواب الرحیم)) (۲۶۷)، ((انک انت التواب الرحیم)) (۲۶۸)، ((انه هو الغفور الرحیم)) (۲۶۹) تمامشان دلالت بر ثبات و دوام دارند. این مطلب را در کلام هیچ یک از مفسران رویت نکردم بجز در البیان آیت الله خوئی که می فرماید: (رحمان) صیغه مبالغه است و از آن، عموم استفاده می شود. و اینکه رحمت خدا شامل همه چیز می شود و (رحیم) صفت مشبیه یا صیغه مبالغه است. و از خصائص این صیغه آن است که از غرایز و از لوازم ذات است. لذا (رحیم) دلالت بر لزوم رحمت دارد و اینکه از ذات منفک نمی شود. (۲۷۰) و نیز در تفسیر آلاء الرحمن، سوره حمد، و نیز در صفحه ۴۶۶ البیان می فرماید: ((فالله رحمن قد وسعت رحمته کل شیء و هو رحیم لا تنفک عنه الرحمة)) و در دعای ۵۴ صحیفه سجادیه می فرماید: ((یا رحمن الدنيا و الآخرة و رحیمها صل علی محمد و آل محمد و افرج همی و اکشف غمی)) درباره روایاتی که می گویند رحمان در دنیا و رحیم در آخرت است در البیان می فرماید: چاره ای جز از تاءویل یا طرح این روایات نیست؛ چون با قرآن مخالف هستند. لفظ (رحیم) در قرآن استعمال شده بدون آنکه اختصاص به مؤمنان یا آخرت داشته باشد (۲۷۱) (چنانکه گذشت).

معنای بسمله

بنابر آنچه گذشت، معنای (بسم الله الرحمن الرحيم) چنین می شود: شروع کن یا شروع می کنم بانام خدایی که رحمتش همگانی و همیشگی است. لفظ (بسم) که جارو مجرور است، به فعل امر (ابدء) (شروع کن) یا به فعل متکلم (ابتداء) (شرع می کنم) ولی چون این سخن از طرف خداوند نازل شده است، فعل اول، مناسبتر به نظر می رسد این که در ترجمه بسم الله... بگوییم: (به نام خداوند بخشنده مهربان) درست نیست. و یا بگوییم بنام خدایی که رحم کننده است بر مؤمن و کافر در دنیا و فقط بر مؤمنین در آخرت، این هم درست نیست. در برخی از روایات (رحمان و رحیم) طوری معنا شده است که مضمون آزاد آن، چنین است، رحمان؛ یعنی رحم کننده در دنیا بر مؤمن و کافر، رحیم، یعنی رحم کننده بر مؤمنین یا رحم کننده فقط بر مؤمنان در آخرت. تعبیر آنها چنین است: ((الرحمن بجمع خلقه و الرحيم بالمؤمنين خاصة (۲۷۲) در نقل دیگری است: ((ان عيسى بن مريم قال: الرحمن، رحمن، رحمن الدنيا و الرحيم، رحيم الاخرة)). و در نقل سوم آمده است: ((الرحمن، اسم خاص بصفة عامة، و الرحيم، اسم عام بصفة خاصة)) (۲۷۳). ولی این سخن نتیجه اش آن است که: خداوند در دنیا رحیم نیست و و اطاق قرآن کریم (رحیم) را مخصوص مؤمنان نکرده است؛ زیرا در مقابل آیه ((وكان بالمؤمنين رحيمًا)) (۲۷۴) آمده است: ((ان الله بالناس لرؤف رحيم)) (۲۷۵). -)) و يعذب المنافقين ان شاء او يتوب عليهم ان الله كان غفوارحيمًا (۲۷۶)). -)) (نبي عبادي اني الغفور الرحيم)) (۲۷۷) و آیات دیگر.

رسول و نبی در قرآن کریم

(رسول و نبی) که در قرآن مجید مطرح گردیده است، هر یک معنای مستقل و جدای از هم دارد. اگرچه در بادی امر، چنان به نظر می آید که هر دو، یکی هستند. آیات قرآن مجید هر دو را مستقل در نظر گرفته است؛ مثلاً در آیه شریفه: ((و ما ارسلنا من قبلك من رسولا و لا نبی الا تمنى الفى الشيطان فى امنيته فينسخ الله ما يلقي الشيطان ثم يحكم الله آياته و الله عليم حكيم)) (۲۷۸) ملاحظه می شود که هر یک از (رسول) و (نبی) مستقلاً ذکر شده اند. و یا در آیات ذیل - چنانچه ملاحظه می فرمایید - هر دو مستقل آمده و مورد عنایت هستند: ((و اذكر فى الكتاب موسى انه كان مخلصا و كان رسولا نبيا... و اذكروا فى الكتاب اسماعيل انه كان صادق الوعد و كان رسولا نبيا)) (۲۷۹) - ((الذين يتبعون الرسول النبى الامى الذى يجذونه مكتوبا عندهم فى التوریه و الانجيل)) (۲۸۰). نظر اهل سنت درباره فرق میان (رسول و نبی) آن است که: (رسول) کسی است که شریعتی نو و تازه آورده باشد. و مردم را به آن دعوت می کند (یعنی او العزم) ولی (نبی) اعم است؛ هم به رسول اطلاق می شود و هم به پیامبری که شریعت گذشته را تبلیغ می کند؛ مانند پیامبران بنی اسرائیل از بعد از حضرت موسی تا حضرت عیسی - علیهما السلام - . و نیز گفته اند (رسول) آن است که هم کتاب و هم معجزه داشته باشد. و (نبی) آن است که معجزه دارد ولی کتاب ندارد. ناگفته نماند که این همان قول سابق است. فرقهای دیگری نیز گفته اند که این مقال را مجال همه آنها نیست. (مجمع البیان و تفسیری بیضاوی). ولی بنابر تفسیر بیت - صلوات الله اجمعین - (رسول) آن است که به سه طریق به طریق به او وحی می شود؛ یعنی: هم خدا مطالب را به قلب او القا می کند، و هم صدایی را که خدا خلق کرده، می شنود، و هم جبرئیل به محضر او می آید و وحی را می آورد. ولی (نبی) آن است که فقط با دو راه به او وحی می شود و جبرئیل نزد او نمی آید. در اصول کافی بابی تحت عنوان ((باب الفرق بین الرسول و النبى و المحدث)) (۲۸۱) می باشد. و در آن چهار حدیث که همه آنها قریب المضمون هستند، نقل گردیده است. از جمله: ((عن زارة قال: سئلت ابا جعفر عليه السلام عن قول الله عزوجل ((و كان رسولا نبيا)) ما الرسول و ما النبى؟ قال: النبى الذى فى منافه و يسمع الصوت و لا يعاين الملك. و الرسول الذى يسمع الصوت و يرى فى المنام و يعاين الملك...)) (۲۸۲)

یعنی: (زراره می گوید: از امام باقر - علیه السلام - از این آیه پرسیدم که خداوند فرموده است: (وكان رسولا نبيا) رسول و نبی کدام است؟ فرمود: (نبی) آن است که در خواب می بیند و صدایی که خداوند خلق کرده، می شنود، ولی ملک را نمی بیند. اما (رسول) صدا را می شنود، و در خواب می بیند و ملک (جبرئیل) نیز نزد او می آید...)). ناگفته نماند که: در این روایت و روایات دیگر (وحی) به معنای اول ذکر نشده است. چنانچه در (وحی سه گانه) مشروحا گفته ایم. ظاهرا نظر معصوم - صلوات الله علیه - فقط به آمدن (ملک) بوده است که بیشتر بدان پرداخته است. و نیز ناگفته نماند که: خواب انبیا - علیهم السلام - علی الظاهره از قسم دوم؛ یعنی از قسم (من وراء الحجاب) است که صدای آفریده شده را در خواب می شنیدند. و از اینکه در قرآن کریم از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - گاهی به (رسول) و گاهی به (نبی) تعبیر شده، معلوم می شود که به ایشان از هر سه طریق وحی می شده است. در سوره شوری خداوند اول از سه نوع وحی و تکلیم نام می برد و می فرماید: ((و ما كان لبشر ان يكلمه الله الا وحيا او من وراء حجاب او يرسل رسولا فيوحى باذنه ما يشاء انه على حكيمة)) (۲۸۳) چنانچه در فصل بعدی (وحیهای سه گانه) مشروحا گفته شده است. بلافاصله بعد از آن می فرماید: ((و كذلك اوحينا اليك روحا من روحا من امرنا ما كنت تدري ما الكتاب ولا الايمان...)) (۲۸۴). علی الظاهره، (كذلك) اشاره به وحی های سه گانه فوق است؛ یعنی این چنین قرآن را بر تو وحی کرده ایم. ظاهرا تقدیر آیه چنین باشد که: ((كذلك اوحينا اليك القرآن بسبب روح من امرنا...)).

روح نبوت

غالب افراد بویژه غریبهها، گمان کرده اند که نبوت و پیامبری از جنس نبوغ است. و پیامبران مانند نوابغ و مکتشفین می باشند!! به عبارت دیگر: همانطور که نوابغ عالم در اثر تفکر و تحقیق و گسترش روح و فکر، از دیگران جلو می افتند. و چیزهایی کشف می کنند و جوامع بشری را به دنبال خود می کشند، انبیا نیز نظیر اینها هستند که در اثر نبوغ و گسترش روح، به مقام قانونگذاری و هدایت بشر می رسند. این سخن، باطل و دروغ است. و اگر چنین می بود، نبوت و امامت در اشخاص معینی منحصر نمی شد. و در طول گذر ایام پیوسته اشخاصی به رسالت می رسیدند. و مقام پیامبری را تصاحب می کردند. به حکم آیات قرآن و روایات اسلامی، نبوت و پیامبری یک چیز مستقلی است نه عرضی و گسترش روح باشد. بلکه به وسیله روح مستقلی است که از جانب خداوند نازل شده و در وجود دیگران نخواهد بود. و در هنگام رحلت پیامبر، آن روح به بدن امام معصوم منتقل می شود. در این زمینه آیات و روایاتی داریم که بررسی می کنیم: ۱ - ((ينزل الملائكة بالروح من امره على من يشاء من عباده ان انذروا انه لا اله الا انا فاتقون)) (۲۸۵). یعنی: (خداوند فرشتگان و روح را به امر خود بر هر کس از بندگان خواهد، می فرستد تا او خلق را اندرز داده و از عقوبت شرک به خدا بترساند و به شما بندگان بفهماند که عالم را خدایی جز من نیست تا ار من و عقاب من بترسید. (باء) در (بالروح) به معنای مصاحبت یا سبب است. و در معنا فرقی نمی کند. منظور از (من امره) - که در آیات دیگر نیز خواهد آمد - ظاهرا آن است که (روح) از عالم امر است. و بدون واسطه آفریده شده است. (به فصل (امر و خلق) رجوع شود) (ان انذروا) نشان می دهد که رسیدن به مقام رسالت و اندرز در اثر نزول همان روح است. آیه کاملا روشن است در اینکه پیامبر بودن پیامبر، با نزول روح است، امام باقر و امام صادق - علیهما السلام - در بیان آن روح فرموده اند: ((عن زرارة و حمران عن ابي جعفر و ابي عبدالله عليهما السلام... فانما الروح خلق من خلقه له بصر و قوة و تاييد يجعله في قلوب الرسل و المومنين)) (۲۸۶) یعنی: (آن روح مخلوقی است از مخلوق خدا، آن روح بینایی، قدرت و تائید دارد. خداوند آن را در قلوب پیامبران و مؤمنان (امامان - علیهم السلام) قرار می دهد). پس روح نبوت، یک شیء مستقلی است که از جانب خداوند نازل شده و در وجود پیامبر قرار می گیرد. بنابراین، نبوت در اثر نزول همین روح است. و مراد از (المومنین) چنانکه خواهد آمد ائمه - علیهم السلام - می باشند. ۲ - ((رفع الدرجات ذوالعرش يلقى الروح من امره على من يشاء من عباده لينذرو يوم التلاق)) (۲۸۷) یعنی: (خدا بالا

برنده درجات بندگان و صاحب حکومت در عالم است. روح نبوت را به هر کس از بندگان که بخواهد القا می کند تا مردم از روز ملاقات (قیامت) بترسند. از لفظ (من امره من یشاء لینذر) روشن است که مطلب این آیه، با اولی یکی است. (یلقی الروح) حکایت از استقلال روح نبوت دارد و از عالم امر است. آن روح از طرف خداوند به وجود پیامبر نازل و انداخته می شود. در تفسیر قمی می فرماید: ((قال: روح القدس و هو خاص لرسول الله صلی الله علیه و آله و الائمه علیهم السلام.)) ۳ - ((و كذلك اوحينا اليك روحا من امرنا ما كنت تدري ما الكتاب ولا الايمان وليكن جعلناه نورا نهدي به من نشاء من عبادنا وانك لتهدى الى صراط مستقيم.)) (۲۸۸) یعنی: (و همین گونه ما روح (فرشته بزرگ) خود را برای وحی به تو فرستادیم و از آن پیش که وحی رسد ندانستی که کتاب خدا چیست؟ و ندانستی که راه ایمان و شرع کدام است؟ و لکن ما آن کتاب و شرع را نور (وحی و معرفت) گردانیدیم که هر کس از بندگان خود را بخواهیم به آن نور هدایت می کنیم. و اینک تو خلق را هدایت خواهی کرد به راه راست). آیه شریفه نظیر دو آیه سابق است: الا-اینکه به جای (یلقی الروح) و (ينزل الملائكة بالروح) لفظ (اوحينا اليك روحا) آمده است. و گرنه کلمه (روح) و کلمه (من امره) در اینجا نیز وجود دارد. لفظ (و كذلك) اشاره است به وحی های سه گانه ای که در آیه قبلی آمده است. و این مانع از آن است که (اوحينا) به معنای (القينا) باشد. لذا صاحب المیزان احتمال می دهد که مفعول (اوحينا) کتاب و (روحا) منصوب به نزع خافض باشد؛ یعنی (و كذلك اوحينا اليك الكتاب بروح من امرنا). این احتمال کاملا- بجاست؛ چون به قبریته دو آیه سابق، منظور از (روحا من امرنا) نبوت است. به عنوان نمونه به دو روایت ذیل توجه بفرمایید: (عن ابی بصیر قال: سئلت ابا عبدالله علیه السلام عن قول تبارك و تعالی: ((كذلك اوحينا روحا من امرنا ما كنت تدري ما الكتاب ولا الايمان قال: خلق من خلق الله اعظم من جبرئيل و ميكائيل كان مع رسول الله صلی الله علیه و آله یخبره و یسده و هو مع الائمه من بعده)) (۲۸۹) یعنی: (ابو بصیر می گوید از امام صادق - علیه السلام - از آیه: ((و كذلك اوحينا اليك روحا من امرنا)) سؤال کردم، فرمود: روح مخلوقی است از مخلوق خداوند و بزرگتر از جبرئیل و میکائیل است. و آن با رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بود. به او خبر می داد و او را از انحراف، حفظ می کرد. و آن روح بعد از آن حضرت با امامان - علیهم السلام - می باشد.)) (عن اسباط بن سالم قال: سئله رجل من هیت و انا حاضر عن قول الله عزوجل (و كذلك اوحينا اليك روحا من امرنا) فقال منذ انزل الله عزوجل ذلك الروح علی محمد، ما صعدا الى السماء و انه لفينا (۲۹۰)) یعنی: (اسباط بن سالم می گوید: در محضر امام - علیه السلام - بودم که مردی از اهل هیت (محللی است در عراق) از قول خداوند (و كذلك اوحينا روحا من امرنا) سؤال کرد؟ حضرت فرمود: از روزی که خداوند آن روح را بر محمد - صلی الله علیه و آله - نازل کرده به آسمان بالا نرفته و آن در وجود ما می باشد). طبری در مجمع البیان، آن را در ذیل آیه، از امام باقر و امام صادق - علیهما السلام - نقل کرده است به هر حال: نبوت در اثر یک روح مستقل به پیامبر است. و آن از جنس نبوغ و گسترش روح نیست. چنانکه امامت نیز چنان می باشد. در این رابطه، غیر از کتاب شریف کافی، به بحار الانوار نیز مراجعه فرمایید. (۲۹۱)

خلقت آسمان و زمین در شش روز

در قرآن مجید، در موارد متعدد آمده است که آسمانها و زمین در شش روز (شش دوران) آفریده شده است. اینک می خواهیم آن آیات و تفصیل آن شش روز (دوران) را از خود قرآن کریم بررسی نماییم؛ مثلا- در سوره اعراف چنین می خوانیم: ((ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض فی ستة ايام ثم استوی علی یغشی الليل النهار یطلبه حیثا و الشمس و القمر و النجوم مسخرات بامرده الاله الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین)) (۲۹۲) یعنی: (پروردگار شما همان است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید. سپس بر عرش (اداره عالم) استقرار یافت. شب را بر روز می پوشاند. و شب، روز را به سرعت تعقیب می کند. و نیز افتاب و ماه و ستارگان را آفرید که همه با دستور او رام و تسخیر شده اند. بدانید: خلقت عالم و اداره آن، مخصوص اوست

. با عظمت و بزرگ است الله ک پروردگار جهانیان می باشد). همچنین این مطلب در سوره یونس، آیه سوم، سوره هود، آیه هفتم، سوره فرقان آیه ۵۹، سوره سجده، آیه چهارم، سوره ق، آیه ۳۸ و سوره حدید، آیه چهارم، تکرار شده است. در سه مورد فوق (السموات و الارض و ما بینهما) می باشد اما در بقیه لفظ (بینهما) نیامده است. منظور از (ایام) در این آیات، بدون شک مطلق وقت و دورانه است که شاید هزاران سال باشد. در نهج البلاغه، حکمت ۳۹۶ آمده است: (الدهر یومان یوم لک و یوم علیک) (صدوق در خصال (باب الثلاثه)) از حضرت باقر - علیه السلام - نقل کرده است که فرمود: (ایام الله ثلاثه: یوم یقوم القائم (علیه السلام) و یوم الکره (رجعت) و یوم القیامه). معلوم است که منظور از (یوم) مطلق وقت و زمان است. راغب در مفردات می گوید: (یوم) عبارت است از طلوع آفتاب تا غروب آن. و گاهی مراد از آن مطلق زمان سات؛ هر قدر که باشد. به هر حال: شرح و تفصیل آن روزهای ششگانه در سوره مبارکه فصلت چنین آمده است: ((قل ۱ انکم لتکفرون بالذی خلق فی یومین و تجعلون له انداد ذلک رب العالمین. و جعل فیها رواسی من فوقها و بارک فیها و قدر فیها اقواتها فی اربعه ایام سواء للسانین. ثم استوی الی السماء و هی دخان فقال لها و للارض اثتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعتین فقضاهن سبع سموات فی یومین و اوحی فی کل سماء امرها وزینا السماء الدنیا بمصابیح و حفظا ذلک تقدیر العزیز العلیم)) (۲۹۳) یعنی: (آیا شما کافر می شوید به خدایی که زمین را در دو روز آفرید و برای خدا شریکانی قرار می دهید. او پروردگار جهانیان است. خدایی در روی زمین کوههای استوار قرار داد و در آن برکات به وجود آورد. و قوت و ارزاق آن را در چهار روز مقدر فرمود. به طوری که برای همه یکسان و به زمین فرمود: بیاید (آن طور که اراده کرده ام ان طور باشید) با میل یا به اجبار، گفتند: می آیم با طوع و رغبت. پس آنها را در دو روز هفت آسمان گردانید. و به هر آسمان، فرمان آن را وحی کرد. و آسمان نزدیکتر را با ستارگان، زینت دادیم. و بدین وسیله آن را حفظ کردیم. این جریان، تقدیر خدای توانا و داناست). در این آیات می خوانیم که خداوند زمین را در دو روز آفرید (خلق الارض فی یومین) و نیز وسائل زندگی و ارزاق آن را که باید موجودات زنده با آنها تاءمین شوند، در چهار روز قرار داد (فی اربعه ایام) (مجموع اینها شش روز می شود. و اینکه درباره هفت آسمان می فرماید: (فقضاهن سبع سموات فی یومین). این دو روز در چهار روز تقدیر اقوات، متداخل است؛ زیرا خداوند پس از خلقت زمین، در باره تقدیر اقوات و تشکیل آسمانها فرموده است: (و قال لها و للارض اثتیا...)) از اینکه به زمین و آسمان یک امر صادر شده، معلوم می شود که: (در عرض چهار روز، تقدیر ارزاق، هفت آسمان نیز تشکیل می شده است. پس مجموع همه آنها شش روز می شود. ناگفته نماند که: اگر بگوییم هفت آسمان، همان طبقات جو است که ابتدا به صورت دود، هنگام سرد شدن زمین، از آن بیرون آمد و اطراف آن را گرفت و سپس رقیق شد و به طبقات جو تبدیل گردید، در این صورت، مراد از (سته ایام) در آیات، خلقت منظومه شمسی و یا خلقت زمین و طبقات جو می شود. ولی ظاهرا (خلق السموات و الارض) شامل همه آسمانها و زمین است. حق آن است: هنوز مراد از هفت آسمان - لا اقل برای نویسنده - معلوم نشده است. و الله العالم (رجوع شود به (سما)) و همچنین مخفی نماند که: منظور از (بارک فیها و قدر اقواتها...) فراهم آمدن دریاها، هوا، بارانها، جنگلها، رویدنیها، دمیدن حیات به ماده، تشکیل معدنها و امثال آنهاست، که می بایست حیوان و انسان و حتی رویدنیها از آنها تاءمین بشوند. و (سواء للسانین) نشان می دهد که مشیت ازلی، همه ما یحتاج آنها تاءمین بشوند. و (سواء للسانین) نشان می دهد که مشیت ازلی، همه ما یحتاج آنها را که به زبانحال، سؤال می کردند، در نظر گرفته است. مراد از (سؤال) سؤال فطرت و طبیعت است و گرنه، آن روز موجود زنده ای نبود تا چیزی را سؤال کند؛ نظیر: (و اتاکم من کل ما سلتموه). (۲۹۴) که منظور سؤال فطری و شاعنی است.

سجده های واجب و مستحب در قرآن

در قرآن کریم در پانزده موضع، آیه سجده وجود دارد که در چهار مورد از آنها به محض خواندن یا شنیدن آیه، سجده کردن

واجب است . و در بقیه مستحب می باشد . این مطلب ، مضمون روایات اهل سنت نیز اشاره خواهیم کرد . آن چهار آیه که سجده در آنها واجب است عبارتند از : ۱ - ((انما یؤمن بایاتنا الذین اذا ذکرنا بها خروا سجدا و سبحوا بحمد ربهم و هم لا یتستکبرون)) (۲۹۵) . ۲ - ((و من آیاته اللیل و الشمس و القمر لا تسجدوا لله الذی خلقهن ان کنتم ایه تعبدون)) (۲۹۶) . ۳ - ((فاسجدوا لله و عبدوا)) (۲۹۷) . ۴ - ((کلا لا تعطعه و اسجدوا و اقترب)) (۲۹۸) . وجوب سجده در این آیات شریفه در مذهب اهل بیت - علیه السلام - اجمالی است . و روایات آن در حدیث از جمله در وسائل الشیعه ، ابواب قرائه القرآن ، باب ۴۲ - ۴۳ ، منقول است . و آن را (سجده تلاوت) می نامند . به عنوان تبرک به یک حدیث اکتفا می کنیم : ((عن عبدالله بن سنان عن اءبی عبدالله علیه السلام قال : اذا قراءت شیئا من العزائم التی یسجد فیها فلا- تکبر سجودک و لکن تکبر حین ترفع رءأسک و العزائم اربع : حم السجده و تنزیل و النجم و اقرء باسم ربک)) (۲۹۹) . منظور از (تنزیل) ، سوره سجده می باشد . در روایت دیگر آمده است : ((قال علیه السلام ان العزائم اربع : اقرء ربک خلق . و النجم و تنزیل السجده و حم السجده)) (۳۰۰) . اما یازده موردی که سجده در آنها مستحب است عبارتند از : ۱ - ((ان الذین عند ربک لا یتستکبرون عن عبادته و یسبحونه و له یسجدون و له یسجدون)) (۳۰۱) . ۲ - ((و لله یسجدو ما فی السموات و الارض طوعا و کرها و ظلالمهم بالغدو و الاصل)) (۳۰۲) . ۳ - ((و لله یسجد من ما فی السموات و ما فی الارض من دابه و الملائکه و هم یتستکبرون)) (۳۰۳) . ۴ - ((ان الذین اوتوا العلم من قلبه اذا یتلی علیهم یخرون للذقان سجدا)) (۳۰۴) . ۵ - ((و ممن هدینا و اجتیننا اذا یتلی علیهم آیات الرحمن خروا سجدا و بکیا)) (۳۰۵) . ۶ - ((الم تر ان الله یسجد له من فی السوات و من الارض و الشمس و القمر و النجوم و الجبال و الشجر و الدواب و کثیر و من الناس . . .)) (۳۰۶) . ۷ - ((یا ایها الذین ارکعوا و اسجدوا و اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون)) (۳۰۷) . ۸ - ((و اذا قیل لهم اسجدوا للرحمن قالوا و ما الرحمن انسجد تاء مرنا و زادهم نفورا)) (۳۰۸) . ۹ - ((الا سجدا لله الذی یرج الخبء فی السموات و الارض و یعلم ما تخفون و ما تعلنون)) (۳۰۹) . ۱۰ - ((وظن داود انما فتناه فاستغفر ربه و خر راکعا و اناب)) (۳۱۰) . ۱۱ - ((و اذا قرء علیهم القرآن لا یسجدون)) (۳۱۱) این است مذهب اهل بیت - صلوات الله علیه اجعین - که حقایق را از جد بزرگوارشان حضرت محمد بن عبدالله - صلی الله علیه و آله - اخذ و بیان کرده اند . اما در مذهب اهل سنت ، ابوحنیفه سجده را همه موارد پانزده گانه ، واجب می داند . و شافعی همه آنها را مستحب مؤ کد گفته است . بحثی پیرامون سجین و علیین (سجین و علیین) یک حقیقت عجیب در قرآن مجید می باشند . ما در ابتدا آیات آن دو را نقل و سپس بررسی می کنیم : ((کلام ان کتاب الفجار لفی سجین و ما ادراک ما سجین کتاب مرقوم ویل یومئذ للمکذبین . . . کلا ان کتاب الابرار لفی علیین و ما ادراک ما علیون کتاب مرقوم یشهده المقربون)) (۳۱۲) یعنی : (حقا که کتاب بدکاران در یک نوع زندان سخت و سجین است . و چه می دانی سجین چیست ؟ آن کتابی است نوشته شده . در آن روز وای بر تکذیب کنندگان . . . حقا که کتاب نیکوکاران در علیین است ، و چه می دانی علیین چیست ؟ کتابی است که نوشته شده ، و مقربان در گاه حق به مشاهده آن مقام ، نائل شوند) . توجیه این آیات فقط با تجسم عمل است . باید چنین گفت که اعمال بد به صورت آجرهایی درمی آید و از آن آجرها ، زندانی تشکیل می شود سخت و تنگ . (سجین) کتابی است نوشته شده ولی این کتاب از حروف و کلمات ، به وجود نیامده است . بلکه حروف و کلمات آن ، اعمال مجسم شده اند که به شکل مصالح ساختمانی درآمده و (سجین) را به وجود آورده اند . با این توجیه ، مطلب کاملا روشن می شود . نظیر آنکه بگوییم : آجرها در ساختمان است و ساختمان از آجرها به وجود آمده است . (کتاب فجار) یعنی : اعمال مجسم شده آنها در سجین است . و سجین کتابی است نوشته شده و به وجود آمده از اعمال . المیزان (کتاب) را مجازات حتمی معنا کرده و (سجین) را محل عذاب دانسته است ؛ یعنی : مجازات حتمی فجار در سجین خواهد بود . ولی آن بعید به نظر می رسد؛ زیرا کتاب مرقوم بودن ، توجیه نمی شود . مطلب در (علیین) نیز همان است که اعمال نیک مبدل به مصالح ساختمانی می شود . و مقام والایی را تشکیل می دهد . بنابراین (کتاب) یعنی اعمال نیکوکاران در علیین است . و (علیون) همان مقام و کتاب مجسم است که از اعمال خوب نوشته شده . و

بندگان مقرب در آن حاضر می شوند. مسأله تجسم اعمال یک مسأله حتمی و ضروری در قرآن مجید است. المیزان در این مورد نیز مانند مورد ساقی بیان کرده است.

سحر و معجزه در قرآن

(سحر و معجزه) هر دو در حد خود حقیقت و صحت دارند. و نمی توان گفت که: سحر و جادو، خیال است و واقعیت ندارد. یکی از فرقه‌های سحر با جادو آن است که (سحر) علم است و قابل تعلیم و تعلم می باشد و نمی تواند از اقسام معجزه باشد. ولی معجزه آن است که مردم از آوردن مثل آن عاجز باشند و نتوانند نظیر آن را بیاورند. مثل مار شدن عصای موسی یا زنده شدن مرده به دست حضرت عیسی - علیه السلام. فرقی که در قرآن مجید درباره سحر و معجزه آمده آن است که: (معجزه) حقیقت دارد و شیء خارجی را تغییر می دهد. ولی سحر فقط در فکر و چشم انسان اثر می گذارد بدون آنکه شیء خارجی را تغییر دهد، مثلاً عصای موسی - علیه السلام - واقعا در خارج مبدل به مار و اژدها گردید و خواب و خیال بود. و همچنین ناقه حضرت صالح و غیره. اما درباره ساحران فرعون، آمده است که آنها در فکر مردم اثر گذاشتند بدون آنکه در خارج ریسمانها و چوبها حرکت کنند؛ مثلاً در سوره طه آمده است: ((قال بل القوا فاذا جبالهم و عصیهم یخیل الیه من سحرهم انها تسعی فاجس فی نفسہ خیفۃ موسی ، قلنا لا تخف انک انت الاعلی)) (۳۱۳) یعنی: (موسی گفت: شما بیندازید و آنها انداختند. ناگاه ریسمانها و چوبهای آنها به خیال موسی آمد که حرکت می کنند. موسی از فریفته شدن مردم خوف نمود، گفتیم: ترس تو غالب هستی). در اینجا می فرماید: (یخل الیه) یعنی: به خیال و نظر موسی چنان می آمد که آنها به شدت حرکت می کنند، با آنکه آنها اصلاً حرکت نداشتند. و سحر فقط در خیال موسی و دیگران، آن اثر را گذاشته بود. و در سوره اعراف آمده است: ((قال القوا فلما القوا سحروا عین الناس واسترهبوهم و جاؤ بسحر عظیم)) (۳۱۴) یعنی: (موسی گفت: سحر خود را بیاورید و ریسمانهای خود را بیندازید و چون انداختند. چشمهای مردم را سحر کردند. و مردم را ترسانیدند و سحر بزرگی آوردند). (سحروا عین الناس) نشان می دهد که سحر آنها فقط در چشم تماشاگران اثر گذاشته بود نه اینکه ریسمانها را حرکت دهد. پس اثر (سحر) فقط در فکر و (دید) انسان است نه آنکه واقعا خارج را تغییر دهد. در سوره مبارکه بقره درباره هاروت و ماروت می فرماید: ((و ما انزل علی الملکین ببابل هاروت و ماروت و ما یعلمان من احد حتی یقولوا انما نحن فتنه فلا تکفر فیتعلمون منهما ما یفرقون به بین المرء و زوجته ...)) (۳۱۵) یعنی: (یهود به آنچه نازل شده بود بر دو فرشته در بابل که هاروت و ماروت بودند، تابع شدند و آنها به کسی سحر را یاد نمی دادند مگر آنکه بگویند: ما امتحان هستیم، به آنچه از ما آموخته ای کافر مباش. و آنها از آن دو یاد می گرفتند سحری را که با آن، میان مرد و زنش جدایی و عداوت می انداختند ...). از این آیه نیز فهمیده می شود که اثر سحر، فقط در فکر و ذهن انسان است نه آنکه بتواند شیء خارجی را تغییر دهد.

شعور و اختیار حشرات و پرندگان

عنوان فوق در قرآن مجید، قابل دقت است. و باید روی آن توقف نمود. ابتدا یک آیه از سوره مبارکه انعام را بررسی می کنیم: ((و ما من دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون)) (۳۱۶) (هیچ جنبنده ای در زمین نیست و هیچ پرنده ای که با دو بالش پرواز می کند، نیست مگر آنکه امتهایی هستند مانند شما انسانها. ما در کتاب آفرینش هیچ قصور و کوتاهی نکرده ایم، سپس آنها به سوی پروردگارشان محشور می شوند) (امت) به معنای گروه تشکیل یافته است که در میان خود نظم نظام و قوانین، انسجام و نیکوکار و بدکار، قاضی و محکوم و اداره و، تدبیر و سیاست و... دارند. این است معنای امت. و تا این ارتباط نباشد، لفظ (امت) به کار نمی رود. این مطلب در میان مورچگان و زنبورها عسل

، کاملاً مشهود و محسوس است . ولی آیه شریفه می گوید : همه پرندگان و همه جنبندگان چنین هستند . و اگر این طور نبود ، در خلقت کوتاهی شده بود ولی : ((ما فرطنا فی الكتاب من شیء .)) معنای این آیه بسیار وسیع است . و نشان می دهد که همه انواع جنبندگان و پرندگان ؛ مانند انسانها . و مورچگان و ... تمدن ، حساب ، کتاب و حکومت دارند . یکی از رفقای موثق نقل می کرد که : در شهر ارومیه در خانه ای دو لک لک نر و ماده لانه داشتند . صاحب خانه دو تا از تخمهای لک لک را برداشت و در جایش تخم غاز گذاشت . بعد از مدتی که بچه ها از تخم بیرون آمدند دو تا از آنها شبیه پدر و مادرشان نبودند . ما بین دو لک لک اختلاف به وجود آمد . مدت تقریباً چهار روز ، هر روز حدود ده بیست لک لک می آمدند و در پشت بام می نشستند و مرتب به آن دو بچه نگاه می کردند و منقارها را پشت انداخته و صدا می کردند . سرانجام روزس دو تا از آن لک لک آمدند و آنقدر با منقارها خود لک لک ماده را زدند تا مرد ، پس از آن همه متفرق شده و رفتند . فقط بچه ها ماندند و آن لک لک نر . اگر بخواهیم می توانیم هزاران نظیر این را از زندگی حیوانات . حشرات و پرندگان پیدا کنیم که همه حکایت از آنچه در آیه شریفه آمده است ، دارند . ولی متأسفانه ما به دنیای آنها وارد نیستیم . و باید بدانیم که توأم با ما و در عرض ما انسانها ، تمدنهای عظیم حیوانات و پرندگان ، وجود دارد که ما فکر می کنیم آنها به تنهایی و تک ، تک زندگی می کنند و با هم ارتباط ندارند ، این نشان می دهد که آنها خداشناس نیز هستند .

مورچگان

((و حشر لسلیمان جنوده من الجن و الانس و الطیر فهم یوزغون . حتی اذا اتوا علی وادا النمل قالت نمله یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطنکم سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون فتبسم ضاحکا من قولها .)) (۳۱۷) یعنی : (برای سلیمان ، لشکریانش از جن و انسان و پرندگان جمع شدند و آنها از پراکنده شدن باز داشته می شدند . تا چون به صحرای مورچگان (وادی عسقلان) آمدند یک مورچه خطاب به مورچگان دیگر گفت : ای جماعت مورچگان ! به لانه های خود داخل شوید تا سلیمان و لشکریانش شما را پایمال نکنند که آنها نمی فهمند . سلیمان از سخن آن مورچه ، تبسم کرد و خندید) از این آیات شریفه فهمیده می شود که : ۱- مورچگان نیز تکلم می کنند و دستگاهی دارند که توسط آن ، سخن خویش را به همه مورچان نمی رساند . و الا چگونه مورچگان دیگر ، صدای او را شنیدند؟ ۲- مورچگان ما را با اسم و رسم می شناسند ، چنانکه سلیمان را نام برد . و او را می شناخت . آنهایی که سالها در زندگی مورچگان تلاش کرده و کتابها نوشته اند ، هنوز این را اثبات نکرده اند که مورچگان ته انسانها را مشخصه می شناسند ولی قرآن مجید از آن پرده بر می دارد . ۳- سلیمان - علیه السلام - زبان مورچه و اعلام او به مورچگان را دانسته و تعجب کرده است . سخن گفتن او چطور بوده و سلیمان چطور شنیده است اسن هنوز بر ما پوشیده است .

هد هد

شانه به سر نیز جزء لشکریان حضرت سلیمان بوده است و برای او از مملکت (سبأ) خبر آورده است که بسیار عجب است . به آیات ذیل توجه فرمایید : ((و تفقد الطیر فقاتل مالی لا اری الهد هد ام کان من الغائین لا غذبنه من الغائین لا غذبنه عذابا شدیداً اولاً - ذنحنه اولیاء تینی بسطان مبین . فمکث غیر بعید فقال : احطت بمالم تحط به وجئتک من سبأ بنباء یقین . انی وجدت امرأة تملکهم و اوتیت من کل شیء و لها عرش عظیم وجدتها و قومها یسجدون للشمس من دون الله و زین لهم الشیطان اعمالهم فصدهم عن السبیل فهم لا یهدون الا یسجدوا الله الذی یرجعون .)) (۳۱۸) یعنی : (سلیمان قال سننظر اصدقت ام کنت من الکاذبین . اذهب بکتابی هذا فالقه الیهم ثم تول عنهم فانظر ماذا یرجعون .)) (۳۱۸) یعنی : (سلیمان از احوال پرندگان در لشکرش جو یا شد و فرمود : هدهد کجاست ؟ چرا او را نمی بینم (چون می خواست به واسطه او نامه ای به

قوم سباء بفرستد) حتما او را در اثر این غیبت، عذاب می‌کنم و یا سرش را می‌برم مگر آنکه عذر مقبولی بیاورد. سلیمان کمی مکث کرد که هد هد آمد و گفت: برای تو از قوم سباء خبر صحیحی آورده‌ام (لابد هد هد رفته بود وضع آنها را بررسی کند) دیدم زنی بر آنها پادشاهی می‌کند که همه وسوسائل را در اختیار دارد. علاوه بر آنها، تخت بزرگی نیز دارد. آن زن و قومش را دیدم که برای آفتاب، پرستش می‌کنند نه برای خداوند. شیطان اعمال بد آنها را در نظرشان خوب جلوه داده و از راه حق باز داشته است. آنها هدایت نمی‌شوند. (شیطان اعمال بدشان را خوب جلوه داده) که عبادت نمی‌کنند خدایی را که خلق و خارج می‌کند نهان شده در آسمانها و زمین را و می‌داند آنچه که مخفی می‌دارید و آشکار می‌سازید؛ همان خدایی که جز او معبودی نیست. و او صاحب حکومت عظیم است. سلیمان گفت: بزودی خواهیم دید که راست گفته‌ای یا از دروغگویان هستی. این نامه را ببر و نزد آنها بینداز و بین چه جوابی می‌دهند). این آیات را لازم است دهها بار بخوانیم و درباره آنها بیندیشیم. اینها تحلیل یک پرنده است که در نظر ما جز کاکل شانه مابندی هیچ چیز ندارد. و در فصل تابستان با صدایی که شبیه صدای هیچ یک از پرندگان نیست می‌خواند. سلیمان - علیه السلام - به حکم: ((یا ایها الناس علمنا منطق الطیر)) (۳۱۹) زبان او را می‌فهمید و اندازه قدرت و فهم او را می‌دانست. این تحلیل و این گفته‌ها، درس و بحث لازم دارد. دوره دیدن لازم است. شکافتن طبیعت با این نحو و پی بردن با اسرار آن و استدلال به، توحید در این شکل، در پی مقدمات زیاد امکان پذیر است. عجیب است که این پرنده، همه آنها را داشته است. بار دیگر لازم است در کلمه: ((و ما من دابة فی الارض و لاطائر یطیر بجان حیه الا امم امثالکم . . .)) (۳۲۰) دقت کنیم و در حیرت فرو رویم. اینک نکاتی را از این آیات شریفه، یادآور می‌شویم: ۱- هد هد سخن گفتن می‌دانست و حضرت سلیمان زبان او را می‌فهمید و با هم تبادل کلام می‌کردند. ۲- هد هد دانسته بود که در مملکت (سباء) زنی پادشاهی می‌کند که او و ملتش، همه آفتاب می‌پرستند. و این عمل در اثر اضلال شیطان بوده است. ۳- هد هد دانسته بود که آن زن، همه امکانات زندگی و از جمله یک تخت پادشاهی دارد. ۴- او گفت: خداوند، خالق سموات و ارض و دانای نهان و آشکار است. موجودات به وجود آمده، تمامشان نهان و ناپیدا بودند و خداوند آنها را خلق کرده و آشکارا ساخته است. موجوداتی که بعدا خلق خواهد شد همه در نهانند که بعدا هنگام خلقت، آشکارا خواهند شد. و این کار، کار خداست که به طور مداوم این عمل را انجام می‌دهد: (یخرج الخباء) در بیان این مطلب است. و (خباء) مصدر به معنای مفعول می‌باشد؛ یعنی (مخبوء) و پنهان ((یخرج الخباء فی السوات و الارض)) ترسیم از آفرینش خداست. و آن سخن درک یک پرنده است که می‌گوید: به این دلیل باید آنها به خداوند عبادت می‌کردند نه برای آفتاب که خودش مخلوق و افریده است. ۵- هد هد می‌توانست نامه بر، باشد و جواب نامه را بیاورد. چنانکه حضرت سلیمان فرمود: ((ثم تول عنهم فانظر ماذا یرجعون)) یعنی: بین چه جوابی خواهند داد. باید بدانیم که: همه این حیوانات و پرندگان و مطلق جنبنندگان، امتهای گروههای تشکیل یافته و دارای نظام و حساب و کتاب و قوانین می‌باشند که در عرض ما انسانها در زمین زندگی می‌کنند. آری: ((ما فرطنا فی الکتاب من شیء)) نهایت اینکه ما از اسرار آنها اطلاع کافی نداریم.

زنبور عسل

((و اوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و مما یرشون ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربک ذللا یرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان فی ذلک لایة لقوم یتفکرون .)) (۳۲۱) یعنی: (خداوند به زنبور عسل وحی کرد: در کوهها و درختان و در آنچه مردم می‌سازند، خانه بساز. سپس از همه میوه‌ها بخور و به راههای آیان پروردگارت (در ساختن عسل) داخل شو. از شکمهای آنها شرابی رنگارنگ خارج می‌شود. در آن برای مردم شفا هست. در این مطلب برای متفکران حجتی است). زنبور عسل، حشره‌ای عجیب و نظمهای شگفت‌انگیز و قوانین و تمدن حیرت‌آوری دارد که درباره

آن، کتابها تحریر شده است. و تا حدی اسرار آن را کشف کرده اند. زنبور عسل، به تنهایی یک جهان است که باید در کشف اسرار آن، بیشتر تلاش کرد. مراد از ((فاسلکی سبل ربک ذللا)) ظاهرا ساختن حفره های شش ضلعی و ساختن موم و عسل و به وجود آوردن نظام زندگی است که به آسانی آنها را انجام می دهد. ((یخرج من بطونها شراب)) آنچه زنبور عسل در حفره های کندو و از دهان می ریزد، به صورت شربت و شراب است. آن وقت به صورت دست جمعی انقدر بر آن بال می زنند تا آتش تبخیر شده و قوام پیدا کرده و مبدل به عسل می شود. در کتاب جهان حشرات نوشته است: اگر یک زنبور عسل بخواهد به تنهایی چهارصد گرم عسل بسازد، باید هشتاد هزار بار به صحرا برود و به کندو باز گردد (سبحان الله). ((فیه شفاء للناس)) حاکی است که خوردن عسل: بسیاری از دردها را دوا می کند. و در خصال صدوق از علی - علیه السلام - نقل شده است که همان: ((لعق العسل شفاء من کل داء))؛ یعنی لیسیدن عسل، شفای هر درد است (گویند: حدود ۹۸ درصد آن جذب بدن می شود. مدفوع آن فقط دو درصد خواهد بود).

غریزه یا اختیار

سخن اینجاست که آیا عمل زنبور عسل، غریزی است و شعوری در کارش وجود ندارد؛ مانند سوزاندن آتش و غرق کردن آب و یا روی اختیار و شناخت است؟ دقت در حالات و اعمال زنبور عسل، حفاظت، از کندو، کشتن بی ثمرها، راندن آنانکه در روی گل‌های بد بو نشسته اند، حفاظت از ملکه، جفت گیری و... حکایت از اختیار و شعور آن حشره دارد. در بعضی از کتب غریبه‌ها - که درباره زنبور عسل نوشته شده بود - خواندم که: در گذشته مقداری از زنبور عسل اروپا را به استرالیا بردند، زنبورها عسلها در سال اول و دوم عسل دادند و از سال سوم دیگر عسل ندادند. از این عمل معلوم شد که این حشره می داند که اروپا زمستان دارد لذا در فصل غیر زمستان برای زمستان خوراک تهیه می کند، ولی در عرض دو سال برای آن معلوم شد که در استرالیا پیوسته گل و گیاه هست، دیگر احتیاجی به ذخیره خوراک نیست. اگر این نقل درست باشد، کاملاً ثابت می شود که این حشره از روی شعور، فهم و اختیار کار می کند. ((الم تر ان الله یسبح له فی السموات و الطیر صافات کل قد علم صلوته و تسبیحه و الله علیم یفعلون)) (۳۲۲) یعنی: (آیا ندانسته ای که آنچه در آسمانها و زمین است، خدا را تسبیح می گویند و پرندگان نیز در حال پرواز خدا را تسبیح می گویند؟ همه آنها صلوة و تسبیح خود را می دانند. و خدا به آنچه می کنند داناست). ضمیر (صلوته و تسبیحه) به لفظ (کل) راجع است، نه به الله؛ زیرا ((و الله علیم بما یفعلون)) از آن مستغنی است؛ یعنی از آن پرندگان و هر یک از (مافی السموات) هم صلوة خود را می داند و هم تسبیح خود را. و در نتیجه از روی شعور، خدا را تسبیح می گوید و دعا می کند. نه به طور غریزی و یا به طور دلالت طبیعی. ظاهراً منظور از (ما) در (مما فی السموات...) غیر اوولو العقل می باشد که شامل همه موجودات - جز انسان و فرشتگان - می شود. و نشان می دهد که تسبیح همه آنها از روی شعور است. چنانکه در آیه: ((و ان من شیء الا یسبح بحمده)) خواهد آمد. در سوره مبارکه فیل - که لشکر ابرهه توسط پرندگان، سنگباران شده و متلاشی گردید - می خوانیم: ((و ارسل علیهم طیرا ابابیل ترمیهم بحجاره من سجیل فجعلهم کعصف ما کول.)) (۳۲۳) آیا آن پرندگان به طور غریزی آن کار را می کردند و یا در کار خود شعور داشتند، حمل این عمل بر غریزه از برداشتن کوهها، سخت است. قهرا آنها شعور و هوش داشته اند. و در جایی مشغول زندگی خود بوده اند که خداوند دستور داده و آنها نیز به طور درک و فهم، لشکریان ابرهه را سنگباران کرده اند. درباره حضرت داوود - علیه السلام - و هم آواز شدن کوهها و پرندگان با او، سه مورد در قرآن مجید آمده است که به هر کدام آنها اشاره می کنیم: ۱- ((و اذکر عبدنا داود ذا الاید. انا سخرنا معه یسبحن بالعشی و الاشراق و الطیر محشورۃ کل له اواب.)) (۳۲۴) یعنی: (یاد آور بنده ما داوود را که نیرومند و بسیار متوجه به خدا بود. ما کوهها را مسخر کردیم که صبح و عصر با او خدا را تسبیح می کردند. پرندگان را دسته جمعی، مسخر کردیم که همه با او همصدا بوده و جواب

می داند). ۲- ((و لقد اتينا داود منا فضلا يا جبال او بي معه و الطير و الناله الحديد . (۳۲۵)) یعنی : (به داود از جانب خود فضیلت دادیم . و گفتیم : ای کوهها! با او همصدا شوید . و پرندگان را مسخر کردیم که با او همصدا شوند . و آهن را برای او نرم کردیم) . المیزان از مرحوم صدوق در کمال الدین از امام صادق - علیه السلام - نقل کرده است که : ((و كان اذا قرء الزبور لا يبقى ولا حجر ولا الا اجابه .)) یعنی : (وقتی که داوود زبور را می خواند کوهی و سنگی و پرنده ای نمی ماند مگر آنکه با او همصدا می شدند). ۳- ((. . . و سخرنا مع داود الجبال يسبحن و الطير و كنا فاعلين .)) (۳۲۶) یعنی : (کوهها و پرندگان را رام کردیم مه با داود، خدا را تسبیح می کردند و ما فاعل این کار بودیم) . ناگفته نماند که : تسبیح کوهها از موضوع عنوان ما خارج است . و باید مستقلا بحث شود . ولی آیات در همصدا شدن پرندگان با داوود - علیه السلام - صریح می باشند . بنابر آنچه گذشت و تسبیح آنها همه از روی شعور و مصداق (کل قد علم صلوته و تسبیحه) می باشد . ((تسبح له السموات السبع و الارض و من فیهن و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم انه كان حلیمًا غفورًا .)) (۳۲۷) یعنی : (هفت آسمان و زمین و آنچه در آنهاست ، خدا را تسبیح می گویند، و هیچ چیزی نیست مگر آنکه خدا را تسبیح می کند . ولیکن شما تسبیح آنها را نمی فهمید . خداوند حلیم و آمرزنده است .) ناگفته نماند که : تسبیح آنها مسأله علت و معلول نیست ؛ مانند دلالت یک صنعت یه مهارت صنعتگر؛ زیرا ما آن را می فهمیم . و اینک فرموده ((و لکن لا تفقهون تسبیحهم)) نشان می دهد که آن تسبیح برای ما شناخته نیست . و لفظ : (و ان من شیء) نکرده در سیاق نفی و مفید عموم است . و مضمونش آن است که همه اشیاء نسبت به خداوند شعور دارند . و خدا را می شناسند و او را دانسته ، تسبیح می گویند . آیه شریفه در حد خود بسیار عجیب و قابل دقت است .

شناختن مردم همدیگر را در قیامت

انسان در روز قیامت وقتی که سر از خاک برداشت ، با قیافه ای نا آشنا روبرو خواهد شد که اصلا همدیگر را نمی شناسند . و همه در یک حالت مستی و بیهوشی ، در فکر خویش خواهند بود : ((و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری و لکن عذاب الله شدید .)) (۳۲۸) ولی آیات داریم که بیانگر این معناست که اشخاص در قیامت ، آنهایی را که در دنیا می شناختند در آخرت هم آنها را پیدا کرده و خواهند شناخت ، اعم از دوست یا دشمن ، از قبیل پدر، مادر، دوستان ، دشمنان و آشنایان در دنیا . در آیات ذیل می خوانیم : ۱- ((فاقبل بعضهم علی يتسائلون قال منهم انی كان لی قرین یقول ء انک لمن المصدقین ء اذا متنا و کنا ترابا و عظاما ء انا لمدينون . قال هل انتم مطلعون فا طلع فراه فی سواء الجحیم قال تالله ان کدت لتردین و لولا نعمه ربی لکنت من المحضرين)) (۳۲۹) یعنی : (اهل بهشت رو در رو در بهشت نشستند و با هم صحبت می کنند . در آن میان یکی از آنها می گوید : من در دنیا رفیقی داشتم ، او به من می گفت : آیا قیامت را باور داری ؟ آیا بعد از مردن زنده شده و مجازات خواهیم شد؟ بعد می گوید : آیا از جای رفیق من آگاه هستید؟ بعد سربلند کرده و می بیند که رفیق دنیایش در وسط جهنم می باشد . به او خطاب کرده و می گوید : فلانی به خدا قسم ! نزدیک بود که مرا نیز ساقط کنی و اگر نعمت و توفیق خدایم نبود، اکنون من نیز مانند تو در جهنم حاضر بودم) . ۲- ((و الذین و اتبعنهم بایمان الحقتا بهم ذریتهم و ما التنا هم من عملهم من شیء کل امرء بما کسب رهین و امددنا هم بفا کفه و لحم مما یشتهون . یتنازعون فیها کاسا لا لغو فیها و لا تاء ثیم و یطوف علیهم لهم کانهم لوء لوء مکنون و اقبل بعضهم علی بعض یتسائلون . قالوا انا کنا قبل فی اهلینا مشفقین فمن الله و وقانا عذاب السموم انا کنا من قبل ندعوه انه هو البر الرحیم)) (۳۳۰) یعنی : (آنانکه در درجه کامل هستند، و ذریه آنها با ایمان از آنها تبعیت کرده اند، ذریه آنها را در بهشت به آنها ملحق می کنیم . و از پاداششان چیزی کم نمی کنیم . هر کس در گروه عمل خود می باشد . آنها را با میوه های مخصوص مدد می کنیم و نیز به آنچه از گوشت مایل باشند . آنها در سر کاسه شراب با هم نزاع (نزاع از روحی شوخی و از کثرت سرور شادی) می کنند در آنجا نه لغوی هست و نه نسبت گناه دادن . بعضی از آنها به برخی رو کرده می گویند : ما در دنیا در اهل بیت خود از خدا

خائف بودیم و خدا بر ما منت گذاشت و از عذاب نافذ، حفظمان کرد. ما او را از قبل می خوانیم که او احسان کننده و مهربان است. این آیه شریفه صریح می باشند در اینکه روز قیامت پدران و اولاد یگدیگر را خواهند شناخت و کنار هم خواهند بود. و خداوند اولاد را با آنکه در رتبه پدران نیستند، به آنها ملحق خواهد فرمود که عیششان کاملتر گردد. در سوره مبارکه یونس نیز مسأله شناختن همدیگر مطرح است چنانچه می فرماید: ((و یوم یحشرهم کان لم یلبثوا الا ساعه من النهار یتعارفون بینهم قد خسر الدین کذبوا بقاء الله)) (۳۳۱) یعنی: (روز قیامت آنها را محشور می کند و گویی در دنیا درنگ نکرده اند مگر ساعتی از روز را، در آن روز، یگدیگر را کاملاً می شناسد. و به خسران افتادند آنان که لقاء الله را تکذیب کردند). ظاهراً این شناسایی به علت کثرت ذلت و بدبختی و حسرت است تا کافران و منافقین بدانند و بینید که همسایه او و همشهری او در اثر ایمان به بهشت می رود و او به جهنم. چنانکه این مطلب در سوره حدید نیز آمده است: ((ینادونهم الم نکن معکم ؟ قالوا بلی ولکنکم فتنتم انفسکم)) (۳۳۲) یعنی: (منافقین، مؤمنان را از دور صدا کرده و می گوید: مگر در دنیا با شما نبودیم؟ گویند: آری، ولی شما خود را به فتنه انداخته و اهل عذاب شدید).

معنای واژه شیطان

ماده (شطن) به معنای دور شدن است. در لغت آمده است: (شطن عنه: ای بعد). بنابراین (شیطان) به معنای دور شده از خیر است. در مجمع البیان می فرماید: (الشیطان: العیید من الخیر) ظاهراً لفظ (شیطان) و صف است نه اسم خاص ابلیس و به علت دوری از رحمت خدا، بر او کلمه شیطان اطلاق شده است. این واژه بر انسانها نیز به - به علت بد کار و دور از رحمت بودنشان - اطلاق شده است. در قرآن کریم درباره ی منافقین آمده است: ((و اذا لقوا الذین امنوا قالوا امنا و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما معکم انما نحن مستهزون)) (۳۳۳) یعنی: (و چون منافقین) اهل ایمان را ملاقات کنند، گویند: ایمان آورده ایم. و چون با شیاطین و رفقای خود خلوت کنند، گویند: ما با شما هستیم ما مسلمانان را مسخره کردیم!) و نیز در آیه شریفه ذیل، ظاهراً مراد انسانهای بد کار می باشند: ((و اتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان و ما کفر سلیمان ولکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس)) یعنی: (یهود پیروی کردند از آنچه آدمهای شیطان بر حکومت سلیمان می خواندند (و می گفتند: سلیمان در اثر سحر و جادو به این حکومت گسترده رسیده است) و حال آنکه سلیمان، جادوگر نبود و کافر نشده بود بلکه آدمهای شیطان کافر شده بودند که به مردم سحر و جادو را تعلیم می دادند). و در آیه شریفه ذیل، انس و جن، هر دو را شامل است چنانکه می فرماید: ((و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس و الجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا)) (۳۳۴) و به احتمال قوی مراد از شیاطین آیه ۱۲۱ از سوره انعام که می فرماید: ((و ان الشیاطین الی اولیائهم لیجادلواکم)) نیز، منظور انسانهای بد کار هستند. ولی ظاهراً واژه (شیطان) به صیغه مفرد در قرآن کریم بر غیر ابلیس اطلاق نشده است. در قرآن مجید، از هفتاد مورد که به صورت مفرد آمده است، ظهور هیچ یک در غیر شیطان معروف نیست. مشروح مطلب درباره شیطان و شیاطین. در قاموس قرآن واژه (شطن) ملاحظه فرماید.

صراط مستقیم یعنی، اهل بیت (ع)

بررسی سه آیه در قرآن مجید، و نسبت مضمون آنها به همدیگر، نشان می دهد که صراط مستقیم خداوند همان اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السلام - هستند. آن سه آیه شریفه عبارتند از: ۱- ((قل لا اسئلكم علیه اجرا الموده فی القربی .)) (۳۳۵) یعنی: (بگو برای رسالت خویش مزدی از شما نمی خواهم، مگر دوست داشتن قرابت (اهل بیت) را). ۲- ((قل ما اسئلكم علیه اجر الا من شاء ان یتخذ الی ربه سبیلاً.)) (۳۳۶) یعنی: (بگو من بر رسالتم اجری از شما نمی خواهم، مگر کسی که بخواهد به سوی

پروردگارش راهی اخذ کند). نکره در سیاق نفی، مفید عموم است. مضمون آیه اول این می شود که: من از برای رسالت چیزی نمی خواهم مگر فقط مودت قرابت را. و مضمون آیه دوم چنین می شود که: از شما بر رسالتم چیزی نمی خواهم مگر فقط تنخند سبیل الی الله را. این در صورتی است که (مودت قریبی) و (اتخاذ سبیل) یک چیز باشند. بنابراین، نتیجه این دو آیه شریفه این می شود که مودت ذی القربی (و اهل بیت) همان راه خدا و صراط مستقیم است. و چون مودت اهل بیت و اتخاذ سبیل هر دو عاید انسان است لذا در آیه سوم چنین می فرماید: ۳- ((قل ما سئلتکم من اجر فهو لکم ان اجرى الا على الله)). (۳۳۷) یعنی: آنچه اجر از شما خواستم، برای شما و عاید بر شما می باشند. نیست اجر من مگر بر عهده خداوند). و این مطلب را در دعای معروف ندبه به چنین می خوانیم: ((ثم جعلت اجر محمد صلواتک علیه و آله مودتهم فی کتابک فقلت: قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربى و قلت ما سئلتکم من اجر فهو لکم و قلت ما اسئلكم علیه من اجر الا- من شاء ان يتخذ الی ربه سبیلا- فکانوا هم السبیل الیک و المسللک الی رضوانک)). بعد از در نظر گرفتن مضمون سه آیه فوق می فرماید: ((فکانوا هم السبیل الی رضوانک)) آنها خودشان راه تو و راه رسیدن به رضایت تو هستند. در زیارت جامعه کبیره - که موسی بت عبدالله نخعی آن را از امام هادی - طلوات الله علیه نقل کرده - می فرماید: ((انتم الصراط الا قوم و السبیل الاعظم)) یعنی: شماید صراط ثابت تر و راه بزرگتر). و چون اسلام و احکام اسلام به آنها قائم است لذا خود آنها، صراط مستقیم و راه راست هستند، نه کارشان و عملشان.

عبادت و راز و نیاز در شب

قرآن مجید، به عبادت و تهجد در شب، بسیار اهمیت می دهد. این ظاهرا بدان جهت است که تمرکز قوا در شب، بهتر و بیشتر است. و انسان بهتر می تواند خودش را دریابد و در تفکر و اندیشه فرو برود، بویژه موقعی که مقداری بخوابد و بعد - مثلا بعد از نصف شب - بیدار شود. چنانکه در این رابطه می خوانیم: ((ان ناشة اللیل هی اشد و طا و اقوم قیلا)). یعنی: (حقا که عبادت شب، محکمترین قدمی است (در صفای نفس و توجه به پروردگار) و استوارتر است از جهت گفتار (که بدن آرام است و زمان آرام، آنچه زبان می گوید قلب به آن توجه دارد). به هر حال در این باره آیاتی که خطاب به رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و یا برای عموم است، بررسی می کنیم: ۱- ((یا ایها المزملم قم اللیل الا قلیلا نصفه اوا نفس منه قلیلا اوزد علیه و رتل القرآن ترتیلا، انا سنلقى علیک قولاً ثقیلاً. ان ناشة اللیل هی اشد و طا و اقوم قیلا. ان لک فی النهار سبحا طویلاً و اذکر اسم ربک و تبتل الیه نبتیلاً)). (۳۳۸) یعنی: (ای لباس به خود پیچیده! شب را بیدار باش (عبادت کن) مگر کمی از آن را. نصف شب را بیدار باش و یا کمی از نصف، کمتر کن و یا بر نصف بیفزای و قرآن را به تاءنی بخوان. ما خطاب و تکلیف سنگینی بر تو خواهیم کرد. عبادت شب، قدم محکمتر برداشتن است و استوارترین سخن. تو را در روز، تلاش بسیاری است. نام پروردگارت را یاد کن و به او اخلاص بورز، اخلاص کامل (بریدن از هوای نفس و مخصوص کردن خود برای خدا). ۱- در این، آیات تکلیف شاقی (علی الظاهر) بر آن حضرت شده و با لاقفل عمل به آن، ایمان قوی و تسلیم محض لازم دارد. ۲- آن تکلیف: عبادت و بیدار ماندن نصف شب یا ثلث شب و یا دو ثلث آن است. این عمل، یک یا دو بار و یا چند بار در سال، آسان است ولی لدامه آن کار مشکلی است. ۳- عبادت و بیدار ماندن باید در شب باشد و شب بودن در آن قید شده است. زیرا عبادت شب، نماز و ذکر و دعا و قرآن خواندن در آن - که انسان خودش را در کمال آرامش و سکوت، پیدا کرده است - بزرگترین قدم در راه خداوند است. ۴- عبادت شب، انسان را در عمل به تکلیف یاری و کمک می کنند. و بهتر می تواند، قول ثقیل و تکلیف سنگین را تحمل نماید، لذا برای تحکول قول ثقیل، بیداری شب، مقدمه شده است. وانگهی روز، تواءم با تلاش زندگی است و آن تلاش ولو برای خدا هم باشد، باز انسان کمتر خودش را پیدا می کند. ۵- آری در راه رسیدن به سعادت، باید خدا را یاد کرد و قرآن خواند و با خدا خلوت نمود و اخلاص ورزید: ((و اذکر اسم ربک و تبتل الیه نبتیلاً)). ۶- از آخر سوره، معلوم می شود که رسول خدا - صلی

الله علیه و آله - و عده ای از مؤمنان ، به این تکلیف بزرگ عمل می کرده اند ولی چون ادامه آن اشکالاتی داشت ، خداوند تخفیف فرمود : چنانکه می فرماید : ((ان ربك يعلم انك تقوم ادنى من ثلثي الليل و ثلثه و طائفه من الذين معك و الله يقدر الليل و النهار علم ان لن تحصوه فتاب عليكم فاقروا اما تيسر من القران .)) (۳۳۹) یعنی : (خداوند می داند که تو ای پیامبر! نزدیک به دو ثلث شب و گاهی نصف شب و گاهی ثلث شب را قیام به عبادت می کنی . و همچنین گروهی از مؤمنان چنین می کنند . خدا شب و روز را مقدر می کند (و آنچه در شب و روز واقع می شود، می داند) خدا دانست که نمی توانید آن را به آخر برسانید، لذا از شما (اوقات خواب و کارهای دیگر را) در گذشت اکنون در شب ، آنچه از عبادت بر شما میسر است انجام دهید .) در مجمع البیان نقل شده است که : فاصله میان اول سوره و آیه آخر سوره دوازده ماه بود . از سعید بن جبیر ده سال نقل شده است . دقت در آیات شریفه نشان می دهد که اول آن در مکه نازل شده و آیه اخیر در مدینه طیبه نازل گشته است ؛ زیرا در آن زکات و جهاد آمده و آنها در مدینه بوده است . ۲- ((و من فتهجد به نافله لك عسى ان يبعثك ربك مقاما محمودا)) . یعنی : (پاسی از شب را بیدار بمان و عبادت کن این عسیه ای است برای تو، تا خدایت تو را به مقام پسندیده ای برساند) . مجمع البیان می گوید مفسران ، اتفاق نظر دارند در اینکه (مقام محمود؛ شفاعت) است . در المیزان می فرماید : آن مقام ، شفاعت کبری است . روایات فریقین در آن متفق هستند . (عسی) در آیه شریفه ، مفید حتمیت و یقین است . (۳۴۰) به هر حال : آیه صریح است در اینکه عبادت شب که گفته اند منظور نافله شب است که در رسیدن به مقام محمود اثر دارد . ما با آن به مقام محمود نمی رسیم ولی نافله شب و بیدار ماندن در نزدیکی صبح در بیداری و نورانیت دل و جان ما اثر دارد . آیه شریفه بسیار دقت است . ۳- ((تتجافى جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم خوفا و طمعا و مما رزقنا هم ينفقون . فلا تعلم نفس ما اخفى لهم من قرءة اعين جزاء بما كانوا يعلمون)) (۳۴۱) یعنی : (پهلوهایی آنها از خوابگاهها کنار می شود (و از خواب لذیذ بر می خیزند) و خدای خود را با عذاب و امید به رحمت ، می خوانند . و از چشم روشن کن ، برای آنها نگهداری شده است در مقابل آنچه انجام می دهند .) ((قال : ما من محسنه الا و لها ثواب مبین فى القرآن الا صلوة اللیل فان عز اسمه لم بین ثوابها لعظم خطرها فقال : فلا تعلم نفس . . .)) (۳۴۲) گویی عظمت و وسعت آن برای ما قابل درک نبوده است (فاعتبروا یا اولی الابصار) . ۴- ((ان المتقين فى جنات و عیون اخذین ما اتا هم ربهم انهم كانوا قبل ذلك محسنین كانوا قليلا من اللیل ما يهجعون و بالا سحرهم يستغفرون و فى اموالهم حق للسائل و المحروم)) (۳۴۳) یعنی : (حقا که اهل تقوا در بهشتها و در چشمه سارهایی هستند، آنچه خداوند از نعمت به آنها داده دریافت کرده اند . آنها قبل از این در دنیا نیکوکاران بودند . کمتر شبی می خوابیدند . در سحرها استغفار کرده و از خداوند مغفرت می خواستند و در اموالشان حق معینی بود برای سائل و محروم) . در تفسیر احسن الحدیث گفته ام که : ممکن است (قلیلا) راجع به همه شبها باشد؛ یعنی از شبها، کمتر شبی همه اش را می خوابیدند بلکه در اکثر شبها بیدار شده و نماز شب می خواندند . و در نزدیکهای صبح ، استغفار می کردند . و اگر (قلیلا) راجع به شب تنها معنایشان آن است که کمی از شب را خوابیده و در بیشتر شبها بیدار بودند؛ نظیر : (قم اللیل الا-قلیلا) در المیزان هر دو احتمال را فرموده است . نگارنده احتمال اول را قوی می داند ؛ زیرا به حکم (علم ان لن تحصوه فتاب عليكم) (که گذشت) نشان می دهد که احتمال اول ، به طور دائم عملی نیست . ۵- ((امن هو قانت انا اللیل ساجدا و قاتما یحدر الاخرة و یرجوا رحمة ربه قل هل یرجوا الدین یعلمون و الدین لا یعلمون و الدین انما یتذکر اولوا الالباب) .)) (۳۴۴) یعنی : (آیا آن کس که در ساعتها شب ، عبادت می کند و ساجد و قائم است و از آخرت می ترسد و رحمت خدایش را امید دارد؛ مانند کسی است که چنین نیست (آنها دانایانند) آیا برابرند آنهایی که می دانند با آنهایی که نمی دانند، فقط عاقلان پند می گیرند) . ۶- ((و من اللیل فاسجد له و سبحه لیلا طویلا .)) (۳۴۵) یعنی : (در شب ، برای خدا نماز بخوان و در شب به طور طولانی ، خدای را تسبیح گوی) . از مجموع آیات روشن می شود که شب ، بهترین وقت اندیشیدن به خود و فرو رفتن در خود است ، که باید تهجد و نماز شب و قرآن خواندن در شب و خلوت با خدا را غنیمت دانست و به آن روی آورد . و شاید همه سر آن در : ((

(ان ناشئ الليل هي اشد و طاو اقوم قليلا))) باشد .

کیفیت عذاب اهل اسلام

برخی اظهار نظر کرده اند که وعده عذاب ، در قرآن مجید فقط رای کفار است و برای اهل اسلام و اهل : (لا اله الا الله و محمد رسول الله - صلی الله علیه و آله -) در آخرت عذابی نیست . ولی ایت سخن بر خلاف آیات قرآن مجید است . اینکه به چند مورد از آیات شریفه اشاره می نماییم : ۱- ((و من يعص الله و رسوله و يتعد حدوده يدخله ناراً خالداً فيها و له عذاب مهين .)) (۳۴۶) یعنی : (هر کس که خدا و رسول را نافرمانی کند و از حدود خدا تجاوز نماید، خداوند او را به آتشی داخل می کند که در آن مخلد خواهد بود و برای اوست عذابی خوار کننده) . ۲- ((و ليست التوبه للدين يعملون السيئات حتى اذا حضرا حدهم الموت قال اني تبت الان و لا الدين يموتون و هم كفار اولئك اعتدنا لهم عذابا الیما .)) (۳۴۷) یعنی : (آنان که مرتب و مکرر گناه می کنند، از جانب خداوند برای آنان توبه ای نیست . و چون مرگ یکی فرا می رسد می گوید : الان توبه کردم . و نیز از جانب خدا توبه و مغفرت نیست برای کسانی که در حال کفر می میرند . برای آنها عذابی دردناک آماده کردیم) . از مقابله کفار، معلوم می شود که مصداق (يعلمون السيئات) اهل اسلام هستند . و (عذابا الیما) شامل هر دو گروه است . ۳- ((لاتاء كلوا اموالكم بینكم بالباطل الا ان تكون تجارة عن تراض منكم و لا تقتلوا انفسكم ان الله بكم رحیما و من يفعل ذلك عدونا و ظلما فسوف نصلیه ناراً و كان ذلك علی الله سیرا))) (۳۴۸) . یعنی : (اموال خودتان را به طور باطل میان خود نخورید، مگر آنکه تجارت از راه تراضی طرفین باشد . و یکدیگر را نکشید که خدا به شما مهربان است هر کس چنان کند بزودی او را به آتش داخل می کنیم . و این بر خدا آسان است) . ۴- ((ان الذين ياء كلون اموال الیتامی ظلما انما ياء كلون فی بطونهم ناراً و سیصلون سعیرا))) (۳۴۹) . یعنی : (اگر کسانی که اموال یتیمان را از روی ظلم می خورند، حقا که آنها در شکم خود آتش جهنم فرو می برند و حتما داخل آتش شعله ور خواهند شد) . ۵- ((والذين كسبوا السيئات جزاء سيئة بمثلها و ترهقهم ذلة ما لهم من الله من عاصم كانما اغشيت و جوههم قطعا من الليل مظلماً اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون))) (۳۵۰) . یعنی : (آنانکه گناه کرده اند، سزای هر گناه مانند و مثل آن است . ذلت ، آنها را احاطه می کند از خدا کسی آنها را نگاه دارنده نیست ، گویی چهره هایشان تکه های شب ظلمانی است . آنها اهل آتش و در آن مخلد خواهند بود) . ۶- ((انه من ياءت ربه مجرماً فان له جهنم لا يموت فيها و لا يحيى)) (۳۵۱) . یعنی : (هر کس که گناهکار نزد خدا آید، برای اوست آتش جهنم که در آن نه می میرد و نه زنده می ماند) . ۷- ((يود المجرم لو يفتدى من عذاب يومئذ بنيه و صاحبته و اخیه و فصیلة التي تؤويه)) (۳۵۲) . یعنی : (انسان گناهکار، دوست می دارد که از عذاب آن روز، پسران و همسر و برادر و خانواده اش را که به او پناه می دهند، عوض بدهد (و خودش نجات یابد) .) از این قبیل آیات ، در قرآن مجید وجود دارد . و اینکه بگوییم : در قیامت ، اهل قبله را عذابی نیست ، برخلاف قرآن مجید سخن گفته ایم . وانگهی بسیاری از آیات جهنم و عذاب ، شمولش به اهل اسلام بیشتر از کفار است ؛ نظیر آیات : ((و من یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالداً فيها و غضب الله علیه)) (۳۵۳) . یعنی : (و هر کس مؤمنی را به عمد بکشد، مجازاتش جهنم است که در آن جاوید معذب خواهد بود . و خداوند بر او خشم می کند) . و آیات ربا : ((فمن جاءه موعظة من ربه فانتهى فله ما سلف و امره الى الله و من عاد فاولئك اصحاب النار .)) (۳۵۴) . یعنی : (پس هر کس بعد از آنکه پند و اندرز کتاب خدا بدو رسد از این عمل (ربا خوردن دست کشد، خداوند از گذشته او درگذرد و عاقبت کار او با خدای مهربان باشد . و کسانی که از این کار دست نکشد، ایشان اهل جهنم هستند ...) . و صدها آیات دیگر . و خلاصه کلام : اگر انسان مسلمان ، بدون توبه و گناهکار از دنیا رفت . ممکن است خداوند او را بیامرزد و یا شفاعت شفاعتگران او را نجات دهد . و اگر از این دو مرحله - نعوذ بالله - رد شد، عذاب او به قدر گناهش ، حتمی است . ولی در عذاب مخلد نخواهد بود . و پس از پایان عذابش ، در اثر اعتقاد به توحید، نجات خواهد یافت (نعوذ بالله من عذاب الاخرة) .

عینیت انسان در دنیا و آخرت

انسان در دنیا ترکیبی است از بدن و روح، نه بدن تنهاست و نه روح تنها. بلکه بدن توأم با یک روح مستقل است. هنگام مرگ، روح از بدن خارج می شود و در دنیا می ماند و بدن می پوسد و خاک می شود. و چون روز قیامت فرا رسید، خداوند بدن را از خاک می رویاند و روح او را - که در جهان باقی مانده است - به بدن باز می گرداند. و انسان همان انسانی می شود که در دنیا بود. پس برای انسان سه مرحله وجود دارد: الف - (مرحله دنیا) که در آن روح و بدن است. ب - (مرحله برزخ) که در آن فقط زندگی با روح است و بدن از بین رفته است. ج - (مرحله قیامت) و آن رویدن بدن و سوار شدن روح بر آن است. پس معاد، نه روحانی تنهاست و نه جسمانی تنها، بلکه هم روحانی و هم جسمانی می باشد. و عینیت انسان در دنیا و آخرت با بقای روح می باشد. و اگر بگوییم: روح نیز مانند بدن از بین می رود، در این صورت به هیچ وجه نمی شود گفت: انسان آخرت، همان انسان دنیاست بلکه فقط می تواند مثل آن باشد؛ زیرا وقتی که چیزی دو تا باشد، اینها یا مثل هم یا ضد هم و یا نقیض هم می باشند. و محال است که عین هم باشند. در این باره حدیثی از امام صادق - صلوات الله علیه - نقل می کنیم که یک دریا حقیقت و نور است: ((فستل عمن مات فی هذه الدار این تکون روحه؟ فقال: من مات فهو ما حض للایمان محضا او ما حض للكفر نقلت روحه من هیکله الی مثله فی الصورة وجوزی باعماله الی یوم القیامة فاذا بعث الله من فی القبور انشاء جسمه ورد روحه الی جسده و حشره لیوفیه اعماله))) (۳۵۵). (راوی از آن حضرت می پرسد: کسی که در دنیا مرده روحش در کجا خواهد بود؟ فرمود: کسی که می میرد و دارای ایمان خالص یا کفر خالص است، روح او از بدنش به هیکلی که در شکل اوست منتقل می شود و تا روز قیامت با اعمال خودش مجازات می شود. و چون روز قیامت خداوند اهل قبور را زنده می کند، بدن او را به وجود می آورد و روحش را به جسدش برمی گرداند، تا اعمال او را تمام و کامل به او بدهد). قرآن مجید در این باره اصرار عجیبی دارد. از یک سو می گوید: روز قیامت، بدنها از خاک می رویند و این مطلب را نه در یک آیه و دو آیه، بلکه در آیات متعدد بیان فرموده است. و از سوی دیگر می گوید: حقیقت شما همان روح است که توسط ملک الموت و ملائکه تحویل گرفته می شود؛ مثلاً آیه شریفه: ((و نفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون قالوا یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون))) (۳۵۶). آیات شریفه صریح می باشند در اینکه: بدنها از خاک خواهند روید و انسانها از قبرها خارج خواهند شد (من الاجداث) و (من مرقدنا) معنایی جز آنچه گفته شد، ندارند. همچنین آیات: ((منها خلقنا کم و فیها نعبدکم و منها نخرجکم تازة اخری))) (۳۵۷). ((و الله انبتکم من الارض ثم یعیدکم فیها و یخرجکم اخراجا)) (۳۵۸). این آیات نیز مانند آیات فوق خارج شدن بدنها را از زمین، بازگو می کنند. بنابراین، در رویدن ابدان از خاک، شکی باقی نمی ماند. ((فتول عنهم یوم الداع الی شیء نکر خشعا ابصارهم یخرجون من الاجداث کانهم جراد منتشر)) (۳۵۹). یعنی: (از آنها روی برگردان، روزی که ندا کننده به عذاب ناپسندی می خواند، چشمهایشان سربزیر است. از قبرها بیرون می آیند گویا که آنها ملخهای پراکنده هستند). ((یوم یخرجون من الاجداث سراعا کانهم الی یوفضون)) (۳۶۰) ((ایحسب الانسان ان نجع عظامه بلی قادرین علی ان نسوی بنانه)) (۳۶۱) بنابراین، قرآن مجید، خروج انسانها را از قبر ضروری می داند. و در آیات بسیاری آمده است که رویدن آدمیان را از قبر، به رویدن درختان و علفها تشبیه کرده است. چنانکه در آیات ذیل مشهود است: ((و نزلنا من السماء ماء مبارکا فانبتنا به جنات و حب الحصد و النخل باسقات لها طلع نضید رزقا للعباد و احینا به بلده میتا کذلک الخروج)) (۳۶۲) یعنی: (از آسمان آب پربرکتی کردیم. و با آن، باغات و دانه های درو شدنی را رویانیدیم. و نیز نخلهای بلند و بالا را رویانیدیم که میوه های آن روی هم چیده شده است اینها رزق برای بندگن است و با آن آب دریا مرده را زنده کردیم خارج شدن شما از قبرها نیز چنین است.) از سوی دیگر نیز قرآن کریم می فرماید: حقیقت انسان همان روح اوست. بدن فقط حکم قالب و ظرف را دارد. و آن روح توسط

ملك الموت و ملائکه الله تحویل گرفته می شود و باقی است تا بار دیگر به بدن برگردد . کفار پوسیده شدن بدن را در نظر گرفته و به معاد اشکال می کردند و می گفتند : وقتی که در زمین پوسیده و به صورت خاک در آمده و گم شدیم ، آیا باز در خلقت جدیدی خواهیم بود؟! ... ((و قالوا اذا ضللنا فی الارض انا لفی خلق جدید)) (۳۶۳) قرآن کریم در پاسخ آنها می فرماید : شمای حقیقی آن بدن نیست که پوسیده و به صورت خاک در آمده است ، بلکه شمای حقیقی ، روح شماست که توسط ملك الموت تحویل گرفته شده است : ((قل یتوفا کم ملك الموت الدی و کل بکم ثم الی ربکم ترجعون)) (۳۶۴) و نیز استقلال روح در فصل (استقلال روح در قرآن) گفته شده است و آیه ((الله یتوفی الانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها ...)) (۳۶۵) اولین دلیلی بر آن می باشد .

نتیجه مطلب

پس نتیجه همان است که در ابتدا گفته شد که انسان ترکیبی از بدن روح می باشد و چون از دنیا رفت بدن می پوسد ولی روح باقی است . و در آخرت بدن از خاک می روید و روح که در قبضه قدرت خداوند است به بدن وارد می شود . باز انسان ترکیبی از بدن و روح می گردد . و آماده زیستن در عالم بقا می شود . اگر گویند : بدنی که در قیامت از خاک خواهد روید، مثل این بدن خواهد بود نه عین آن و محال است که عین بدن دنیایی باشد، پس در این صورت چگونه می توان گفت که انسان آخرت عین انسان دنیایی است؟! در پاسخ گوئیم : در صورت بقای روح ، عوض شدن بدن عینیت را از بین نمی برد؛ زیرا شخصیت با روح سات . چنانکه در زندگی دنیا، در هر ده سال به طور یقین تمام سلولهای بدن عوض می شود و بدن دیگری به وجود می آید . ولی انسان همان انسان است و تغییری نمی کند؛ زیرا حقیقت انسان (روح) ان است و اوست که باقی می ماند .

فرعون و قتل پسران بنی اسرائیل

آیات قرآن مجید صریح می باشند در اینکه فرعون پسران بنی اسرائیل را می کشت و دخترانشان را زنده می گذاشت . کلمه (یقتل ابناهم و یستحی نسائهم) با عبارات مختلف حداقل پنج بار در کلام الله آمده است . در سوره های : بقره ، آیه اعراف ، آیه ۱۲۷ و ۱۴۱، ابراهیم ، آیه ۶ و قصص آیه ۴ اینک باید دید که چرا فرعون این کار را می کرد؟ گویند کاهنان فرعون به او خبر داده بودند که در بنی اسرائیل پسری متولد خواهد شد و او حکومت تو را ساقط خواهد کرد . فرعون برای جلوگیری از به وجود آمدن آن پسر، پسران بنی اسرائیل را می کشت ولی خداوند همان پسر را که (موسی) بود در خانه فرعون تربیت فرمود و فرعون را از بین برد . در این باره روایتی در تفسیر برهان از حضرت صادق - علیه السلام - نقل شده است که حضرت یعقوب - علیه السلام - هنگام وفات ، به فرزندان خود فرمود : این قبلی ها بر شما پیروز خواهند شد، خداوند به وسیله پسری از فرزندان (لاوی بن یعقوب) که اسمش موسی است ... شما را نجات خواهد داد . ((و قال کهنه و سحرته ان هلاک دینک و قومک علی یدی هذا الغلام الذی یولد العام فی بنی اسرائیل فوضع القوابل علی النساء و قال : لا یولد العام غلام الا ذبح)) (۳۶۶) یعنی : (کاهنان و ساحران فرعون به او گفتند : هلاک دین و قوم تو در دست پسری خواهد بود که امسال متولد می شود . فرعون قابله ها را آماده کرد و گفت : هر پسری که امسال در بنی اسرائیل متولد می شود باید کشته شود) . اهل سنت این خبر را به حضرت ابراهیم - علیه السلام - نسبت می دهند که او فرموده بود : از نسل من پسری متولد می شود که هلاک پادشاه مصر در دست او خواهد بود . فرعونیان این خبر را از بنی اسرائیل شنیده و به فرعون رسانده بودند . فرعون برای جلوگیری از ولادت او، آن بلا را به سر بنی اسرائیل می آورد . (۳۶۷) از روایات امام صادق - علیه السلام - معلوم می شود که کشتار پسران بنی اسرائیل ، فقط یک سال بوده است . به هر حال ، اگر این روایت قطعی و حتمی هم بوده باشد . علت کشتار پسران بنی اسرائیل ، فقط برای جلوگیری از ولادت حضرت موسی - علیه

السلام - نبوده بلکه غرض اصلی فرعون ، علی الظاهر آن بوده که بنی اسرائیل از لحاظ مردان زیاد نشوند و نیرومند نگردند، چون زیاد شدن مردان برای مصر و فرعون ، خطری محسوب می شد . به عبارت دیگر : فرعون حاضر نبود آنها را از مصر خارج کند . و از سوی دیگر نیز زیاد شدن مردان و جوانان ، خطری برای فرعون بود . ولی کثرت زنان برای او ضرری به همراه نداشت بدین جهت پسران آنها را می کشت . برخی گویند : فرعون یک سال پسران را می کشت و یک سال زنده می گذاشت تا مثنوع النسل نشوند . و الله العالم . دلیل این مطلب آن است که فرعون این عمل راحتی بعد از ولادت حضرت موسی و قیام او ادامه می داد و چاره خود را در آن می دید . پس از شکست ساحران و ایمان آنها و مفتضح شدن فرعون خداوند می فرماید : ((و قال الملاء من قوم فرعون اتذر موسى و قومه لیفسدوا فی الارض و یدرک و الهتک قال سنقتل ابنائهم و نستحیی نساءهم و انا فوقهم قاهرون))) (۳۶۸) یعنی : (بزرگان قوم به فرعون گفتند : آیا اجازه می دهی که موسی و قومش در زمین مصر فساد کنند و تو و خدایانت را ترک گویند؟! فرعون گفت : حتما پسرانشان را کشته و زنانشان را زنده نگه می داریم . و ما بر آنها برتری داریم) . و خلاصه کلام این است که : اگر خبر، قطعی و یقینی هم باشد، جلوگیری از ولادت حضرت موسی - علیه السلام - جزء علت بوده است نه تمام آن .

بحثی پیرامون آیه (فضلتکم علی العالمین)

این آیه کریمه در قرآن مجید سه بار درباره بنی اسرائیل آمده است که دو مورد آن در سوره بقره می باشد . چنانچه میفرماید : ((یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الی انعمت علیکم و انی فضلتکم علیالعالمین))) (۳۶۹) یعنی : (ای بنی اسرائیل ! یاد کنید نعمتهایی را که به شما عطا کردم و شمارا بر عالمیان (به نعمت کتاب رسول) برتری دادم) . و مورد سوم در سوره اعراف می باشد، که چون بنی اسرائیل از دریا گذشته و در صحرای سینا به قومی بت پرست رسیدند، از حضرت موسی خواستند که برای آنها نیز خدایانی و بتهایی بسازد . حضرت موسی با کمال خشم از نادانی آنها فرمود : ((اغیر الله الغیکم الها و هو فضلکم علی العالمین))) (۳۷۰) اکنون باید دید مراد از این تفضیل چیست ؟ آیا هر فرد بنی اسرائیل از همه برترند؟ و آیا مراد از (عالمین) همه جهانیان از اولین و آخرین می باشد؟ مراد از تفضیل ، آن طور که از آیات بر می آید، وقوع معجزات و جریانهایی است که در بنی اسرائیل به وجود آمده و در اقوام دیگر به وجود نیامده است ؛ مانند اژدها شدن عصا، آمدن من و سلوی شکافتن دریا برای گذشتن بنی اسرائیل ، وعده چهل روزه خدا با موسی ، شکافتن سنگ در صحرای سینا و جاری شدن دوازده چشمه ، زنده شدن گاو و شهادت دادن به قاتل یک مقتول (فقلنا اضربوه ببعضها کذلک یحیی الله الموتی) (۳۷۱) و معجزات نه گانه حضرت موسی - علیه السلام - مراد از (عالمین) ظاهرا همه جهانیان است چرا که مدلول جمع محلی به الف و لام همین می باشد . ولی این تفضیل ، دلیل مفضل و برتر بودن هر فرد از آنها نیست ، غالب آنها مردم بدکار، گناهکار و روسیاه بودند، بلکه منظور از آیات ، آن است که این جریانها در این قوم به وجود آمده است نه در اقوام دیگر . مثل اینکه بگوییم : آیت الله خمینی - رحمه الله - در میان ایرانیان به وجود آمده . و این در کل فضیلت است ولی لازمه اش آن نیست که هر فرد ایرانی ، با فضیلت باشد . آری وقوع این کارها میان بنی اسرائیل ، برای آنان فضیلت است ؛ چون اینها در میان آن ملت واقع شده است ولی اینها هرگز دلیل افضل بودن فرد آنها نخواهد بود .

شبهه آکل و ماء کول

شبهه آکل و ماء کول در رابطه با معاد جسمانی است . و خلاصه اش چنین است که اگر انسانی ، انسانی را بخورد و یا حیوانی انسانی را بخورد و جزء بدن ماء کول (خورده شده) جزء بدن آکل (خورنده) گردد، اگر بگوییم : آن جزء، اصلا بر نمی گردد در این صورت معاد مخدوش و یا نفی می گردد و اگر جزء هر دو باشد این محال است و اگر جزء یکی باشد، اولاً : ترجیح بلا مرجح

و ثانياً: نفی معاد در جزء دیگری است. و خلاصه آن چنین است: ((لو آکل انسانا حتی صار جزء بدن الماکول جزء بدن الاکل فهذا الجزء اما ان لا یعاد فی کل واحد منهما و هو محال او یعاد فی احدهما وحده فلا یكون معادا بعینه و مع هذا یكون ترجیح بلا مرجح و نتیج انه لا یمکن اعاده جميع الابدان)) از این شبهه، پاسخهای مختلفی داده اند. قبل از اشاره به آن پاسخها لازم است بگوییم که: قرآن کریم می فرماید: حقیقت انسان روح اوست و حفظ شخصیت او با روح می باشد لذا خداوند متعال در جواب کفار که می گفتند: ((۳۷۲)) (۳۷۲)) فرموده: ((قل یتوفا کم ملک الموت . . .)) یعنی انسان آن نیست که پوسیده و در زمین گم می شود، بلکه حقیقت انسان همان روح اوست که ملک الموت هنگام مرگ، آن را تحویل می گیرد. چنانچه قبلاً نیز بیان گردید در همین زندگی دنیا، در هر ده سال تمام بدن عوض می شود و ذرات دیگری جای آنها را می گیرد یک انسان شصت ساله حداقل ده بار بدنش عوض شده است اما چون روح او باقی است، انسان همان انسان است و چون مسأله بدن در حساب نیست، لذا روز قیامت اگر خداوند بدن را از هر جزء برویاند، وقتی روح وارد آن قالب شود، انسان همان انسان دنیایی خواهد بود در اینجا ابتدا این مسأله مطرح نیست که این قالب از چه روئیده است. ظاهراً برای همین است که این شبهه نه در قرآن مجید مطرح است و نه در روایات. بلی از روایات معلوم می شود که در بدن انسان یک جزء اصلی وجود دارد که آن هرگز از بین نمی رود و جزء بدن دیگران نخواهد شد و اگر احیاناً به صورت غذا در بدن انسان دیگری وارد شود جزء بدن او نشده و به وسیله مدفوعات از او دفع می شود به این روایت توجه فرمایید: ((عن عمار بن موسی، عن ابی عبدالله علیه السلام قال: سئل عن المیت یبلی جسده؟ قال: نعم حتی لا یبقی له لحم ولا عظم الا طینته التي خلق منها فانها لا تبلی تبقى فی القبر مستدیره حتی یخلق منها کما خلق اول مره)) (۳۷۳) یعنی: (عمار بن موسی از امام - علیه السلام - از میت سؤال کرد که آیا بدنش می پوسد؟ فرمود: آری تا جایی که برای او نه گوشتی می ماند و نه استخوانی، مگر گل او که از آن آفریده شده بود آن نمی پوسید بلکه به طور استداره و گردش در قبر می ماند تا از آن خلق شود چنانکه اول بار آفریده شده بود). مضمون این حدیث آن است که در بدن انسان یک جزء اصلی وجود دارد که آن از بین نمی رود و آن در قبر می ماند ظاهراً (مستدیره) در بیان آن است که: آن جزء در قبر و در وجود انسانها حیوانات و نباتات می گردد و دفع می شود. جزء هیچ یک از آنها نمی گردد تا بلاء خره خداوند او را از آن جزء می آفریند؛ یعنی خداوند آن جزء را می رویاند و به شکل انسان در می آورد، تا روح را که قبضه قدرت اوست به همان قالب و بدن داخل فرماید. مرحوم خواجه نصیر طوسی در (تجرید) می فرماید: ((و لا یجب اعاده فواضل المکلف))؛ یعنی معاد، فقط در اجزاء اصلی مکلف خواهد بود. اعاده همه اجزاء لازم نیست و آن تا آخر دنیا باقی است (و جزء هیچ چیزی نمی شود). مرحوم صدر المتألهین می فرماید: ((ان اندفاعه ظاهر بما مر من ان تشخیص کل انسان انما یكون بنفسه لا یبینه . . .)) (۳۷۴) منظر مرحوم خواجه نصیر، به برگشت اجزاء اصلیه است و از شبهه آکل و ماء کول آن طور پاسخ داده است ولی ملاصدرا همان جواب را داده که در آیات شریفه آمده است که توضیح داده شد. و خلاصه قول مرحوم صدرا آن است که تشخیص انسان و بقای او با (روح) است نه بدن. احتمال دارد نظر مرحوم خواجه به روایت گذشته باشد که مشروحا گفته شد.

بحثی پیرامون آیه (لا خوف علیهم و لا هم یحزنون)

آیه شریفه فوق در دوازده مورد در قرآن کریم آمده است، از جمله در سوره بقره آیات: ۳۸، ۶۲، ۱۱۲، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۷ این تعبیر، به طور حقیقی فقط در قیامت قابل پیاده شدن است و در دنیا فقط و فقط نسبی خواهد بود. ناراحتی بشر از دو چیز است؛ یکی کمبود و فقدان فعلی و یکی نگرانی آینده. حزن و غصه، نتیجه کمبود فعلی و خوف و ترس، نتیجه نگرانی از آینده است؛ مثلاً انسان مریض و انسان فقیر در غم و غصه است؛ زیرا فاقد صحت و فاقد ثروت است. و انسانی که نسبت به آینده اش نگرانی دارد، قهراً خائف و ترسناک می باشد. و چون در آخرت برای اهل بهشت، نه نقصان و کمبود فعلی وجود دارد و نه نگرانی آینده، پس

در حق آنها حقیقتاً صادق است ((لا خوف علیهم و لا هم یحزنون)) اما در دنیا هیچ فردی پیدا نمی شود که حائز این دو شرط باشد. پس این تعبیر در دنیا قابل پیاده شدن نیست مگر به طور نسبی. ظاهراً به قرینه آیات قبلی و بعدی در قرآن مجید، همه این تعبیرها راجع به زندگی آخرت و زندگی در بهشت می باشد. و اگر احیاناً در آیه ای راجع به دنیا آمده باشد، یقیناً نسبی خواهد بود.

معنای واژه (لعل) در قرآن

(لعل) از جمله مشبّهه به فعل است که معنای (شاید) می دهد. می گویند (لعل زیدا یجی ء یعنی: شاید زید بیاید). و از جمله معانی آن، تعلیل است که راجع به نتیجه کار می باشد؛ می گوئیم (ضربتک لعلک تناءدب؛ یعنی: تو را زدم تا ادب را بپذیری). در اقرب الموارد می گویند: (لعل) به چند معنا می آید؛ اول توقع و امید به مطلوب به معنای (شاید). دوم به معنای (تعلیل) که آن را جماعتی ثابت دانسته اند از جمله اخفش و کسائی. سوم: (استفهام) ابوالبقاء در کلیات گفته است: در قرآن مجید تمام (لعل ها) به معنای تعلیل است، مگر آیه ((لعلکم تخلصون)) که به معنای تشبیه است. عین عبارت او چنین است: ((کل مافی القرآن من لعل فهی للتعلیل الا لعلکم فهی للتشبیه)). ابن اثیر در نهاییه می گوید: ((لعل کلمه رجاء و طمع و شک و قد جائت فی القرآن بمعنی کی؛)) یعنی آن کلمه ای است که معنای امید و طمع و شک می دهد و در قرآن گاهی به معنای کی (تا) آمده است که همان تعلیل باشد. ابن هشام در (مغنی) می گوید: معنای دوم (لعل) تعلیل است عده ای آن را حتمی دانسته اند. از جمله اخفش و کسائی امین الاسلام طبرسی - رحمه الله - نیز در ذیل آیه ۲۱ از سوره بقره حسنی ((لعلکم تتقون)) را تعلیل معنا کرده است بنابراین کلمه لعل در جاهایی که راجع ب خداوند است به معنای (تعلیل) می باشد و معنای (شاید) نسبت به خداوند صحیح نیست و در جاهایی که راجع به انسان است به معنای (ترجی) و شاید می باشد. مثلاً انجا که خداوند می فرماید: ((و اذ اتینا موسی الکتاب و الفرقان لعلکم تهتدون)) (۳۷۵)) معنای علت می دهد؛ یعنی: تا شما هدایت شوید نه اینکه شاید شما هدایت شوید. و آنجا که گروهی از مردم از مردم (ایله) به امر معروف کنندگان گفتند: ((لم تعظون قوما الله مهلکم)) آنها در جواب گفتند: ((معذرة الی ربکم و لعلهم یتقون)) (۳۷۶)) یعنی: (با امر به معروف، نزد خداوند عذر می آوریم و شاید آنها از این گناه پرهیز کنند). در قرآن مجید این لفظ به صورت: ((لعل لعلک، لعلکم، لعلنا، لعله، لعلهم و لعلی)) و مجموعاً ۱۲۹ بار آمده است. و هر جا که درباره خداوند است به معنای تعلیل و هر جا که درباره بشر می باشد به معنای رجاء و (شاید) است. چنانکه قبلاً گفته شد.

بحثی پیرامون آیه (لیس بظلام للعید)

قرآن مجید در پنج مورد فرموده است: ((و ان الله بظلام للعید)) - ((و ما ربک بظلام للعید)) - ((و مان انا بظلام للعید)) در این زمینه دو سوال مطرح است، اول اینکه: آیا نفی ظلم در رابطه با نیکوکاران است یا در رابطه با بدکاران و کفار؟ دوم اینکه: خدا ظلام نیست آیا - نعوذ بالله - ظالم است یا این صیغه مبالغه مفهوم ندارد؟ دقت در آیات شریفه نشان می دهد که نفی ظلم در رابطه با نیکوکاران است. و نیز صیغه مبالغه مفهوم ندارد. و در جای خود واقع شده است. اکنون به بررسی آیات می پردازیم: ۱ - ((من عمل صالحاً فلنقسه و من اساء فعلیها و ما ربک بظلام للعید)) (۳۷۷) یعنی: (هر کس کار نیکی کند و بر نفع خود و هر کس بد کند، بر ضرر خویش است خدا (در روز جزا) هیچ بر بندگان خود ستم نخواهد کرد.) خداوند نیکوکاران را اجر بدهد و بدکاران را عذاب کند، این عین عدالت است و اگر چنین نمی کرد بلکه نیکوکاران و بدکار هر دو را به یک چشم می دید و بدکار را نیز نعمت می داد در این صورت به نیکوکاران ظلم کرده بود. ان هم نه یک ظلم، بلکه میلیاردها ظلم و دیگر خداوند -

نعوذ بالله - جز ظلام نبود. به عبارت دیگر: کار به اینجا می کشید که نیکوکاران در تمام عمر، نیکوکاری کنند و مطیع فرمان حق باشند و آنگاه در اجر و پاداش با بدکاران فرقی نداشته و همه اهل بهشت باشند! بعضی از بزرگان فرموده اند: خداوند در ایصال ثواب به نیکوکار در ایصال عقاب به بدکار، ظلم نمی کند. و شیء را در غیر موضع خود نمی گذارد. و اگر این کار ظلم می شد نه ظالم. ولی از انصاف نباید گذشت که این سخن به هیچ وجه قابل قبول نیست. چه کسی فکر می کند که ایصال ثواب به نیکوکار ظلم است تا خداوند بگوید: ایصال ثواب ظلم نیست و گرنه خدا ظلام می شد ولی ظلام نیست! باید معنای این آیه و نظیر آن را در آیاتی مثل: ((ام نجعل الذین امنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض ام نجعل التقین کالفجار)) (۳۷۸). جستجو کرد که اگر خداوند در رساندن ثواب، بدکاران را مانند نیکوکاران، اهل بهشت می کرد، در این صورت حتما به نیکوکاران ظلم کرده و آنها را حمال بی مزد نموده بود. و نیز آیه شریفه ذیل در این زمینه مورد دقت است که می فرماید: (ام حسب الذین اجترحو السیات ان نجعلهم کالذین امنوا و عملوا الصالحات سواء محیاهم و مماتهم ساء ما یحکمون) (۳۷۹). یعنی: (امکان ندارد ما اهل گناه را با اهل ایمان یکی قرار بدهیم که حیات و مماتشان یکی باشد. و گرنه در این کار، اهل ایمان و عمل، مظلوم خواهند شد و خداوند چنین کاری را انجام نمی دهد). ۲- (القیافه فی جهنم کل کفار عنید... قال قرینه ربنا ما اطغینه و لکن فی ظلال بعید قال لا تخرجنوا الادی و قد الیکم بالوعید ما یبدل القول لدی و ما انا بظلام للعبید) (۳۸۰). یعنی: (به شاهد و سائق گفته می شود هر کافر لجوج را به جهنم اندازید؛ شیطانی که قرین او بود گوید: خدایا! من گمراهش نکردم بلکه خودش گمراه بود خداوند می فرماید نزد من اول حجت را بر شما تمام کرده ام. وعده عذاب من عوض نمی شود. و من به بندگانم ظلام نیستم). غیر معقول بودن این سخن بر کسی پوشیده نیست. ۳- (و نذیقه یوم القیامه عذاب الحریق ذلک بما قدمت یدک و ان الله لیس بظلام للعبید) (۳۸۱). یعنی: (چشاندن عذاب سوزان، دو علت دارد؛ یکی آنکه این همان است که خودت کرده ای، دیگر اینکه خداوند به بندگان ظلام نیست). و اگر تو را در مقابل کفر و گناهت عذاب نمی کرد، با نیکوکاران یکی می شد و آن وقت نسبت به آنها ظلام می شد و گرنه این معقول نیست ک گفته شود: خدا تو را عذاب می کند؛ زیرا نسبت به تو ظلام نیست. ۴- (و ذاقوا عذاب الحریق ذلک بما قدمت یدکم و ان الله لیس بظلام للعبید) (۳۸۲). ۵- (و نقول ذوقوا عذاب الحریق ذلک بما قدمت یدکم و ان الله لیس بظلام للعبید) (۳۸۳). تقریر این دو آیه نیز مانند آیات گذشته است و هیچ مانعی ندارد که خداوند بفرماید: عذاب بدکاران برای حفظ عدالت در نیکوکاران است و گرنه آیات (ام نجعل الذین امنوا... ام حسب الذین اجترحو السیئات... قابل پیاده شدن نیستند).

واژه اعراف در قرآن

عرف (بر وزن فقل) به معنای شناخته شده (معروف و کار نیک) و یال اسب، کاکل خروس، قله و ارتفاعات کوه است. جمع آن (اعراف) (بر وزن اعمال) است در اقرب الموارد آمده است: (اعراف الرياح و السحاب: اوائلها و اعاليها). در قرآن کریم دوبار واژه (اعراف) آمده است. و سوره هفتم قرآن کریم و بالای حائل است. ابتدا آیات را نقل و بررسی می کنیم و سپس به مطالب دیگر می پردازیم: ۱- و بینها حجاب و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم و نادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم لم یدخلوها و هم یطمعون و اذا صرفت ابصارهم تلقاء اصحاب النار قالوا ربنا لا تجعلنا مع الظالمین و نادى اصحاب الاعراف رجلا یعرفونهم بسیماهم قالوا ما اغنی عنکم جمعکم و ما کنتم تستکبرون) (۳۸۴). یعنی: (میان اهل بهشت و اهل جهنم، حجاب و حائلی است. و در قله ها و بلندیهای آن حائل، مردانی هستند که تمام اهل بهشت عذاب و اهل رحمت را با علامتهایشان می شناساند. آنها اهل بهشت را خطاب کرده و گویند: سلام بر شما. این سلام هنگامی است که بهشت هنوز داخل بهشت نشده اند ولی طمع دارند که داخل شوند. و چون چشمشان به اهل آتش افتد، گویند: خدایا! ما را با ظالمان قرار مده. سپس اهل اعراف، مردانی را که با

علامتهایشان می شناسند، ندا کرده و گویند : جمع کردن دنیا و استکبار، شما را بی نیاز نکرد و کفایت نمود). از این آیات معلوم می شود که در آخرت میان اهل بهشت و اهل جهنم حجاب و حایلی خواهد بود . و در قله های آن حائل مردانی خواهند بود که حق تکلم در روز قیامت را دارند . و مصداق (الا من اذن له الرحمن و قال صوابا) (۳۸۵) هستند . به مؤمنان چیزی می گویند و به کافران و گناهکاران چیز دیگری . و آنها اهل بهشت و اهل جهنم را با علامتشان می شناسند . و آنها به حکم (ادخلوا الجنة لا خوف نبی) (۳۸۶) . یعنی : (اعراف تپه هایی است میان بهشت و آتش . هر پیغمبر و جانشین پیغمبر در آن قرار می گیرد) . ۲ - امام باقر - صلوات الله علیه - می فرماید : (هم آل لا یدخل الجنة الا من عرفهم و عرفوه و لا یدخل النار الا من انکرهم و انکروه) (۳۸۷) . یعنی : (آنها آل محمد هستند، داخل بهشت نمی شود مگر کسی که آنها را بشناسد و آنها نیز او را بشناسند . داخل آتش نمی شود مگر که آنها انکار کند و آنها او را انکار کنند) . ۳ - رسول خدا - صلی الله علیه و آله - درباره (قسیم الجنة والنار) بودن علی - علیه السلام - می فرماید : ((یا علی کانی یوم القیامة و بیدک عصا عوسج تسوق قوما الی الجنة و آخرین الی النار)) (۳۸۸) یعنی : (یا علی ! گویا می بینم تو را که در روز قیامت عصایی در دست داری و قومی را به بهشت و قومی را به آتش سوق می دهی) . این حدیث با فرمان : (ادخلوا الجنة) که از طرف اهل اعراف ، صادر خواهد شد سازگار است . ۴ - بحار الانوار (۳۸۹) بابی منعقد می باشد تحت عنوان : ((انه (علی) علیه السلام المؤمن بین الجنة و النار و صاحب الاعراف)) یعنی : مؤذن که در آیه : ((فاذن مؤذن بینهم ان لعنة الله علی الظالمین)) (۳۹۰) آمده و صاحب اعراف (امیر المؤمنین) - علیه السلام - است . و در آن ۲۹ حدیث آورده است . ۵ - و نیز در بحار در ضمن روایتی از حضرت صادق - علیه السلام - نقل شده است که : ((لیکون علی الاعراف بین الجنة و النار محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسين و الطیون من آلهم)) یعنی : (اعرافی که میان بهشت و آتش هست در آن محمد، علی ، فاطمه ، حسن و حسین - علیهم السلام - و پاکان از آل آنها خواهند بود . در بعضی از روایات آمده است : اهل اعراف ، کسانی هستند که حسنات و سیئات آنها با هم برابر است . روایات اهل سنت ، نوعا در این زمینه می باشد . این روایات چه از شیعه باشند و چه از اهل سنت ، ابا با آیات فوق تطبیق نمی شوند . در توجیه آن روایات ، ناچاریم اهل اعرافی غیر از آنچه در قرآن مجید آمده است ، قائل شویم . درباره اهل اعراف حدود چهارده قول هست که در قاموس قرآن (ماده عرف) نقل کرده ام ، به آنجا رجوع شود . با نقل یک روایت این حدیث را به پایان می بریم . در تفسیر عیاشی ذیل آیات گذشته از امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - نقل کرده که فرمود : ((انا یعسوب الذین و انا السابقین و انا خلیفة رسول رب العالمین و انا قسیم الجنة و النار و انا صاحب الاعراف)) .

محکمت و متشابهات در قرآن

(محکمت) در قرآن مجید، آیاتی هستند که معنای آنها واضح و مراد خداوند متعال از آنها معلوم و روشن است . و آنها تقریبا هشتاد درصد قرآن را تشکیل می دهند . و مقدار زیادی از آنها در بادی امر، غیر معلوم می باشند ولی به وسیله اخبار و آیات دیگر، معلوم می شوند . همه اینها از اقسام محکمت هستند . اما (متشابهات) دو قسم هستند؛ قسم اول آنکه : همه قرآن متشابهات است . یعنی در ارشاد، هدایت ، کلمات و معنای شبیه هم می باشند چنانکه می فرماید : ((الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابهات مثنائی تقشعر منه جلود الدین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله ...)) (۳۹۱) منظور از (متشابه) - چنانکه گفته شد - شبیه هم بودن در تفهیم معانی و نشان دادن راه حق و باطل است . (مثنائی) جمع (مثنیه) یعنی : منعطف شونده ، و مراد آن است که مطالب قرآن یکی به دیگری میل می کند . و یکی آن دیگری را بیان و تاءید می کند بی آنکه نقیص یا مخالف هم باشند، چنانکه خداوند متعال می فرماید : ((لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا)) (۳۹۲) قسم دوم آنکه : متشابهات در مقابل محکمت است . گویند : (متشابهات) آیاتی هستند که مراد حقتعالی از آنها معلوم نیست ؛ مثل اینکه بگوییم : (آن شیر است)

اینجا برای شنونده معلوم نمی شود که آیا مراد (شیر نوشیدنی) است یا (حیوان درنده). ولی به عقیده این جانب مراد از آیات متشابه، آیاتی هستند که از حیث مصداق خارجی و پیاده شدن و خارج، برای ما نامعلوم می باشند. و گرنه از لحاظ الفاظ و مفاهیم، متشابهی در میان نیست. این سخن بعد از نقل آیه آن، کاملاً روشن خواهد شد. آن آیه شریفه این است: ((هو الذی انزل علیک منه آیات محکمات هن ام الكتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ماتشابه من ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاءویله و ما یعلم تاءویله الا الله. و الراسخون فی العلم یقولون آما به کل من عند ربنا و ما یذکر الا اولوالالباب)) (۳۹۳) یعنی: (خدا آن است که بر تو این را نازل کرده است. بعضی از آن آیات محکمات هستند و آنها اساس کتاب می باشند و قسمتی دیگر متشابه می باشند. اما آنهایی که در قلوبشان انحراف هست، از متشابه پیروی می کنند برای طلب فتنه و برای دانستن تاءویل آن و حال آنکه تاءویل متشابه را جز خدا کسی نمی داند. اما آنهایی که در دانش ثابت و استوارند، می گویند: به متشابه ایمان آوردیم همه قرآن اعم از محکم و متشابه از طرف خداست از این سخن جز عاقلان پند نگیرند). در اینجا چند مطلب را بررسی می کنیم: اول: قرآن مجید به دو قسمت تقسیم می شود (محکمات و متشابهات) و محکمات اساس قرآن است؛ زیرا آنها کاملاً روشن است. و جنبه عملی دارند که می دانیم و عمل می کنیم. امام صادق - علیه السلام - می فرماید: (اما المحکم فنؤ من به و نعمل و ندین به اما المتشابه فنؤ من به و لا نعمل به) (۳۹۴). یعنی: (محکم آن است که به ایمان می آوریم و عمل می کنیم و متشابه آن است که به ایمان می آوریم و عمل نمی کنیم). اما (متشابهات) آیاتی است که مقصود از آنها متشبه می باشد. ولی معنای آنها با برگردان به آیات محکم، معلوم می شود. در میزان می فرماید: محکمات به این جهت (ام الكتاب) نامیده شده که متشابهات به آنها برگردانده می شوند پس بعضی کتاب که متشابهند به بعضی دیگر که محکمات هستند برگشت داده می شود... (متشابه) آن است آیه طوری باشد که به محض شنیدن، مراد از آن معلوم نباشد تا به آیه محکم برگردانده شود و معنایش معین و معلوم گردد. در آن صورت آیه متشابه نیز محکم می شود. دوم: آنچه مرحوم علامه و دیگران فرموده اند: از نظر ما به هیچ وجه قابل قبول نیست و گرنه در این احتیاج نبود که قرآن به دو بخش محکمات و متشابهات، تقسیم شود، بلکه لازم بود گفته شود: اکثر قرآن محکمات است، عده ای از آیات آن که متشابه و مبهم است با مراجعه به آیات دیگر و روایات، معلوم و از محکمات خواهند شد. و دیگر لازم نبود راسخون در علم در مقام تسلیم بگویند: (امنا به متشابه) کل من عند ربنا) ظهور و بلکه صریح آیه شریفه در آن است که (محکمات و متشابهات) هر یک در صف مستقلی ایستاده اند. و هیچ یک با دیگری مخلوط نمی شود. و تا قیامت نیز همانطور خواهند ماند. کلام امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - در این که (متشابهات) قفلهای ناگشودنی است و تا ابد پرده های آن برداشته نخواهد شد، صریح می باشد. آن جناب در خطبه اشباح به کسی که از او خواست تا خدا را توصیف کند، چنین فرمود: ((و اعلم یا عبدالله ان الراسخین فی العلم هم الذین اغناهم الله عن الاقتحام علی السدد المضروبة دون الغیوب اقرارا بجهل ما جهلوا تفسیره من الغیب المحجوب فقالوا: (امنا به کل من عند ربنا) و قد مدح الله اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم یحیطوا بعلمه، فسمی ترکهم التعمق فیما یکلفهم البحث عنه (عن کهنه) رسوخا.)) (۳۹۵) یعنی: (بدان ای بنده خدا! راسخون در علم کسانی هستند که خداوند آنها را بی نیاز کرده از داخل شده به درهایی که درهای غیوب نامیده می شوند. آنها اقرار می کنند که تفسیر آن غیبهای مستور را نمی دانند. لذا در مقام عجز گفته اند: (امنا به کل من عند ربنا) خداوند در مقابل این اعتراف، آنها را مدح فرموده و عملشان را در ترک تعمق در این گونه حقایق رسوخ در علم نامیده است.) پس معلوم می شود که این گونه آیات، پیوسته متشابه خواهند ماند و باید به مضمون آنها ایمان آورد و کشف حقیقت آنها را به خداوند واگذار نمود. سوم: منظور از (متشابهات) به احتمال نزدیک به یقین و به طور اطمینان، آن است که مصداق خارجی آنها و نحوه پیاده شدن آنها در خارج برای ما نامعلوم است و نامعلوم خواهند ماند. به عبارت دیگر: وقوع خارجی آنها بر ما نامعلوم است. ناگفته نماند که: عده ای از آیات شریفه از لحاظ مراد و مقصود متشابه و مجمل هستند؛ مانند بسیاری از آیات احکام و غیره. ولی این گونه آیات با مراجعه به روایات و تاریخ و

آیات دیگر مراد از آنها نامعلوم می شود. آنها به هیچ وجه جزء مشتابهات نمی باشند. اینک ذیلا مقداری از آیات متشابه را به عنوان نمونه نقل می نمایم: ۱- ((و اذا وقع القول عليهم اخرجنا لهم دابةً من الارض تكلمهم ان الناس كانوا بآياتنا لا يوقنون)) (۳۹۶) یعنی: (چون وعده ما بر آنها تحقق یابد از زمین جنبنده ای را برای آنها خارج می کنیم که با آنها سخن بگوید؛ زیرا مردم به آیات ما یقین ندارند.) این حقیقت به درستی معلوم نمی شود در بعضی از روایات به علی - علیه السلام - تفسیر شده است اما یقینی نیست. ۲- درباره معراج حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - می خوانیم: ((و لقد راه نزلت اخری عند سدره المنتهی عندها جنه الماءوی اذ یغشی السدره ما یغشی مازاغ البصر وما طغی لقد رای من آیات ربه الکبری)) (۳۹۷) یعنی: (این آیات راجع به شب قدر و تعیین سرنوشت در آن می باشد) ما قرآن را در یک شب پربرکت نازل کرده ایم. ما انذار کننده ایم. هر امر با حکمت در آن شب از هم جدا می شود، روی فرمانی از جانب ما که ارسال کننده ایم). وقوع خارجی این آیات چیست، کارها چطور از هم جدا می شود و نصیب هر کس چگونه به سوی او می آید. اینها بر ما پوشیده است و تا ابد پوشیده خواهد ماند. ۴- ((تنزل الملائکة و الروح فیها باذن ربهم من کل امر)) (۳۹۸) یعنی: (ملائکه و روح در آن شب (شب قدر) برای تمشیت هر کاری با اذن خداوند نازل می شوند). اما چطور نازل می شوند؟ و چگونه تمشیت می دهند و... برای ما نامعلوم است. ۵- ((... و حفظا من کل شیطان وارد لا یسمعون الملا الاعلی و یقذفون من کل جانب دحورا ولهم عذاب واصب الا من خطف الخطفه فاتبعه شهاب ثاقب)) (۳۹۹) این آیات درباره شدن شیاطین از آسمان است، ملاء اعلی و مجمع ملائکه کجاست و چگونه است و در کجای آسمان است؟ چطور گوش می دهند، شنیدن آنها چطور است؟ شهاب ثاقب چیست و چگونه شیطان را می راند. همه اینها برای ما مجهول است. و این قفلها گشوده نخواهد شد. و مصداق: ((واخر متشابهات)) هستند که باید بگوییم: ((آما به کل من عند ربنا)) ۶- ((قل اوحی الی انه استمع نفر من الجن فقالوا انا سمعنا قرآنا عجبا...)) (۴۰۰) ۷- ((واذ صرفنا الیک نفر من الجن یستمعون القرآن فلما حضروه قالوا انصتوا فلما قضی ولوا الی قومهم منذرین)) (۴۰۱) ۸- ((یدبر الامرین السماء الی الارض ثم یرجع الیه فی یوم کان مقداره الف سنه مما تعدون)) (۴۰۲) ۹- ((تعرج الملائکة و الروح الیه فی یوم کان مقداره خمسين الف سنه فاصبر صبرا جمیلا)) (۴۰۳) آیه شریفه از لحاظ مفهوم، کاملاً روشن و صریح است ولی از لحاظ وقوع خارجی، قفل ناگشودنی و سر مکتوم است و قابل درک نیست. ۱۰- و از این قبیل است، جریان اصحاب کهف، معجزات پیامبران، حروف مقطعه در اول برخی از سوره های مبارکه و... چهارم: از حضرت رضا - صلوات الله علیه - نقل شده است: ((من رد متشابه القرآن الی محکمه هدی الی صراط مستقیم)) (۴۰۴). یعنی: هر کس که متشابه قرآن را به محکمت آن برگرداند، به راه راست هدایت شده است. (به نظر، می آید که منظور حضرت راجع به بعضی از آیات است که با دقت در آیات دیگر، معنای آنها روشن می شود؛ مثلاً از دیدن آیات: ((وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة)) (۴۰۵) به نظر می آید که بشر واقعا به چهره خدا نگاه خواهد کرد و - نعوذ بالله - خدا چهره دارد. ولی با دقت در آیات: ((لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار)) (۴۰۶) و ((لیس کمثله شیء)) (۴۰۷) معلوم می شود که مراد، تماشا کردن به نعمتهای خداوندی است. و گرنه آیاتی که فوقاً نقل شد با برگرداندن به آیات دیگر، محکم نخواهند شد. از امیرالمومنین - صلوات الله علیه - در ضمن حدیثی نقل شده است که: علت وجود متشابه در قرآن مجید، آن است که: مردم خود را از امامان - علیهم السلام - بی نیاز ندانند و در آموختن قرآن به آنها رجوع کنند: ((و انما فعل ذلک لئلا یدعی اهل الباطل من المستولین علی میراث رسول الله من علم الكتاب ما لم یجعله لهم و لیقودهم الاضطرار الی الایتمار بمن و لاه)) (۴۰۸). به نظر می آید که: منظور آن حضرت، آیات احکام و مانند آنهاست که با کمک روایات، معلوم می شوند. و بدون رجوع به آنها - علیهم السلام - حکم خدا را نمی توان از آنها فهمید. و گرنه متشابهاتی که آن حضرت آنها را ((سدد مضروبه دون الغیوب)) نامیده است، چطور معلوم خواهد شد؛ زیرا ما در عالم ماده و مادی هستیم و از درک ماورای ماده عاجز می باشیم. و الله العالم. پنجم: آیاتی از قبیل: ((وجاء ربک و الملک صفا صفا)) (۴۰۹) الرحمن علی العرش استوی

(۴۱۰) فاتی الله بنیانهم من القواعد (۴۱۱)، و المطلقات یتربصن بانفسهن ثلاثه قروء)) (۴۱۲) که مراد از (قراء) حیض است یا طهر؟ از آیات متشابه نیستند؛ زیرا مراد از آنها روشن می باشد. ششم: به نظر من، علت وجود متشابهات در قرآن کریم آن است که ما در جهان مادی زندگی می کنیم و فکر و درک ما در آن محور دور می زند. و در قرآن مطالبی نقل می شود که فراتر و وسیعتر از قالب الفاظ است. و به هر صورت که بیان شوند، بر ما روشن نخواهند شد. و عبارات از رساندن حقایق آنها و ما از فهمیدن حقایق آنها، ناتوان خواهیم بود. برخی گفته اند: علت وجود (متشابه) در قرآن کریم آن است که خداوند خواسته است با آن، آیات چند بعدی قرآن را بحث انگیز نگاه دارد تا همیشه زنده بماند. بعضی نیز گفته اند: علت وجود (متشابه) آن است که مردم به طرف اولیاء الله بروند و از آنها بخواهند. اما علت اولی را که ما اختیار کردیم، قانع کننده تر است. و همچنین به نظر بعضی: علت (متشابه) آن است که قرائن و استثناهای یک آیه در آیات دیگر و روایات آمده است. و بدون آنها، مقصود از آیه روشن نمی شود. این سخن فی نفسه درست است ولی چون آن آیات به وسیله آیات دیگر و روایات روشن شدند، دیگر متشابهی نمی ماند. و حال آنکه دو صف محکمت و متشابهات، پیوسته خواهند بود.

توحید محور نزاع بین پیامبران و مشرکان

ممکن است به نظر بیاید که محل نزاع بین پیامبران الهی و مشرکان، وجود خداوند بوده است. به عبارت دیگر: نعوذ بالله مشرکان می گفتند: خدا نیست ولی پیامبران می گفتند: خدا هست. دقت در آیات قرآن مجید نشان می دهد که مشرکان به وجود خداوند به عنوان خالق عالم، عقیده داشتند. و وجود خدا را انکار نمی کردند و درباره پرستش بتها می گفتند: ((... ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی)) (۴۱۳). یعنی: (ما اینها را عبادت می کنیم مگر برای آنکه ما را به خدا نزدیک کنند). و نیز می گفتند: ((هولاء شفعاؤنا عند الله)) (۴۱۴). یعنی: (اینان واسطه های ما نزد خداوند هستند). و چون عقیده به معاد نداشتند، منظورشان شفاعت و نزدیک به خدا کردن در کارهای دنیا بود. قرآن مجید در موارد متعدد با اختلاف عبارات می فرماید: ((و لئن سئلتهم من خلق السموات و الارض و سخر الشمس و القمر ليقولن الله)) (۴۱۵). یعنی: (اگر از آنها پرسیم آسمانها و زمین را چه کسی آفرید و آفتاب و ماه را رام کرد؟ حتما خواهند گفت: خدا). این سخن در سوره عنکبوت، آیه ۶۱، سوره زخرف، آیه ۹، سوره زمر، آیه ۳۸ و سوره لقمان، آیه ۲۵ آمده است. و نیز می فرماید: ((و لئن سئلتهم من خلقهم، ليقولن الله فانی یوفکون)) (۴۱۶). یعنی: (اگر از آنها پرسید که آنها را چه کسی آفرید، حتما خواهند گفت: خدا). و نیز می فرماید: ((و لئن سئلتهم من نزل من السماء ماء فاحیا به الارض من بعد موتها ليقولن الله)) (۴۱۷). یعنی: (اگر از مشرکان پرسید چه کسی از آسمان آبی نازل کرد و با آن، زمین را بعد از مردن، زنده کرد؟ حتما می گویند: خدا). وانگهی: دعوت پیامبران با (خدا هست) شروع نشده است، بلکه با این کلمه شروع شده که: (خدایی جز خدای واحد نیست) خدا را عبادت کنید که جز او معبودی نیست. رسول خدا - صلی الله علیه و آله - دعوت خود را با کلمه مقدس: ((قولوا لا اله الا الله تفلحوا)) آغاز فرمود. در سوره مبارکه اعراف، در آیات ۵۹، ۶۵، ۷۳، ۸۵ در شرح حال: حضرت نوح، هود، صالح و شعیب - علیهم السلام - آمده است که همه اینها دعوت خویش را با این کلمه شروع فرموده اند که: ((یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره)). این مطلب در سوره های دیگر نیز آمده است. بنابراین، دعوت پیامبران با توحید آغاز شده و آنها مردم را به عبادت و پرستش خدا و به توحید ذات، توحید صفات، توحید افعال و توحید عبادت دعوت کرده اند. به عبارت دیگر: مشرکان، خدا را به عنوان خالق قبول داشتند ولی در مقام عبادت، به بتها و اجسام بی جان، عبادت کرده و آنها را در جلب منافع و دفع مضرات، موثر می دانستند. و از خدا، روی برگردانده و به بتهای ((لایضر و لاینفع)) روی آورده و روی بشریت را سیاه کرده بودند. انبیاء - علیهم السلام - فرمودند: آفریننده و اداره کننده جهان (خداوند) است و همه چیز از اوست: ((الا له الخلق و الامر)) و او حی و قیوم و پروردگار جهانیان است. و باید او را پرستید و از

قوانین او پیروی کرد. راه حقیقی همین است: (و ان اعدونی هذا صراط مستقیم). و نیز انبیاء، بشر را در راه توحید، تربیت کردند. شناساندن جهان و جهان آفرین و هدایت به طرف او، هدف انبیاء - علیهم السلام - بود. و برای آن قیام کردند (و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین).

آخرین مطلب

مشركان ، خدا را قبول داشتند، ولی نبوت و معاد را انکار می کردند. و از عبادت خداوند برگشته بودند و می گفتند: ((و قالوا ان هی الا حیاتنا الدنیا و ما نحن بمبعوثین)) (۴۱۸). ((ان هی الا- حیاتنا الدنیا نموت و نحیی و ما نحن بمبعوثین)) (۴۱۹). ((و قالوا ما هی الا حیاتنا الدنیا نموت و نحیی و ما یهلکنا الا الدهر...)) (۴۲۰). و در مقام انکار نبوت می گفتند: نبوت وجود ندارد و خداوند کسی را مبعوث نکرده و شما دروغگویانید! و می گفتند: ((ما انتم الا بشر مثلنا و ما انزل الرحمن من شیء ان انتم الا تکذوبون)) (۴۲۱).

بحثی پیرامون مسجد و کلیسا

قرآن مجید در موارد متعدد به کلیسا، معبد مسیحیان و معبد یهود، لفظ (مسجد) اطلاق کرده است. یک مورد آن در اولین آیه سوره مبارکه اسراء است که می فرماید: ((سبحان الذی اسرى بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لئیه من ایتنا انه هو السميع البصیر)) (۴۲۲). یعنی: (پاک و منزّه است خدایی که بنده خود (محمد صلی الله علیه و آله) را در یک شب از مسجد الحرام (مکه) به مسجد اقصی برد؛ مسجدی که در اطراف آن برکت گذاشته ایم تا بعضی از آیات خود را به او نشان دهیم. خداوند شنوا و داناست). هنگام نزول این آیه شریفه، مسجد اقصی کلیسایی بود که توسط حکومت بیزانس در شهر اورشلیم (بیت المقدس) ساخته شده بود. فاصله مکه تا بیت المقدس، حدود ۱۲۰۰ کیلومتر است. در کشف فاصله آن را مدت چهل شبانه روز راه گفته است. رفتن حضرت در یک شب از مکه به بیت المقدس، به طور اعجاز و علت آن، رویت آیات الهی بود. چنانکه می فرماید: ((لئیه من ایتنا)) در مجمع البیان می گوید: تسمیه به (مسجد اقصی) به علت آن است که آن دورترین معبد به مکه بود. و مورد دوم در سوره مبارکه کهف می باشد. پس از آنکه مردم شهر از جریان مرده و زنده شدن اصحاب کهف، مطلع شدند و مسأله معاد از نظر بعضی حل گردید، اصحاب کهف، از خدا خواستند که آنها را زنده نگه ندارد. و یا چون دیگر حالی در بدن نداشتند، قابل زیستن نبودند. به هر حال، آنها مردند و از دنیا رفتند. اما مردم درباره آنها اختلاف کردند، برخی گفتند: بنایی بر قبر آنها بسازید، خدا از وضع آنها آگاهتر است. ولی حکومت آن زمان گفت: بالای قبر آنها معبد و کلیسایی خواهیم ساخت. خداوند در قرآن کریم این کلیسا را مسجد نامیده است. چنانکه می فرماید: ((و کذلک اعثرنا علیهم لیعلموا ان وعد الله حق و ان الساعة لا- ریب فیها اذ یتنازعون بینهم امرهم فقالوا ابنا علیهم بنیانا ربهم اعلم بهم قال الذین غلبوا علی امرهم لنتخذن علیهم مسجدا)) (۴۲۳). یعنی: (این چنین اهل شهر را بر حال آنها مطلع کردیم تا بدانند که وعده الهی حق است. و قیامت خواهد آمد. و در آن شکی نیست. یاد آر که درباره کار آنها اختلاف می کردند؛ بعضی گفتند بنایی بر آنها بسازید، خدا به حالشان داناتر است. ولی آنانکه غالب بر امر مردم (اهل حکومت) بودند، گفتند: بر بالای مدفن آنها مسجدی خواهیم ساخت). در آن عصر هنوز اسلام نیامده بود بلکه عصر حضرت عیسی - علیه السلام - بود و آن معبد جز کلیسا نمی تواند باشد که در آیه شریفه (مسجد) نامیده شده است. و مورد سوم، درباره کنشت و معبد یهود است که خداوند در تهدید یهود می فرماید: به بنی اسرائیل گفتیم که شما دو بار در زمین فساد خواهید کرد و در مقابل فساد اول، بندگانی از ما بر شما مسلط خواهند شد و در خانه های شما راه خواهند یافت. و در انتقام از فساد دوم شما باز مهاجمان بر شما خواهند تاخت و شما را تار و مار خواهند کرد و ذلت

را در چهره شما آشکار خواهند نمود . و مانند اول به معبد شما داخل شده و آنچه را که دست یافته اید، تباه خواهند ساخت : ((ان احسنتم احسنتم لاءنفسکم و ان اساءتم فلها فاذا جاء وعد الاخره لیسؤوا وجوهکم و لیدخلوا المسجد کما دخلوه اول مره و لیتبروا ما علوا تتبیرا)) (۴۲۴) . منظور از مسجد (معبد) یهود در بیت المقدس است که توسط حضرت سلیمان ساخته شد . غیر این سه مورد، در همه قرآن کریم منظور از مسجد، مساجد اسلام و مسلمین می باشد .

معاد در دنیا

در قرآن مجید، به طور اعجاز، سه نمونه از معاد نقل شده است که در دنیا واقع شده اند . و اگر آیه ((و احی الموتی باذن الله)) (۴۲۵) و آیه ((و اذ تخرج الموتی باذنی)) (۴۲۶) را درباره حضرت عیسی - علیه السلام - مصداق دیگری حساب کنیم ، مجموعاً چهار فقره می شوند : ۱- مرغانی که به دست حضرت ابراهیم - علیه السلام - زنده شدند . ۲- پیامبری که صد سال مرد و سپس زنده شد . ۳- اصحاب کهف که بعد از ۳۰۹ سال زنده گشتند . ۴- مرده یا مردگانی که به دست حضرت عیسی - علیه السلام - زنده شدند . اینک آیاتی که مربوط به جریانهای فوق می باشند نقل می نمایم : جریان اول : ((و اذ قال ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی ولكن لیطمئن قلبی قال فخذ اربعه من الطیر فصرهن الیک ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا ثم ادعهن یاءتینک سعیا و اعلم ان الله عزیز حکیم)) (۴۲۷) . یعنی : (یاد آر که ابراهیم گفت : خدایا! به من نشان بده که چگونه مرده ها را زنده می کنی ؟ خداوند فرمود : مگر ایمان نیاورده ای ؟ گفت : آری ، ایمان آورده ام و لیکن می خواهم نحوه آن را با چشم خود بینم تا قلبم آرام بگیرد . خداوند فرمود : پس چهار پرنده را بگیر و آنها را تکه تکه کن . و تکه های آنها را بر هر کوهی بگذار، آنگاه آنها را صدا کن که شتابان پیش تو خواهند آمد . و بدان که خداوند توانا و حکیم است) . از حضرت صادق - صلوات الله علیه - نقل شده است که حضرت ابراهیم - علیه السلام - چهار مرغ یعنی : خروس ، کبوتر، طاووس و کلاغ را (پس از ذبح) تکه تکه کرد به طوری که گوشت و استخوان و پره های آنها به هم آمیخته شدند . آنگاه آنها را ده قسمت کرد و هر قسمت آن را بالای کوهی گذاشت . و سر آنها را در دست گرفت و چون آنها را به سوی خود خواند، اعضای بدن آنها در کوهها جابجا شده و به طرف حضرت ابراهیم - علیه السلام - آمدند (۴۲۸) . ناگفته نماند که : حضرت ابراهیم - علیه السلام - فقط خواسته است نحوه زنده شدن را ببیند که گفته است : ((رب ارنی کیف تحیی الموتی)) کلمه (صرهن) به معنای قطع کردن است . و به قول المیزان معنای (مایل ساختن) به آن اشراب شده است ؛ یعنی آنها را پس از مایل ساختن به خود، پاره پاره کن . شاید مراد آن بوده است که هنگام خواندن با صدای تو آشنا باشند . و به طرف تو بیایند . به هر حال این یک نمونه از معاد است که به طور اعجاز در دنیا تحقق یافته است . جریان دوم : حال آن پیامبری است که از کنار شهری می گذشت . دید مردم آن شهر (شاید در اثر طاعون و نحو آن) از دنیا رفته و شهرشان خالی مانده بود . او استخوانهایی را دید و گفت : ((انی یحیی هذه الله بعد موتها)) (۴۲۹)؛ یعنی : خداوند مردم این آبادی را بعد از مرگشان چگونه زنده می کند) . سپس او در آنجا برای استراحت خوابید و در حال خواب ، مرد . خداوند او را صد سال تمام در مرگ نگاه داشت و بعد زنده کرد و فرمود : چقدر در اینجا توقف کرده ای ؟ او گفت : یک روز یا مقداری از یک روز . خداوند فرمود : بلکه تو در اینجا صد سال در عالم مرگ توقف کرده ای . به طعام و آب خودت نگاه کن که فاسد نشده اند . و به الاغت نگاه کن . خواسته ایم مرگ و زنده شدن تو را آیتی برای مردم گردانیم . نگاه کن به استخوانها که چطور آنها را بلند می کنیم و بر آنها گوشت می پوشانیم . چون این کار بر او آشکار شد، گفت می دانم که خدا بر هر چیز تواناست . صحیح و سالم ماندن آب و طعامش ، ظاهرا برای آن بوده که او پوسیده نشده بود . و خداوند فرمود : تو مثل ماندن این طعام و آب ، مانده بودی . و آنگاه دیدن استخوانها (که ظاهرا استخوانهای الاغ بوده) نشان داده که او مدت های زیادی در عالم مرگ بوده و گرنه در ظرف یکی و دو روز، الاغ به آن وضع در نمی آید . پس مدتها در عالم مرگ

بوده است . در روایات آمده است که نام آن پیامبر (ارمیا) بوده است . و در برخی روایات (عزیر) ذکر شده است . عین آیه شریفه چنین است : ((او کالذی مر علی قریه و هی خاویه علی عروشها قال انی یحیی هذه الله بعد موتها فاماته الله مائه عام ثم بعثه قال کم لبثت قال لبثت یوما او بعض یوم قال بل لبثت مائه عام فانظر الی طعامک و شرابک لم یتسنه و انظر الی حمارک و لنجعلک ایه للناس و انظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحما فلما تبین له قال اعلم ان الله علی کل شیء قدير)) (۴۳۰) . یعنی : (یا به مانند آنکه بر دهکده ای گذر کرد که خراب و ویران شده بود، گفت به حیرتم که خداوند چگونه این مردگان را باز زنده خواهد کرد پس خدا او را صد سال می راند سپس زنده اش کرد و برانگیخت و بدو فرمود : چند مدت درنگ کردی ؟ پاسخ داد یک روز یا پاره ای از یک روز . فرمود : بلکه درنگ کردی صد سال . نظر به طعام و شراب خود کن که هنوز تغییر نکرده و الاغ خود را نیز بنگر تا احوال بر تو معلوم شود و ما تو را برای خلق ، حجت قرار خواهیم داد . و بنگر در استخوانهای (آن الاغ) که چگونه بهم پیوسته و گوشت بر آن پوشانیم . چون این کار بر او روشن شد، گفت : همانا اکنون به حقیقت و یقین می دانم که خداوند بر هر چیز تواناست) . این دومین مورد از قرآن مجید در رابطه با وقوع قیامت در دنیا به طور اعجاز است . جریان سوم : سومین مورد از معاد در دنیا (جریان اصحاب کهف) است که بعد از ۳۰۹ سال زنده شدند . پیش از نقل آیات ، خلاصه جریان آنها را از تفسیر قمی از امام صادق - علیه السلام - نقل می کنیم : اصحاب کهف ، در عصر پادشاهی ظالم و متجاوز، زندگی می کردند . او اهل مملکت خود را بر عبادت بتها دعوت می کرد . و هر کس که امتناع می نمود، کيفرش قتل بود . اصحاب کهف ، قومی مؤمن بودند و خدا را عبادت می کردند . پادشاه در دروازه شهر مأمور گذاشته بود که مردم هنگام خروج از شهر، به اصنام سجده کنند . آن جوانان به بهانه شکار از شهر خارج شدند . در راه به چوپانی رسیدند و خواستند که او را با خود همراه سازند اما چوپان قبول نکرد ولی سگ چوپان با آنها آمد جوانان که از پادشاه فرار کرده بودند (ظاهرا از درباریان شاه بوده اند) وقت شب به کهف (غار بزرگ) رسیدند . سگ نیز با آنها بود . خداوند آنها را به خواب برد و آنها در خواب بودند که خداوند آن پادشاه و قوم او را هلاک کرد . آن زمان گذشت و زمان دیگر و قوم دیگری آمدند . سپس اصحاب کهف از خواب بیدار شدند . یکی به دیگری گفت : در اینجا چقدر خوابیده ایم . آفتاب بلند شده ، گفتند : یک روز یا مقداری از یک روز خوابیده ایم ! آنگاه یکی به دیگری گفت : بیا این پول را بگیر و برو مقداری طعام بخر ولی مواظب باش که تو را نشناسند و گرنه ما را می کشند، و یا به دین خود برمی گردانند . آن مرد وارد شهر شد، دید شهر همان شهر سابق نیست و مردم نیز همان مردم نیستند . نه آنها زبان او را فهمیدند و نه او زبان آنها را . گفتند تو کیستی و از کجا آمده ای . او جریان را باز گفت (پس از روشن شدن قضیه) پادشاه با مردم به همراه آن مرد به درب غار آمدند و به غار نگاه می کردند . . . خدا آنها را مرعوب کرد که به غار داخل نشدند . فقط همان مرد داخل شد، دید رفقاییش از شنیدن صدای مردم در هراسند که مبادا سپاه دقیانوس (همان پادشاه ظالمی که از ظلم او گریخته بودند) از مکان آنها مطلع شده اند . ولی رفیقشان به آنها خبر داد که آنها آن زمان طولانی را در خواب بوده اند . بیدار شدنشان نشانه قیامت بر مردم است . آنها (از شوق) گریه می کردند و از خدا خواستند که همانطور در خوابگاه خود بخوابند : ((فبکوا و سئلوا الله ان یعیدهم الی مضاجعهم کما کانوا)) آنگاه پادشاه گفت : در اینجا مسجدی بسازیم و آن را زیارت کنیم که اینها قومی مؤمن هستند (۴۳۱) . این جریان در قرآن مجید در سوره کهف ، نخست در آیه ۹ - ۱۲ به طور اشاره نقل شده و سپس در آیات ۱۳ تا ۲۶ مفصلا آمده است . ظهور این آیات در آن است که آنها ۳۰۹ سال مرده اند . و خداوند آنها را زنده کرده که برای مردم درباره وقوع معاد اتمام حجت شده باشد . چنانکه می فرماید : ((و کذلک اعثرنا علیهم لیعلموا ان وعد الله حق و ان الساعه لاریب فیها)) (۴۳۲) . یعنی : (این چنین اهل شهر را بر زنده شدن آنها مطلع کردیم تا بدانند که وعده خدا حق است و قیامت آمدنی است و شکی در آن نیست) . و درباره مدت خواب یا مردن آنها می فرماید : ((و لبثوا فی کهفهم ثلاث مائه سنین و ازدادوا تسعا)) (۴۳۳) . یعنی : (آنها در کهف خود سیصد سال ماندند و بر آن نه سال افزودند) .

مقام والای پیامبران

پیامبران الهی - سلام الله علیهم اجمعین - کسانی بودند که برای توحید و هدایت مردم، قیام کردند. و در آن سر از پا نشناختند. همه اهانتها، دشنامها، فشارها، تهمت‌ها را متحمل شدند اما هرگز دست از اهداف خویش نکشیدند. واژه های نابجایی چون: دیوانه، جادوگر، دروغگو، مفتر و نظیر آنها را شنیدند اما در عزمشان خللی وارد نگردید. به آتش افکنده شدند، آنها را سنگباران کردند، زخم برداشتند، حتی شکست‌ها خوردند ولی باز دست از کار نکشیدند و همچنان مصمم و استوار به راه خویش ادامه می دادند. پیامبران الهی از مردم چیزی نمی خواستند و ورد زبان‌شان چنین بود که: ((و ما اسئلكم علیه من اجر ان اجری الا علی رب العالمین)) (۴۳۴). و چون موفق می شدند و تشکیلاتی به وجود می آوردند و وسعت پیدا می کردند، از زهد و ساده زیستن و از بی توجهی به لذات مادی، دست بردار نبودند. و به تمام معنا ساده و زاهد زندگی می کردند. در اینجا به یاد این آیه شریفه می افتیم که: ((الله اعلم حیث یجعل رسالته)) (۴۳۵) آن همه ایشار، آن همه عشق به هدایت بشرت آن همه تلاش، فقط در راه رضای خدا بی آنکه مزدی، مقامی، پولی، ذخیره ای و... طالب باشند. و لذاست که خداوند در مقام قدردانی از آنها می فرماید: ۱- (سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین) (۴۳۶). ۲- (قل الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی) (۴۳۷). ۳- (سلام علی نوح فی العالمین) (۴۳۸). ۴- (سلام علی ابراهیم) (۴۳۹). ۵- (سلام علی موسی و هارون) (۴۴۰). ۶- (سلام علی ال یاسین) (۴۴۱). لفظ (فی العالمین) فقط درباره نوح - علیه السلام - آمده است که ۹۵۰ سال مردم را به توحید دعوت کرد، یعنی: سلام و درود بر نوح، پایه گذار توحید، تا بشر هست و انسان در روی زمین زندگی می کند. این سلام در همه آیات گذشته از خداوند است نسبت به آنان و مبین مقام و عظمت آنان می باشد.

ملائکه و طلب غفران مردم

از حقیقت‌های امیدآفرین در قرآن مجید آن است که گروهی از ملائکه الله، پیوسته برای مؤمنان دعا کرده و از خداوند برای آنها مغفرت می خواهند. به این آیات شریفه توجه بفرمایید: ((الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و یتستغفرون للذین امنوا ربنا وسعت کل شیء رحمة و علما فاعفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قهم عذاب الجحیم. ربنا و ادخلهم جنات عدن التي وعدتهم و من صلح من ابائهم و ازواجهم و ذریاتهم انک انت العزیز الحکیم و قهم السیئات و من تق السیئات یومئذ فقد رحمتهم و ذلک هو الفوز العظیم)) (۴۴۲). یعنی: (ملائکه ای که حاملان عرش هستند و ملائکه ای که در اطراف عرش می باشند خدا را حمد و تسبیح می گویند. و برای اهل ایمان مغفرت می خواهند و می گویند: پروردگارا علم و رحمت تو همه چیز را فراگرفته است. پس پیامرزی کسانی را که توبه کرده و تابع راه تو شده اند و آنها را از عذاب جحیم نگهدار. پروردگارا! آنها را به بهشت‌های جاویدان که وعده کرده ای داخل کن و از پدران و همسران و فرزندان آنها را نیز که صالح هستند، داخل بهشت فرما که تو توانا و کردار حکیمانه ای داری آنها را از وبالهای اعمال حفظ کن. هر کس را در آن روز از عذابها حفظ کنی، مورد رحمت قرار داده ای و آن نجات بزرگی است). منظور از (تابوا و اتبعوا سبیلک) همان (الذین آمنوا) که در ما قبل است می باشد. (یتستغفرون) مفید تداوم است؛ یعنی ملائکه پیوسته این کار را می کنند؛ هم به مؤمنان کامل و هم برای پدران و همسران و فرزندان آنها که صالحند ولی در ردیف آنها نیستند. این دعا قهرا مقبول درگاه خداست و اگر مقبول نبود، ماء مور به آن کار نمی شدند. درباره این آیه، روایاتی نقل نشده و مفسران بحث کافی نکرده اند، ولی محتوای آیه بسیار امیدوارکننده است. خداوند! ما را مشمول دعای آنها بگردان. از امام صادق - علیه السلام - نقل شده است که فرمود: ((ان لله ملائکه یسقطون الذنب عن ظهور شیعتنا کما یسقط الريح الورق فی اوان سقوطه و ذلک قول الله تعالی الذین یحملون العرش...)) (۴۴۳). یعنی: (خدا را ملائکه

ای هست که گناهان را از شیعیان ما ساقط می کنند، چنانکه باد، برگها را هنگام افتادن، ساقط می کند. ((... و الملائكة يسبحون بحمد ربهم و يستغفرون لمن في الارض الا ان الله هو الغفور الرحيم))) (۴۴۴). در مقایسه این آیه با آیه اول، معلوم می شود که مراد از (من في الارض) مؤمنان هستند. و در صافی از جوامع الجامع از امام صادق - علیه السلام - نقل شده است که فرمود: ((و يستغفرون لمن في الارض من المومنين))). یعنی: (ملائکه خدا را تسبیح می گویند و حمد می کنند و برای اهل زمین استغفار می نمایند (از مؤمنان) بدانید که خدا آمرزنده و مهربان است). ذیل آیه حکایت از قبول دعایشان دارد. پروردگارا! به آبروی محمد و آل محمد - صلی الله علیه و آله - ما را مشمول دعای آنها بگردان.

اسامی و تعداد انبیاء(ع)

در قرآن مجید، مجموعاً نام ۲۶ نفر از انبیاء - علیهم السلام - ذکر شده است. میزان (۴۴۵) تعداد آنها را ۲۵ نفر شمرده و حضرت ایوب را فراموش کرده است. اینک اسامی انبیا به ترتیب چنین می باشد. ۱- محمد - صلی الله علیه و آله. ۲- آدم - علیه السلام. ۳- ابراهیم - علیه السلام. ۴- ادریس - علیه السلام. ۵- اسماعیل بن ابراهیم - علیه السلام. ۶- اسماعیل صادق الوعد - علیه السلام. ۷- اسحاق - علیه السلام. ۸- یاس - علیه السلام. ۹- ایوب - علیه السلام. ۱۰- داوود - علیه السلام. ۱۱- ذوالکفل - علیه السلام. ۱۲- زکریا - علیه السلام. ۱۳- سلیمان - علیه السلام. ۱۴- شعیب - علیه السلام. ۱۵- صالح - علیه السلام. ۱۶- عیسی - علیه السلام. ۱۷- لوط - علیه السلام. ۱۸- موسی - علیه السلام. ۱۹- نوح - علیه السلام. ۲۰- هارون - علیه السلام. ۲۱- هود - علیه السلام. ۲۲- یحیی - علیه السلام. ۲۳- یسع - علیه السلام. ۲۴- یعقوب - علیه السلام. ۲۵- یوسف - علیه السلام. ۲۶- یونس - علیه السلام. قرآن مجید در عین حال می گوید: پیامبران دیگری نیز بودند که نام و حالات آنها را برای تو ای پیامبر نقل نکردیم: ((و لقد ارسلنا رسلا من قبلك منهم من قصصنا عليك و منهم من لم نقصص عليك...)). (۴۴۶). ((و رسلا قد قصصناهم عليك من قبل و رسلا لم نقصصهم عليك و كلم الله موسى تكليماً)) (۴۴۷). برخی از انبیا نیز به صورت وصف و اشاره آمده اند نظیر: ((اذ قالوا لنبي لهم ابعث لنا ملكاً)) (۴۴۸) و مثل ((اذ ارسلنا اليهم اثنتين فكذبوهما فعززننا بثالث)) (۴۴۹) ذولقرنین، عمران پدر حضرت مریم و لقمان نیز در نبی بودن آنها تردید وجود دارد. اما عدد پیامبران از نظر روایات مختلف است. مشهور آن است که ۱۲۴ هزار نفر بوده اند. صدوق - علیه الرحمه - دو حدیث از امیرالمؤمنین - علیه السلام - از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در این باره نقل کرده است که حضرت فرمود: ((خلق الله عز و جل مائة الف نبي و اربعة و عشرين الف نبي و انا اكرمهم على الله و لا فخر و خلق الله عز و جل مائة الف وصي و اربعة و عشرين الف وصي فعلى اكرمهم على الله و افضلهم)) (۴۵۰). حدیث بعدی نیز با سند دیگری چنین است: در میزان (۴۵۱) از معانی الاخبار و خصال از ابوذر نقل کرده است که به حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - گفتم: یا رسول الله! پیامبران چند نفر بودند؟ فرمود: ۱۲۴ هزار نفر. گفتم: مرسل آنها چند نفر بودند؟ فرمود: ۳۱۳ نفر که جمع کثیراند. گفتم: اولین آنها چه کسی بود؟ فرمود: آدم (علیه السلام). ... سپس می گوید: این مطلب را صدوق در امالی و خصال، و ابن قولویه در کامل الزیارات و سید بن طاووس در اقبال از امام سجاد - علیه السلام - و صفار در بصائرالدرجات از امام باقر - علیه السلام - نقل کرده است. ناگفته نماند که مرحوم مجلسی در بحار (۴۵۲) از مجمع البیان نقل کرده است که: اخبار در عدد پیامبران مختلف است؛ در بعضی ۱۲۴ هزار و در برخی هشت هزار نفر نقل شده است که چهار هزار نفر آنها از بنی اسرائیل بوده اند. این سخن در مجمع البیان در سوره غافر، ذیل آیه ۷۸ می باشد. ابن کثیر در تفسیر خود، ذیل آیه ۱۶۴ از سوره نساء روایت هشت هزار بودن را نقل کرده است. قرآن مجید، نظری به عدد آنها ندارد. و می فرماید: دیگران نیز مانند آنها بودند که شرح حالشان در قرآن آمده است. در مجمع البیان از علی - علیه السلام - نقل کرده است که خداوند پیامبری از سیاهپوستان برانگیخت که ذکر آن در قرآن مجید نیامده است. پیامبران اولوالعزم و صاحب شریعت، فقط پنج نفر می باشند.

حضرت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، و محمد بن عبدالله - صلوات الله علیهم اجمعین - بقیه پیامبران، ماء مور به تبلیغ و ارشاد بودند.

نسخ در قرآن

غرض از انعقاد این فصل آن است که: بینیم در قرآن مجید چه مقدار آیه ناسخ و چه مقدار آیه منسوخ داریم. و کدام آیه، کدام آیه را نسخ کرده است. آیا این سخن صحیح است که بیشتر از صد آیه، آیه دیگر را نسخ کرده است؟ ابتدا معنای نسخ و علت نسخ احکام را توضیح می دهیم. و سپس به بررسی مطلب می پردازیم. (نسخ) در لغت به معنای ازاله و از بین بردن شیء است (نسخ الشیء: ای ازاله) و در اصطلاح شرعی آن است که حکمی را برداشته و جای آن حکم دیگری آورده شود، مانند جریان تغییر قبله که حکم به سوی بیت المقدس بودن، از بین رفت و حکم به سوی کعبه بودن جای آن آمد. اما علت نسخ، کافی نبودن حکم اول نسبت به زمان است. و یا علتی نظیر آن دارد. خداوند می فرماید: ((ما ننسخ من آیه او ننسها ناءت بخیر منها او مثلها الم تعلم ان الله علی کل شیء قدیر)) (۴۵۳). یعنی: (اگر آیه ای را نسخ کنیم و یا آن را تاءخیر بیندازیم، بهتر از آن یا مثل آن را می آوریم. آیا ندانسته ای که خداوند بر هر چیز تواناست؟). (ما) در اینجا نائب مناب (ان) شرطیه به معنای آن است. و منظور از (نسخها) ظاهراً تاءخیر انداختن حکم جدید است (مثلها) مربوط به نسخها است. خلاصه مطلب آیه چنین است که اگر آیه ای و یا حکمی را بین ببریم، بهتر از آن را در جای آن می آوریم. و اگر آوردن آن را تاءخیر بیندازیم نظیر آن را که رفع احتیاج کند، می آوریم. مثلاً آمدن کعبه به جای بیت المقدس، بهتر از بیت المقدس است. و نیز هنگام تاءخیر کعبه، در رفع احتیاج، بیت المقدس مثل آن بود. و نیز آمدن احکام قرآن به جای احکام تورات، بهتر و مطابق وضع زمان بود. و در تاءخیر افتادن قرآن، تورات مثل قرآن در رفع احتیاج جامعه کافی بود. نسخ احکام دلیل تکامل، و مصداق تکامل می باشد. معنای نسخ، آن نیست که احکام گذشته و شریعتهای گذشته باطل بوده است، بلکه در اثر پیشرفت زمان و گسترش آن، احتیاج به جعل احکام دیگر و تغییر احکام گذشته پدید می آید و لذا قرآن مجید می فرماید: (لکل اجل کتاب؛ (۴۵۴) یعنی: برای هر عصری، شریعتی و کتابی هست). و نیز می فرماید: (ناءت بخیر منها؛ یعنی: در صورت نسخ، حکمی بهتر از آن را می آوریم). در اینجا دو مطلب وجود دارد؛ یکی آنکه: برخی از احکام در خارج پیاده می شد و آیات قرآن آنها را نسخ کرد و از بین برد؛ مثلاً قبله مسلمین توسط رسول خدا - صلی الله علیه و آله - مدت چهار سال و پنج ماه، بیت المقدس تعیین شده بود، سپس آیات قرآن، آن را نسخ کرد و کعبه را به عنوان قبله مسلمین تعیین کرد: ((قد نری تقلب و جهلک فی السماء فلنولینک قبله ترضاها فول و جهک شطر المسجد الحرام و حیث ما کنتم فولوا و جوهکم شطره)) (۴۵۵). در اینجا - چنانکه ملاحظه می فرمایید - حکم خارجی، توسط قرآن مجید، نسخ شده است، نه اینکه آیه ای، آیه دیگر را نسخ کرده باشد؛ نظیر این آیه است آنکه: زنان عرب در صورت مردن، شوهرانشان یک سال تمام از ازدواج خودداری می کردند. این حکم توسط قرآن مجید، نسخ شد. و عده وفات، چهار ماه و ده روز تعیین گردید. چنانکه خداوند متعال می فرماید: ((والذین یتوفون و یذرون ازواجاً یتربصن بانفسهن اربعه اشهر و عشره)) (۴۵۶). یعنی: (آنان که از شما از دنیا می روند و زنان خود را ترک می کنند، زنان آنها از ازدواج (مجدد) چهار ماه و ده روز منتظر می مانند و ازدواج نمی کنند). در تفسیر عیاشی از حضرت صادق - علیه السلام - نقل شده است که: چون این آیه نازل گردید، زنان به محضر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - آمدند و مخاصمه کرده و گفتند: این مدت زیاد است (ما راضی نیستیم!) حضرت فرمود: در جاهلیت یکی از شما چون شوهرش می مرد، پشکلی را می گرفت و آن را به پشت سر می انداخت... و همانطور می نشست. و بعد از یک سال آن را می گرفت و می شکست و سرمه می کرد و آن وقت ازدواج می نمود. خداوند هشت ماه به شما تخفیف داده است (۴۵۷). یا مثل آنکه: در تشریح روزه قرار بود، در ۲۴ ساعت، فقط هنگام افطار غذا بخورند. و

در همه ماه رمضان از زنان دوری کنند، تا اینکه آیه ۱۸۷ سوره بقره، هر دو را نسخ فرمود و مقاربت در شبهای ماه رمضان و نیز اکل طعام تا طلوع فجر، جایز گردید. چنانچه خداوند می فرماید: ((احل لكم ليلة الصيام الرفث الى نسائكم هن لباس لكم و انتم لباس لهن... و كلوا و اشربوا حتى يتبين لكم الخيط الابيض من الخيط الاسود من الافجر)) (۴۵۸). این بسیار طبیعی است که حکم در خارج بوده است و قرآن کریم آن را نسخ کرده است و در جایش نشسته باشد. و از این موارد، فراوان وجود دارد. از جمله آنهاست که در مواخاۀ بین صحابه، ارث بردن بود ولی آیه شریفه: ((و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض)) آن را نسخ فرمود. مطلب دیگر اینکه: ما بیاییم و آیات فراوان را پیدا کنیم و بگوییم: این آیه آن آیه را نسخ کرده است و عدد آنها را به صدها برسانیم، این شیوه غیرقابل قبول است. برخی از علما کتابهایی به نام: (الناسخ و المنسوخ) نوشته اند که در الذریعه، تعداد آنها را به ۲۷ رسانده است. و حاج خلیفه در کشف الظنون (۴۵۹)، ده عدد از آنها را نقل می کند. ابوجعفر نحاس از علمای اهل سنت، در کتاب (الناسخ و المنسوخ) ۱۳۸ آیه را نقل کرده است که یکدیگر را نسخ کرده اند. ولی آن روایات و ادعای نسخ از امثال: قتاده، عکرمه، عطا و ابن عباس می باشد که اعتنایی به قول آنها نیست. و از ساحت قرآن بدور است. و حتی کار را بجایی رسانده اند که چون میان دو آیه و یا صدر و ذیل یک آیه به نظرشان مخالف هم آمده است، گفته اند: یکی ناسخ آن دیگری و یا ذیل آیه ناسخ صدر آیه می باشد. علامه خوئی در البیان، فصل: النسخ فی القرآن، بعد از اشاره به کتاب ابوجعفر نحاس، ۳۶ آیه از آیاتی را که نحاس آنها را ناسخ و منسوخ دانسته، نقد کرده و فرمود است: ادعای نسخ در این آیات، غیر صحیح است. و افزوده است که: باقی آیات، ادعای نسخ در آنها چنان باطل و بی اساس است که احتیاج به بیان نیست؛ یعنی: در ۱۰۲ آیه دیگر، اصلاً بطلان نسخ در آنها چنان واضح و روشن است که تعرض به آنها فقط اتلاف وقت است. ناگفته نماند که: مرحوم محمد بن ابراهیم نعمانی، معاصر و شاگرد کلینی (ره) رساله مخصوصی درباره آیات قرآن، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و غیره دارد که مرحوم مجلسی همه آن رساله را در بحار، جلد ۹۰، از صفحه ۲ تا ۹۷ نقل کرده است. و آن روایت مفصلی است از امیرالمومنین - صلوات الله علیه - و در آن شانزده مورد برای نسخ، نقل شده است که هشت مورد از آنها از نسخ معمولی نیست و شش مورد از آنها احکام خارجی است که آیات قرآن آنها را نسخ کرده است و فقط دو مورد از آنها آیاتی است که آیات دیگر آن را نسخ کرده است. آنچه از نسخ آیه با آیه دیگر را مسلم گرفته اند و یقینی است، آیه دوازدهم سوره مجادله است که در رسیدن به خدمت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - صدقه دادن را واجب کرده و فرموده است: ((یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقه ذلک خیر لکم...)) (۴۶۰). و آنگاه آیه سیزدهم؛ یعنی آیه بعدی آن را نسخ کرده و می فرماید: ((ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجواکم صدقات فاذلمت فاعلموا و تاب الله علیکم فاقیموا الصلوة و اتوا الزکاة...)) (۴۶۱). به تصدیق شیعه و اهل سنت، تنها امیرالمومنین - صلوات الله علیه - به این حکم عمل کرد تا نسخ گردید. زمخشری در کشاف می گوید: این حکم بعد از ده شب نسخ گردید. و به نظر برخی، بعد از مقداری از یک روز بود. و شاید از این قسم باشد آیات اول سوره زمل که ظهورش در وجوب عبادت نصف شب یا دو ثلث شب و یا یک ثلث شب است که خداوند می فرماید: ((یا ایها المزملم قم اللیل الا قلیلاً، نصفه او انقص منه قلیلاً اوزد علیه و رتل القرآن ترتیلاً)) (۴۶۲). آن وقت در آیه اخیر همین سوره، می فرماید: ((ان ربک یعلم انک تقوم ادنی من ثلثی اللیل و نصفه و ثلثه و طائفه من الذین معک... علم ان لن تحصوه فتاب علیکم فاقروا ما تیسر من القرآن...)) (۴۶۳). یعنی: (خداوند می داند که تو و عده ای از مؤمنان، ثلث و یا دو ثلث شب را عبادت می کنی ولی خدا می داند که پیوسته این کار از توان شما خارج است. پس آنچه می توانید در شب عبادت کنید). و خلاصه اینکه: نسخ احکام خارجی به وسیله آیات قرآن کریم، قابل قبول است ولی نسخ آیات با آیات دیگر با آن احتمالات، قابل قبول نیست.

بخشی پیرامون نصارا و تثلیث

به تصریح قرآن مجید، نصارا درباره حضرت عیسی - علیه السلام - به چهار گروه تقسیم شده اند: الف - گروهی حضرت عیسی را خدا می دانند. ب - گروهی که او را پسر خدا می دانند. ج - گروهی او را یکی از سه خدا (سوم سه خدا) پنداشته اند. د - و گروهی نیز تصور کرده اند که او و مادرش دو معبود می باشند: ((لقد كفر الذين قالوا ان الله هو المسيح ابن مريم قل فمن يملك من الله شيئا ان اراد ان يهلك المسيح ابن مريم و امه)) (۴۶۴). یعنی: (حقا که کافر شدند کسانی که گفتند: خدا همان مسیح پسر مریم است. بگو: چه کسی می تواند جلوی خدا را بگیرد اگر بخواهد مسیح بن مریم و مادرش مریم را بکشد). در سوره مائده، بعد از آیه فوق، چنین است: ((و قال المسيح يا بني اسرائيل اعبدوا الله ربي و ربكم)) (۴۶۵). این سخن حکایت از اتحاد خدا و مسیح دارد. در انجیل یوحنا، باب چهاردهم آمده است که: فیلیپس به وی (عیسی) گفت: ای آقا! پدر را به ما نشان بده که ما را کافی است. عیسی بدو گفت: ای فیلیپس! در این مدت با شما بوده ام آیا مرا نشناخته ای؟ کسی که مرا دید، پدر را دیده است. آیا باور نمی کنی که من در پدر هستم و پدر هستم و پدر در من است... پدری که در من ساکن است او این اعمال را انجام می دهد. مرا تصدیق کنید که من در پدر هستم و پدر در من است! ((و قالت اليهود عزيز ابن الله النصراني المسيح ابن الله ذلك قولهم بافواهم يضا هون الذين من قبل قاتلهم الله اني يؤفكون)) (۴۶۶). یعنی: (یهود گفتند: عزیز پسر خداست و نصارا گفتند: مسیح پسر خداست. در این عقیده به کفار گذشته (از مصریان و بودائیان) شباهت دارند خدا آنها را بکشد از راه حق به کجا منحرف می شوند؟!)). عزیز همان است که تورات او را (عزرا) گفته و او را از اسرای یهود در بابل بود. از کوروش پادشاه اران امکانات گرفت و با یهود به بیت المقدس برگشت و تورات فعلی را در پنج (سفر) جمع آوری نمود. لذا یهود او را پسر خدا خواندند. از اینکه با (المسیح ابن الله) آمده معلوم می شود که نظرشان فرزند حقیقی خدا بودن است؛ زیرا عقیده نصارا در مسیح، فرزند حقیقی بودن است. و اگر فرزند تشریفی منظور بود؛ مانند: ((قالت اليهود و النصراني نحن ابنا الله و احباته قل فلم بعد بكم بذنوبكم بل انتم بشر ممن خلق)) (۴۶۷) این مقدار مورد حمله قرآن کریم واقع نمی شد. از آیات شریفه ((سبحانه ان يكون له ولد)) (۴۶۸) و: ((اني يكون له ولد ولم تكن له صاحبه و خلق كل شيء)) (۴۶۹) کاملاً روشن است در اینکه: منظور آنها فرزند حقیقی بودن بوده است چنانکه عقیده مشرکان نیز چنان بود. و آیات ذیل شاهد گویای آن ((الا من افكهم يقولون ولد الله و انهم لكاذبون)) (۴۷۰) (و يجعلون لله البنات سبحانه و لهم ما يشتهون) (۴۷۱) (و خلفهم و خرقوا له بنين و بنات بغير علم) (۴۷۲) گروه سوم: آنهایی هستند که حضرت عیسی را (سوم سه خدا) دانسته اند. چنانکه خداوند متعال می فرماید: ((لقد كفر الذين قالوا ان الله ثالث و ما من اله الا اله واحد و ان لم ينتهوا عما يقولون ليمسن الذين كفروا منهم عذاب اليم)) (۴۷۳) یعنی: (حقا که کافر شدند آنهایی که گفتند: خدا سوم سه تاست و آنکه خدایی نیست جز خدای واحد. و اگر از این سخن دست برندارند، حتما کافران از آنها را عذاب الیم خواهد گرفت). ((... انما المسيح عيسى بن مريم رسول الله و كلمته القاها الي مريم و روح منه فامنوا بالله و رسله و لا تقولوا ثلاثة انتهوا خيرا لكم انما الله اله واحد سبحانه ان يكون له ولد له ما في السموات و ما في الارض و كفى بالله وكيلا) (۴۷۴) یعنی: (مسیح بن مریم فقط رسول خداست. و اراده و اثر خداست که به وجود مریم انداخته شده، و روحی است از جانب خداوند به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و نگویید: خدا سه تاست. از این سخن دست بردارید، آن خیر است برای شما، الله فقط واحد است منزّه است از آنکه فرزندی داشته باشد. آنچه در آسمانها و زمین هست ملک اوست و بس است خداوند در وکیل و کارساز بودن). نصارا در این خرافه، گفته اند: خداوند سه تجلی دارد: خدا روح القدس و عیسی، اینها سه تا هستند و در عین حال یکی می باشند؛ خدای پدر، خدای پسر و روح القدس که واسطه بین خدای پدر و خدای پسر است! اگر از آنها بپرسی: این طور چگونه قابل تصور است؟ در پاسخ می گویند: این از اسرار است و باید عقیده داشت و چیزی نگفت. دو آیه شریفه فوق در رد این خرافه می باشد.

یهودیان که عده زیادی از آنها بتدریج بعد از حضرت عیسی - علیه السلام - مسیحی شده بودند، در شهرهای روم می زیستند. آن خود را پست و زبون و در مقابل، رومیان را برتر و والاتر می پنداشتند. طبیعی است که رسوم و افکار ملت غالب در ملت مغلوب اثر می گذارد. لذا یهود از دل و جان شیفته آداب رومیان شدند و به بت پرستی آنها روی آوردند. معبد بزرگ (آتن) مملو از بتها و خدایان دروغین بود. در معبد (زائوس) سه بت بزرگ مشاهده می شد؛ اول: زائوس پدر خدایان، دوم: (سار پدون) یگانه پسر زائوس، و سوم: (آپولون) خدای واسطه میان پدر و پسر. رومیان عقیده داشتند که (زائوس) پسرش (سار پدون) را به زمین فرستاده تا در میان مردم ساکن شود. فرقه اشراک (سار پدون) یگانه پسر را اسیر می کنند و می کشند. (زائوس) آپولون را می فرستد تا سار پدون را در حیات جاویدان، جای دهد تا این قتل موجب آموزش گناه رومیان شود. پس زائوس، سار پدون و آپولون، سه اصل بت پرستی رومیان است. مسأله تثلیث (اب) و (روح القدس) سه اقنوم انجیلی بر اساس سه خدای رومی از تقلید به رومیان آغاز گردید. و اعتقاد به خدا؛ یعنی خدا، عیسی و روح القدس که پیش مریم آمده و مریم حامله شده بود، میان نصارا رواج پیدا کرد. قهرمان این خرافه (پولس) بود. او مرد یهودی بود و زبان و آداب و رسوم رومیان را می دانست. او گفت: خوابی دیده و در اثر آن مسیحی شده است. او فکر کرد: اگر خدا را به جای (زائوس) و عیسی را به جای (سار پدون) که برای مردم رنج کشید تا سبب آموزش آنها باشد، و (روح القدس) را به جای (آپولون) بگذارد، نصارا آن را قبول خواهند کرد. و رومیان نیز خواهند پذیرفت. لذا اندیشه انقلابی خود را اعلام و تبلیغ کرد. کلیسا و نصارا آن را پذیرفتند، بدینسان تثلیث به وجود آمد و شرک جای توحید را گرفت. (۴۷۵)

دو گانه پرستی نصارا

قرآن مجید از یک خرافه دو گانه پرستی در میان نصارا خبر می دهد که آن گروه چهارم درباره عیسی - علیه السلام - است: ((و قال الله لا تتخذوا الهین اثنین انما هو اله واحد فایای فارهبون)) (۴۷۶)) آیات ما قبل و ما بعد این آیه درباره مشرکان است. و سخنی از اهل کتاب نیست. لذا در میزان نظر داده است که منظور: عبادت بیشتر از یک خداست. دو گانه پرستی باشد یا بیشتر. و لیب آیه ذیل در رابطه با عیسی - علیه السلام - و مادرش می باشد که می فرماید: ((و اذا قال الله یا عیسی ابن مریم ء انت قلت للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله قال سبحانک ما یكون لی ان اقول ما لیس لی بحق ان كنت قلته فقد علمته تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک انک انت علام الغیوب)) (۴۷۷)) این آیه شریفه راجع به قیامت است. و خداوند در قیامت چنان خطاب می کند که: حضرت عیسی - علیه السلام - خواهد کرد و او نیز پاسخ خواهد داد که چنین چیزی نبوده است و اگر بود حتما تو می دانستی. و با آن پرسش و پاسخ، دو گانه پرستان محکوم خواهند شد. از آیه شریفه روشن می شود که گروه چهارمی نیز بوده است. در تفسیر قمی از امام باقر - علیه السلام - نقل شده است: ((لم یقله و سیقوله ان الله اذا شیئا هو کائن اخبر عنه خبر ما قد کان)). در تفسیر المنار، ذیل آیه شریفه فوق آمده است که: کلیساهای شرق و غرب به غیر از قسطنطنین، بالاتفاق حضرت مریم را می پرستیدند ولی فرقه پروتستان که بعد از اسلام به وجود آمده است، آن را انکار و رد نمود. آنگاه از (اب لویس شیخو) نقل می کند که گفته است. پرستش کلیسای ارمنی به بتول پاک مادر خدا... مشهور است: ((ان تعبد الکنیسه الارمنیه للبتول الطاهره ام الله لامر مشهور)). و نیز گفته است: ((و قد امتازت الکنیسه القبطیه بعبادتها للبتول المغبوطه ام الله)). یعنی: کلیسای قبطی در عبادت به بتول غبطه شده، مادر خدا ممتاز است. در میزان این مطلب از تفسیر روح المعانی نقل شده است.

نهرهای بهشت

در قرآن مجید در رابطه با بهشت موعود، به لفظ ((جنات تجری من تحتها الانهار)) بسیار تکیه شده است. به طوری که در غالب قریب به تمام مواردی که کلمه (جنات) آمده بلافاصله ((تجری من تحتها الانهار)) ذکر شده است؛ مثلاً در قرآن کریم واژه (جنات) ۶۹ بار یاد شده است که ۵۷ مورد درباره بهشت موعود است. از سوی دیگر کلمه ((تجری من تحتها الانهار)) حدود ۴۷ بار آمده است که چهل مورد آن درباره بهشت آخرت می باشد. بنابراین لازم است بینیم این انهار چه انهاری هستند که قرآن این همه درباره آنها تاء کید دارد. بیان این مطلب در سوره محمد - صلی الله علیه و آله - در آیه پانزدهم است که خداوند می فرماید: ((مثل الجنة التي وعد المتقون فيها انهار من ماء غير اسن و انهار من لبن لم يتغير طعمه و انهار من خمر لده للشاربين و انهار من عسل مصفى و لهم فيها من كل الثمرات و مغفرة من ربهم كمن هو خالد في النار و سقوا ماء حميما فقطع امعائهم)) (۴۷۸)) این آیه شریفه، انهار بهشتی را به چهار قسم تقسیم می کند؛ اول نهرهایی که از آب است ولی آبی که رنگ، تو و مزه اش تغییر پیدا نمی کند و پیوسته پاک و زلال و گوارا است. واژه (اسن) (بر وزن شرف عقل) به معنای تغییر یافتن است. و در لغت آمده است: ((اسن الماء: ای تغییر)) بنابراین (غیر آسن) به معنای غیر متغیر است. شاید فرق آب دنیا با آب آخرت تغییرپذیر و آب بهشت، تغییرناپذیر است. دوم: نهرهایی که از شیر است. ولی شیری که هز گز طعم آن تغییر نیافته است: ((و انهار من لبن لم يتغير طعمه)) آن شیر ترش شدن و فاسد شدن ندارد بلکه همیشه در حالی است که گویی هم اینک دوشیده شده است. سوم: نهرهایی که از خمر و از شراب است که یک پارچه لذت است و جز لذت چیز دیگری نیست. ناگفته نماند که: قرآن مجید، تصریح نموده است که در بهشت خمر و شراب وجود دارد. ولی قرآن برای خمر بهشت، سه صفت ذکر می کند: خمر بهشتی مستی ندارد، عقل را از سر انسان نمی برد و سردرد نمی آورد و سردرد نمی آورد و یک پارچه لذت است. در سوره واقعه آمده است: ((و يطوف عليهم ولدان مخلدون باكب و اباريق و كاس من معين لا يصدعون و لا ينزفون)) (۴۷۹)) یعنی: ((... از آن کاس و شراب، سردرد نمی گیرند و عقل خود را نیز از دست نمی دهند (مست نمی شوند)) و در جای دیگر می فرماید: ((يطاف عليهم بكاس من معين بيضاء لذة للشاربين لافيهما غول و لا هم عنها ينزفون)) (۴۸۰)) اهل لغت (غول) را به معنای سردرد، مستی، مشقت و غیره گرفته اند به قرینه (ینزفون) منظور از آن سردرد است؛ یعنی آن شراب فقط لذت است، در آن سردرد نیست و از آن مست نمی شوند. معنای سومی (که یک پارچه لذت بودن باشد) از دو آیه فوق روشن گردید. چهارم: نهرهایی که از عسل خالص هستند: ((و انهار من عسل مصفى)) یعنی: آنها خالص شده اند از موم و از هر چیزی که طبع پسند نیست. ((كمن هو خالد في النار)) جمله ای است که اول آن حذف شده است؛ ((افمن يدخل الجنة التي هذه صفتها كمن هو خالد في النار؟)) در پایان این بحث، دو نکته را یاد آوری می کنیم؛ اول اینکه: ما تمام معلومات خود را از نظام خلقت یاد گرفته ایم و آن طور که نظام به وجود آمده است در مسیر آن قرار گرفته ایم. ما می گوئیم: تولد ما از مار ماده، امر طبیعی است ولی رویدن ما از درخت سیب مثلاً غیر طبیعی است، ولی اگر از اول مشیت حقتعالی بر آن قرار می گرفت که مارها از درخت برویند، اکنون می گفتیم: بیرون آمدن ما از تخم، خلاف طبیعت است و مار فقط از درخت می روید. بنابراین، خداوند دریاها را از آب به وجود آورده است. اگر از اوئل آنها را از شیر می آفرید، اکنون می گفتیم: دریا فقط از شیر به وجود می آید نه از آب. لذا آفریدن آن نهرها در بهشت، خلاف قدرت خدا نیست و کار محال نمی باشد. خدایی که در دنیا اقیانوسها را از آب آفریده است در آخرت نیز از آب، شیر و عسل خواهد آفرید. دوم اینکه: (مثل) در اول آیه به معنای وصف و صفت است؛ یعنی: صفت و حقیقت بهشتی که به اهل تقوا وعده شده آن است که در آن نهرهای چنین و چنان وجود دارد.

نهرهای بحری

در قرآن مجید آیاتی وجود دارد که فقط به نهرهای دریایی که در اقیانوسها و دریاها روانند، قابل تطبیق هستند. و پس از دقت

معلوم می شود که مراد خداوند همان نهرهاست ، اگر چه در موقع نزول قرآن ، مردم از آن بی خبر بوده اند؛ چون قرآن برای همه و برای هر عصری نازل شده است . ما ابتدا توضیحی درباره نهرهای دریایی می دهیم و آنگاه به بررسی آیات می پردازیم : مخفی نماند که : رودهای عظیمی در سطح اقیانوسها و دریاها روانند و جریان آنها آبهای گرم خط استوا را به طرف قطبین و آبهای سرد قطبی را به طرف خط استوا حرکت می دهد . و در اعتدال هوای هر دو طرف کاملا موثر می باشند . علت تولید این رودهای دریایی اختلاف درجه مناطق استوا و قطبین است و عامل مهمی که در حرکت آنها تاثیر دارد وزش بادهاست بویژه بادهای منظم (آلیزه) که در جریانهای دریایی دخالت دارند . و چون رنگ ، غلظت ، املاح و حرارت رودهای دریایی با آب اقیانوسها تفاوت دارد . حرکت آنها در اقیانوس کاملا آشکار است . مهمترین رودهای گرمی که در اقیانوس جاری می باشند یکی (گلف استریم) است که از خلیج مکزیک واقع در غرب اقیانوس اطلس و جنوب کشورهای آمریکا آغاز شده و از جنوب به طرف شمال شرقی ، جریان می یابد . سپس به سواحل غربی اروپا می رسد و از کنار جزایر انگلستان و کشور (نروژ) می گذارد . پهنای آن ، حدود ۱۴۵ کیلومتر و گودی آن در برخی نقاط بیش از هشتصد متر می باشد . در هر دقیقه دو بلیون تن آب ، در ساحل (فلوریدا) می خزد . و از مهمترین جریانهای آب سرد، جریان آب سرد (گروئنلند) است که از کنار جزیره (لابرادر) گذشته و به سواحل شرقی آمریکا می رود، به موجب حساب دانشمندان ، آبهای اقیانوس منجمد شمالی مثل یک استخر شنا در هر ۱۶۵ سال یک مرتبه عوض می شود . و در اقیانوسهای دیگر نیز وضع همین است . (۴۸۱) اکنون پس از روشن شدن این مطلب می گوئیم : در قرآن مجید در دو مورد، آیاتی داریم که باید بگوئیم : مراد از آنها همین نهرهاست که از دریاها روانند . مورد اول : آیه ۲۴ از سوره الرحمن است که می فرماید : ((وله الحوار المنسات فی البحر کالا علام .)) یعنی : (برای خداست جاری شوندگان که در دریا به وجود آمده اند و مانند مرزها (معلوم و آشکار) هستند) (منشات) یعنی به وجود آمده ها (فی البحر) ظرف (منشات) است ؛ یعنی آنها در دریا به وجود آمده اند . (اعلام) جمع علم است . و آن چنانکه راغب در مفردات می گوید، به معنای شیء است مثل علامت راه و علامت لشکر . کوه را بخاطر آن (علم) گویند که علامت وجود خودش است . در اقرب الموارد آمده است : (علم) به معنای شکاف لب بالا یا شکاف یک طرف آن ، مرز میان زمینها و نشانه راه و کوه بلند است و گویند : شامل هر کوهی می باشد . پس اعلام در آیه شریفه به معنای مرزهاست . و واقعا نهرهای دریایی مانند مرزها در دریا کاملا نمایانند . اگر کسی جریان آن را در هواپیما نگاه کند، خواهد دید که رنگش مانند رنگ سایر آبها نیست . و خود آن و جریانش کاملا محسوس است . مفسران قدیم - رحمه الله علیهم - چون از این جریان خبر نداشتند، لذا منشآت را (مرتفعات) معنا کرده اند و آنها را به معنای کشتیها گرفته اند : (برای خداست جاری شوندگان که در دریا مانند کوهها بالا رفته اند) . این معنا بسیار سخیف و غیر قابل قبول است . (انشاء) به معنای به وجود آوردن است . چنانکه می فرماید : ((انشالکم السمع و الابصار؛)) (۴۸۲) یعنی برای شما گوشها و چشمها آفرید و به وجود آورد) نه اینکه چشمها را بالا برد . از سوی دیگر معنای اولی (علم) کوه نیست . وانگهی کشتیهای آن روز تخته پاره های کوچکی بودند، نه به بزرگی کوهها باشند . مورد دوم آیات ۳۲ - ۳۴ سوره شوری است که می فرماید : ((و من ایاته الجوار فی البحر کالا علام ان یشا یسکن الریح فیظلن روادک علی ظهره ان فی ذلک لایات لکل صبار شکور او یوبقهن بما کسبوا)) (۴۸۳) یعنی : (از جمله آیات خدا، جاری شونده ها در دریا مانند مرزهاست . اگر بخواهد باد را آرام می کند، در نتیجه آنها در روی آب راکد و بی حرکت می مانند . در این امر آیاتی برای هر شکیبیا و شکر گزار است یا آنها را به سبب اعمال مردم ، حبس و متوقف می کند) . در اینجا نیز مفسران آیه شریفه را به معنای (کشتیها) گرفته اند و فرموده اند : کشتیهایی که مانند کوههای برافراشته در دریا روانند . و اگر باد نباشد، آنها در روی آب بی حرکت می مانند . اولاً- : کشتیهای آن روز، مانند کوهها نبودند بلکه قایقهای کوچکی بودند . ثانیاً : همیشه با باد حرکت نمی کردند تا در صورت نبودن باد روی دریا بمانند، بلکه باد موافق به آنها کمک می کرد و گرنه با پارو و حرکت می کردند . پس مراد از این آیات نیز همان نهرهای دریایی است عامل مهم جریانهای دریایی -

چنانکه گفته شد - بادهای منظم آلیزه و کمتر آلیزه (مخالف آلیزه) است که به طور مداوم از قطبین به استوا و بالعکس می وزند . و اگر این بادهها نباشند به طور یقین ، نهرهای دریایی روی آب متوقف می شوند . (۴۸۴) ((ان فی ذلک لآیات . . .)) نشان می دهد که برای فهمیدن آن ، صبر و استقامت لازم است . از آیه شریفه معلوم می شود که اگر خداوند بادهها را یکدفعه ساکن کند، نهرهای دریایی مفقود می شوند . و یکدفعه در اثر اعمال قبیح مردم ، آنها را ساکن می کند و در نتیجه نهرها از بین می روند .

امکان آموزش تمام گناهان

در این رابطه ابتدا آیات ۵۳ و ۵۴ از سوره مبارکه (زمر) را بررسی کرده و سپس در توجیه آنها بیان می کنیم : ((قل یا عبادى الدین اسرفوا علی انفسهم لا تقطوا من رحمۃ الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً انه هو الغفور و انیبوا الی ربکم و اسلموا له من قبل ان یتیکم العذاب لا تنصرون)) (۴۸۵) یعنی : (بگو ای بندگان من ! که بر نفس خود اسراف کرده اید، از رحمت خدا ناامید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد که فقط او است بسیار آمرزنده و مهربان برگزیدید و توبه کنید به پروردگار خود و تسلیم دستورهایی او باشید پیش از آنکه عذاب ، شما را در یابد و چون عذاب رسید، مورد نصرت واقع نمی شوید) امین الاسلام طبرسی در مجمع البیان از ثوبان غلام رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نقل کرده است که آن حضرت فرمود : ((ما احب ان لی الدنیا و ما فیها بهذه الایة)) دوست ندارم که در عوض این آیه ، دنیا و ما فیها از آن من باشد . (و از امیرالمؤمنین - علیه السلام - نقل کرده است که فرمود : (ما فی القرآن ایه اوسع من یا عبادى الذین اسرفوا . . . در قرآن مجید آیه ای به وسعت این آیه : یا عبادى الذین . . . نیست (یعنی تمام گناهان در دریای غفران ، غرق شده اند) . مقتضای آیه شریفه این است که : همه گناهان بدون استثناء قابل غفران و بخشش می باشد و هیچ گناهی نیست که قابل آمرزش نباشد ولی این آمرزش بوسیله توبه است و بدون توبه جزاف خواهد بود چنانکه در آیه بعدی می فرماید : ((و انیبوا الی ربکم . . .)) و آنچه از آلوسی به دیگران نقل شده است که مغفرت ، مقید به توبه نیست ، سخن بی اساس است . پس این ، از رحمت و اسعه خداوند است که درهای توبه را در هر گناه بر روی بندگان باز کرده است . نهایت اینکه : (مغفرت هر گناه) راه مخصوص به خود را دارد و آنها جمعاً سه گروه می باشند؛ اول : گناهی که دنباله و پیامد ندارد و با صرف استغفار و تصمیم به عدم تکرار آن ، آمرزیده می شوند؛ مانند شرب و پیامد ندارند و با صرف استغفار و تصمیم به عدم تکرار آن ، آمرزیده می شوند؛ مانند شرب خمر و غیره . دوم آنهایی که پیامد دارند، مانند نماز، روزه و امثال اینها که باید بعد از توبه ، قضای آنها را خواند و احیاناً کفاره هم داد . سوم : حق الناس است که باید بعد از توبه ، حق هر حقدار را به او رسانید قصاص و حدود و امثال آن نیز از قسم دنباله دار و قابل غفران می باشد .

واژه وحی و اقسام آن در قرآن

آنچه از مجموع کلمات معلوم می شود آن است که : (وحی و ایحاء) به معنای (تفهیم خفی) است . امین الاسلام در ذیل آیه : ((ان هو الا-وحی یوحی)) (۴۸۶) می فرماید : (وحی) القای معناست در ذهن به طور مخفی ، ولی در اصطلاح تقریباً علم شده است بر آنچه ملک از اسرار الهی به پیامبر القا می کرد . و در ذیل آیه : ((ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک . . .)) (۴۸۷) می فرماید : (ایحاء) آن است که معنا را به طور خفی به دیگری القاء کنی . و نیز به معنای الهام و اشاره و ارسال می آید، گویی (او وحی الله ؛ یعنی : خدا به پیامبر ملک فرستاد . آنگاه واژه (او وحی) در آیه ((و او وحی فی کل سماء امرها)) (۴۸۸) را به القاء مراد معنا کرده است . و شعر عجاج را شاهد آورده است که می گوید : ((او وحی لها القرار فاستقرت و شدها بالسرائیات الثبت)) یعنی : (خداوند قرار گرفتن را به زمین القا کرد، زمین استقرار یافت و آن را با کوههای ثابت ، و بست و محکم کرد) . راغب در مفردات می گوید : (وحی) به معنای اشاره سریع است . و بدین جهت گفته اند : (امر وحی) یعنی کار سریع ، ممکن است با کلام رمزی ،

یا صدای بدون حرف یا با اشاره بعضی از اعضاء و یا نوشتن باشد؛ یعنی همه این معانی مصداق (وحی) می باشند. فیومی در مصباح می گوید: (وحی) به معنای: اشاره، نوشتن و هر چیزی است که به دیگری القا کنی، تا بدانند، به هر طریق که باشد. (وحی یحیی) و (اوحی یوحی) هر دو به یک معناست. و غالب استعمال آن وحی انبیا و فعل آن دذر قرآن، از باب افعال آمده است (نقل به اختصار). ابن اثیر در نهاییه می گوید: آن (وحی) به معنای کتابت، اشاره، رسالت، الهام و کلام خفی می آید ناگفته نماند که - همانطور که گفته شد - جامع تمام معانی بویژه در استعمالات قرآن مجید، همان (تفهیم خفی) است. اما کتابت در عین حال که از مصادیق تفهیم خفی است، از معانی نادر (وحی) می باشد و این معنای جامه، با همه معانی ای که گفته شد، سازگار است.

اقسام وحی در قرآن مجید

(وحی) در قرآن مجید بر سه گونه است: وحی در جمادات، وحی در موجودات زنده اعم از انسان و حیوان، و وحی در انبیا و رسل. اینک هر سه را به ترتیب بررسی می کنیم. اما وحی درباره جمادات، فقط در دو مورد به کار رفته است. مورد اول: در رابطه با زمین در روز قیامت است. چنانچه می فرماید: ((اذا زلزلت الارض زلزالها... یومئذ تحدث اخبارها بان ربك اوحی لها)) (۴۸۹)). یعنی: (هنگامی که زمین به سخت ترین خود به لرزه درآید... زمین در روز قیامت خبرهای خود را خواهد گفت؛ زیرا خدایت به او این خبر دادن را وحی کرده و دستور داده است). در مصباح از بعض عرب نقل کرده است که ((اوحیت الیه و اوحیت له)) هر دو به یک معناست. مجمع البیان نیز چنین گفته است. در المیزان می فرماید: (لام) در (الها) به معنای (الی) است؛ چون (ایحاء) با (الی) تعدیه می شود؛ یعنی زمین بازگو می کند اخبار خویش را؛ زیرا خدایت به او وحی کرده تا خبر دهد. زمین موجود با شعوری است و نسبت به کارهایی که در آن انجام می شود، خیر باشد یا شر، حس و درک دارد. ناگفته نماند که: (وحی) در اینجا نظیر همان تفهیم و دستوری است که انبیا - علیه السلام - شده است. زمین به حکم: ((و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم)) (۴۹۰) موجودی باشعور و مدرک است، اگر چه نسبت به ما از جمادات است تسبیح زمین، دلالت طبیعی آن بر پاکی خدا نیست زیرا ما آن را می فهمیم، ولی جمله (لا- تفقهون...) نشان می دهد که آن تسبیح، بر ما نامفهوم است. در روایت آمده است: ((عن النبی صلی الله علیه و آله انه لم یرتحل من منزل الا صلی فیه رکعتین و قال حتی یشهد علی بالصلوة)) (۴۹۱)). یعنی: (رسول خدا از هیچ منزل حرکت نکرد مگر آن که در آن دو رکعت نماز گذاشت و فرمود: تا (این منازل) روز قیامت، بر نماز من شهادت بدهند). از این نوع روایات در مجمع البیان، ذیل آیه فوق فراوان نقل شده است. مورد دوم: (فقهها هن سبع سموات فی یومین و اوحی فی کل سماء امرها...) (۴۹۲). لفظ (فی) دلالت دارد که (سماء) ظرف (وحی) است ولی وحی به کدام شیء شده است، آیه شریفه از آن ساکت است. المیزان می گوید وحی ملائکه یعنی: وحی کرد در هر آسمان، کار آن را به ملائکه که اهل آن آسمانند. و آن یکی از چند قول است که در مجمع البیان نقل شده است. ولی ممکن است وحی به خود آسمان شده باشد؛ یعنی: خداوند در هر آسمان کار آن را به خود آسمان وحی کرد به عبارت دیگر: ((اوحی فی کل سماء امرها الی السماء)) یعنی: وحی کرد که باید چنان باشی و چنان کن. در این صورت آیه شریفه مانند ((بان ربك اوحی لها)) می شود.

وحی در موجودات زنده

این وحی به دو قسمت تقسیم می شود؛ یکی در انسان به غیر از انبیا و دیگری در حیوانات است در انسان گاهی به معنای اشاره آمده است؛ نظیر ((فخرج علی قومه من المحراب فاوحی الیهم ان سبحوا بكرة و عیشا)) (۴۹۳)). یعنی: (پس چون برای بشارت

جریان وحی ادامه داشت و مسأله هدایت و ارشاد، سامان می پذیرفت، ولی در دیگران مثلاً یک بار به طور الهام اتفاق می افتد و بعداً معلوم می شد که درست بوده است. انبیا از اول صحت وحی را دانسته و آن را به صورت تکلیف و کار خداوند، بیان می کردند. پس وحی انبیا امری جداگانه است.

تکمیل بحث

ناگفته نماند که: نبوت از اقسام نبوغ و گسترش روحی نیست چنانچه در نوایغ و انسانها می توانستند به نبوت برسند و آن وقت عنوان (خاتم النبیین) خودبخود منتفی می گردید. بلکه بنابر آیات شریفه و روایات اسلامی، نبوت در اثر یک روح مستقل از طرف خداوند بر وجود پیامبر است و از این جهت منحصر به اشخاصی است که خداوند آن روح را در وجود ایشان قرار داده است. در این زمینه آیاتی را از قرآن کریم نقل می کنیم: ۱- (ینزل الملائکة بالروح من امره من یشاء من عباده ان انذروا انه لاله انا فاتقون) (۵۰۲). ۲- (یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده لینذر یوم التلاق) (۵۰۳). ۳- (و کذلک اوجینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان...) (۵۰۴). در هر سه آیه فوق، سخن از وجود روح مستقل است. آن هم از عالم امر (من امره - من امرنا) عالم امر چنانچه میزان فرموده است، مخصوص موجوداتی است که بلا واسطه خلق شده اند. بنابراین، نبوت، یک امر عرضی و گسترشی در فکر و روح انسانی نیست. بلکه چیزی ماورای آن. و یک حقیقت مستقل و جوهری است و لذا مخصوص اشخاصی معین است و دیگران ممکن است به هر مقامی برسند مگر نبوت. بنابر روایات کافی - که در رابطه با وجود روح در وجود امام، صحبت می کند (امامت) نیز مانند (نبوت) از جنس نبوغ و توسعه فکر و روح نیست، بلکه در اثر انتقال روح نبوت به وجود امام است. غریبها و غریزه ها که نبوت را از نبوغ دانسته و رسول خدا و پیامبران را از نوایغ عالم قلمداد کرده اند، سخت در اشتباهند. آنها معنای نبوت را ندانسته اند و خواسته اند هر چیز را از ماده تفسیر کنند؛ مثلاً کار لیل انگلیسی گرچه در کتاب (الابطال) رسول خدا - صلی الله علیه و آله - را اولین قهرمان نامیده ولی با دقت خواهیم دید که نبوت را از جنس نبوغ می داند همچنین غریبهای دیگر. نظیر همین است که برخی از دانشمندان اسلامی از غریبها خوف نموده خواسته اند برای معجزه های قرآن مجید، محمل مادی پیدا کنند؛ نظیر آنکه: عبور بنی اسرائیل از دریا در اثر جزر و مد بوده! و یا انفجار آب از صخره در صحرای سینا، آن بود که موسی در پی آب می گردید تا به دوازده رسید. نبوت و ارسال رسل، یک امر بسیار طبیعی می باشد. از روزی که بشر خلق شده است خداوند برای ارشاد وی پیامبرانی فرستاده و آفریده خویش را بدون هدایت نگذاشته است. حتی بر خلاف نظرات دانشمندان تاریخ و انسان شناس، اولین انسان انسانی کرده است. ما عقیده به نبوت حضرت آدم - علیه السلام - داریم. هدایت بشر از این طریق گوشه ای از نظام اتم خلقت است. و بهتر از آن متصور نیست. شایسته نبود که خداوند با همه سخن بگوید. از سوی دیگر، ارسال ملک جن برای بشر، سازنده و صحیح نبود چون اگر به صورت بشر می آمدند پس همان بشر می شدند. و اگر در حقیقت خود بودند، ارتباط بشر به طور عادی با آنها میسر نبود. پس راه صحیح آن بود که خداوند عده ای از اشخاص لایق را مأموریت دهد. و آنها را پیامبر و عهده دار هدایت بندگان فرماید: (و لم سبحانه خلقه من نبی مرسل او کتاب منزل او حجة لازمة او محجة قائمة) (۵۰۵).

وحی های سه گانه

در سوره مبارکه شوری می خوانیم که: خداوند بخواهد با بشری سخن بگوید و به پیامبری وحی کند، از سه راه با او سخن می گوید و وحی می کند؛ اول: انداختن مطلب به قلب او. دوم: آفریدن صدا و شنیدن پیغمبر. سوم: فرستادن ملک و آمدن او نزد پیامبر پیام خدا. اینک آیه شریفه: (و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا و حیا او من وراء حجاب او یرسل فیوحی باذنه ما یشاء انه علی

حکیم) (۵۰۶)(۵۰۷). یعنی: (برای هیچ بشری نرسد که خدا با او سخن گوید، مگر از روی وحی یا از پس پرده و یا رسولی (ملکی) بفرستد که او با اذن خدا، خواست خدا را ابلاغ کند. خداوند والا مقام و کردارش حکیمانه است). پس وحی به پیامبران با یکی از سه راه امکان پذیر است؛ اول: از راه وحی و انداختن به قلب پیامبر. (وحی) به معنای القا و تفهیم خفی است؛ مثلاً وقتی که جریان پیش می‌آمد و احتیاج به وحی و حکم آن جریان می‌شد، رسول خدا - صلی الله علیه و آله - متوجه می‌شد خداوند را به قلب مبارک او القا می‌کرد در این وحی، واسطه‌ای ما بین خدا و رسول نیست و خدا بدون واسطه مطالب را به رسولش القا می‌کند. لذا این وحی برای پیامبرانی از دوتای دیگر سنگین تر بود. رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در اینگونه وحی، عرق می‌کرد، سرخ می‌شد، و به حالتی نظیر بیهوشی می‌افتاد. در روایتی آمده است: (((عن علی علیه السلام قال: ... و لقد نزلت (سورة المائدة) علیه هو علی بغلته الشهباء و ثقل علیه الوحی حتی و قفت تدلی بطنها حتی رأیت سرنها تکاد تمس الارض و اغمی علی رسول الله صلی الله علیه و آله حتی یده ذوابة شیبه بن وهب الجمحی . ثم رفع عن رسول الله صلی الله علیه و آله - فقره علينا سورد المائدة فعمل رسول الله صلی الله علیه و آله و علمنا)) (۵۰۸). یعنی امیر المؤمنین - صلوات الله علیه آله - می‌فرماید: ... هنگام نزول سوره مائده، رسول خدا صلی الله علیه - می‌فرماید: نزول سوره مائده، رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بر قاطر شهباء سوار بود، نزول وحی بر آن حضرت سنگین تر شد، به طوری که قاطر شهباء سوار بود، نزول وحی بر آن حضرت سنگین تر شد، به طوری که قاطر ایستاد و شکمش به طرف زمین آمد، به قدری که نزدیک بود نافش به زمین برسد. بی حالی آن حضرت را گرفت تا حدی که دست خویش را بر موی پیشانی شیبه بن وهب جمعی گذاشت. و چون بی حالی از او رفت، سوره مائده را برای ما خواند. او به آن عمل کرد، ما نیز عمل کردیم). (((عن زرارة قال، قالت لابی عبدالله علیه السلام جعلت فداک الغشیة التي كانت تصیب رسول الله علیه و آله اذا انزل علیه و آله اذا علیه الوحی ؟ فقال : ذالک اذا لم یکن بینه و بین الله احدا، ذاک اذا تجلی له . قال ثم قال : تلك النبوة یا زرارة و اقبل یتخشع) (۵۰۹)). یعنی: (زرارة بن اعین به امام صادق علیه السلام - گفت: فدایت شوم! آن حالت بیهوشی چه بود که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - را عارض می‌شد؟ فرمود: آن هنگامی بود که ما بین او و خدا واسطه‌ای نبود. و خداوند بر آن حضرت تجلی می‌کرد. بعد فرمود: ای زراه! آن نبوت است. آنگاه حضرت ب حالت تواضع در آمد). دوم: (((او من وراء حجاب)) و آن این است که خداوند صدا را بیافریند و پیامبر آن را بشنود. چنانکه حضرت موسی صدا را از درخت شنید و آن را خدا آفریده بود؛ مثلاً در سوره مبارکه قصص چنین آمده اسم: (((فلما قصی موسی الاجل و سار باهله انس من جانب الطور نارا قال لاهله امکثوا انی انست نارا لعلی اتیکم منها بخبر او جذوة من النار لعلکم تصطلون فلما اتاها نودی من شاطیء الواد الايمن فی البقعة المباركة من الشجرة ان ا موسی انی انا الله رب العالمین و ان الت عصاک فلما راها تهترت کانها جان ولی مدبرا و لم یعقب یا موسی اقبل و لا تخف من الامنین . اسلک یدک فی جیبک تخرج بیضاء من غیر سوء ماضم الیک جناحک من الرهب فذانک برهانان من ریک الی فرعون و مملائه انهم ککانوا قوما فاسقین) (۵۱۰)). در این آیات شریفه می‌خوانیم هنگامی که حضرت موسی مدت شبانی را نزد حضرت شعیب - علیه السلام - تمام کرد، با خانواده اش به طرف زادگاهش مصر حرکت کرد در بین راه از دور آتشی دید، به خانواده اش فرمود: من آتشی دیدم، شما اینجا باشید تا بروم از آن خبری و یا مقداری آتش بیاورم تا آن را روشن کرده و گرم بشوید. چون نزد آتش آمد، از سمت راست وادی، در آن محل مبارک این ندا از درخت برخاست که: موسی! (منم الله رب العالمین) ای موسی! عصایت را به زمین بینداز. موسی وحشت زده رو به فرار گذاشت اما آن ندا تکرار شد که حرکت می‌کرد. موسی وحشت زده رو به فرار گذاشت اما آن ندا تکرار شد که: یا موسی! برگرد و نترس، تو ایمن هستی، دستت را در گریبان خویش ببر، هنگام بیرون آوردن، خواهی دید که سفید است بی آنکه صدمه‌ای دیده باشد. عصا و ید بیضا، دو مهجزه‌ای برای فرعون و قوم او که باید آنها را هدایت کنی که آنها قومی فاسق می‌باشد. این یک نمونه از اقسام وحی و (من وراء حجاب) است. و از این نمونه در قرآن در رابطه با حضرت موسی و زکریا -

علیهما السلام - در سوره نساء، آیه ۳۹ - ۴۱ و سوره مریم، آیه ۱۰۷ آمده است. و درباره حضرت آدم و حوا آمده: (و نا داهما ربهما...) (۵۱۱) و درباره حضرت ابراهیم - علیه السلام - می فرماید: ((و نادیناه ان یا ابراهیم قد صدقت الرویا) (۵۱۲)). ظاهرا خواب دیدن انبیاء نیز از این قسم است چون صدایی را که خدا خلق کرده در خواب می شنوند. سوم: ((اویرسل رسولا فیوحی باذنه ما یشاء)) و آن همان جبرئیل است که به صورت انسان در می آید و به حضور پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله - و پیامبران دیگر می رسد و آنچه خدا خواسته بود به ایشان ابلاغ می کرد. در میزان از علل الشرایع از حضرت صادق - علیه السلام - نقل شده است که: جبرئیل چون نزد رسول خدا - صلی الله علیه و آله می آمد، مانند یک غلام، پیش آن حضرت می نشست و نزد آن حضرت نمی آمد مگر تعد از آنکه اذن بگیرد. و در روایات آمده است که جبرئیل در صورت دحیه بن خلیفه کلبی (یکی از اصحاب حضرت) به محضر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - می آمد و حضرت به اصحابش فرموده بود که چون دحیه را در نزد من دیدید، کسی پیش من نیاید: ((اذا راء یتیم دحیه عندی فلا یدخلن احد) (۵۱۳)). دحیه کلبی از بزرگان صحابه است و او همان است که نامه رسول خدا - صلی الله علیه و آله - را برای هر قل پادشاه روم برد.

زنده بودن حضرت عیسی (علیه السلام)

قرآن مجید چرا این قدر اصرار دارد که عیسی - علیه السلام - به دست یهود کشته نشده و به دار آویخته نشده است؟ و این چه جریانی است. که شکل صلیب دنیای مسیحیت را پر کرده است و قرآن آن را از بیخ انکار می کند؟ قرآن مجید می فرماید: ((و قولهم انا قتلنا عیسی ابن مریم رسول الله و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم وان الذین اختلفوا فیه منه ما لهم به من علم الا اتباع الظن و ما قتلوه بقینا بل رفعه الله الیه و کان الله عزیزا حکیما)) (۵۱۴). یعنی: (یهود را مجازات کردیم به علت آنکه) گفتند: عیسی بن مریم را (که رسول خداست) ما کشتیم و حال آنکه او را نکشتند و به دار نزدند، بلکه کاربر آنها مشتبه شد، آنانکه در قتل و صلب او اختلاف کرده اند و در شک تردید می باشند، به آن علمی ندارند، فقط از گمان پیروی می کنند. او را از روی یقین نکشتند (گمان کردند) بلکه خدا او را بالا برد و خدا توانا و کردارش حکیمانه است). علت این همه انکار آن است که درباره صلیب، خرافه ای در بین نصارا به وقوع پیوسته صلب حضرت عیسی (نعوذ بالله - در جای (لا اله الا الله) در اسلام قرار گرفته است و اگر کسی به صلیب عقیده نداشته باشد، اهل جهنم است. چنانکه در اسلام (لا اله الا الله) نباشد اهل بهشت نخواهد بود. و گفته اند: خداوند با کشته شدن حضرت عیسی گناهان بشر را علاج نمود و آنها را مغفرت قرار داد! ما فقط جریان را نقل می کنیم و با رد آن کاری نداریم. انکار قرآن در این رابطه کافی است. در تفسیر میزان و المنار چنین آمده است: نصارا مصلوب شدن حضرت عیسی را اساس دین و دعوت خود قرار داده اند به عقیده آنها هر کس که به صلیب ایمان نیاورد، در آخرت اهل آتش است! و هر کس که ایمان آورد، نجات یافته و با حضرت مسیح محشور خواهد گردید. و می گویند: چون آدم با خوردن شجره منهیه گناهکار شد، لا جرم او و فرزندانش مستحق عذاب شدند، پس اولاد او نیز گناه کردند و مستحق عذاب شدند. چنانکه به وسیله پدرشان نیز سزاوار عذاب شده بودند. از طرف دیگر، خدا هم عادل است و هم مهربان. از این جهت اشکال بزرگی پیش آمده؛ زیرا آمرزیدن آدم و فرزندان او منافی عدالت و عذاب آنها مخالف رحمت خدا بود. خلاصه، رحمت مقتضی مغفرت و عدالت مقتضی عذاب بود. این مشکل همچنان لا ینحل مانده بود تا خداوند به برکت عیسای مسیح آن را حل فرمود: بدین طریق که خدا پسر خود را که عین حال خود خدا بود، به شکم زنی از فرزندان آدم وارد نمود و از وی به صورت انسانی کامل متولد شد. از گناهان معصوم بود و مدتی با مردم زندگی کرد و از خوردنیها و آشامیدنیها بهره مند گردید. او انسان کامل بود؛ زیرا از انسان کامل متولد گردید و در عین حال او خدا بود، زیرا پسر خدا خود خداست! سپس خدا دشمنان را بر مسلط کرد تاوی را با فجیعترین قتلی که دار آویختن باشد بکشتند، با آنکه شخص مصلوب در کتاب الهی مورد لعن است. دین طریق عیسی

متحمل لعن و صلب شد تا کفاره گناهان تمام بشر گردید (۵۱۵). پولس قهرمان خراقه تثلیث، در رساله غلاطیان، باب سوم، بند سیزده می گوید: مسیح ما را از لعنت شریعت فدا کرد؛ چون در راه ما لعنت شد چنانکه مکتوب است: ملعون است هر کس که بردار آویخته شود. یوحنا در رساله اول خود، باب دوم، بند اول می گوید: ای فرزندان من! این را به شما می نویسم تا گناه نکنید و اگر کسی گناه کند، شفیع داریم نزد پدر؛ یعنی عیسی مسیح عادل و اوست کفاره به جهت گناهان ما. و نه گناهان ما فقط بلکه به جهت تمام جهان نیز!! این است که شکل صلیب، زینت بخش تمام کلیساها و خانه های نصارا است. و در گردن کشیها با زنجیر طلا خود نمایی می کند و این است که قرآن مجید، جریان قتل و صلب را دروغ و بی پایه می داند، نه عیسی به دست یهود کشته شده است و نه خرافه غفران گناهان، صحت دارد.

حقیقت واقعه

تفصیل این مطلب را در جلد دوم تفسیر احسن الحدیث، صفحه ۴۸۹ - ۴۹۴ نقل کرده ام. خلاصه قضیه از این قرار است که: در فلسطین روستایی است به نام (ناصره) که عیسی - علیه السلام - در آن زندگی می کرد و در آنجا به نبوت رسید شهر اورشلیم محل سکونت علمای یهود بود که خورا نگهبان تورات دانسته و احکام آن را به دلخواه خود تفسیر کرده و مشغول چپاول مردم بودند چنانکه خداوند می فرماید: ((ان كثيرا من الایجاب و الرهبان لیاء کلون اموال الناس بالباطل و یصدون عن سبیل الله)) (۵۱۶) علمای یهود نزد عیسی - علیه السلام - آمده و بر او اشکالاتی می گیرند و جوابهای می شنوند آنگاه به نزد علمای دیگر رفته و اعلام خطر می کنند. آنها کمر همت می بندد که با نبوت حضرت عیسی - علیه السلام - مبارزه کنند. میان مردم او را دروغگو و - نعوذ بالله - زنازاده شهرت دهند. شهرت حضرت عیسی همه جا را فرا می گیرد شهر اورشلیم نیز از ذکر نام او پر می شود بی آنکه او را دیده باشند. عیسی در (عید فصح) با شاگردان خود وارد اورشلیم می شود و برای مردم احیانا سخنانی می گوید و مورد احترام واقع می شود. کاهنان یهود، از ورود او با خبر شده تصمیم می گیرند که او را گرفتار نمایند. حضرت عیسی از تصمیم آنها آگاه شده در یکی از باغهای شهر پنهان می شود. مدت یک یا دو روز در آن باغ، موسوم ب (جتسیمانی) می ماند. کاهنان یهود، جارچپانی فرستاده و همه جا اعلام می کنند که: (هر کس جای عیسی را نشان دهد، سی پاره زر جایزه خواهد گرفت!). یکی از شاگردا عیسی به نام (یهود اسخریوطی) به آرزوی جایزه، جای عیسی را محرمانه به بزرگ کاهنان خبر می دهد. عالمان یهود از (بیلطس) حاکم رومی می خواهند که عیسی را دستگیر کند او قبول می کند که عده ای سرباز فرستاد و عیسی را دستگیر نمایند از سوی دیگر عیسی به شاگردان خود می گوید که شمشیرهای خود را آماده نمایند از سوی دیگر عیسی به شاگردان خود می گوید که شمشیرهای خود را آماده کنند شب بیدار بمانند تا بلکه خطر از آنان دفع شود. لکن شاگردان سستی کرده به خواب می روند. عیسی - علیه السلام - از آنها دلتنگ شده و در گوشه ای دور از آنها به راز و نیاز می پردازد، بسیار طبیعی بود که عیسی از تاریکی شب استفاده کرده و از باغ خارج شود و همین طور هم شد. یهودا با سربازان به باغ وارد می شود که عیسی را به آنها نشان دهد. او در میان شاگردان آمد که وحشت زده این سو و آن سو می گریختند. از قضا یهودا خود به عیسی شبیه بود. در آن هنگام جوانی از یهود که عیسی را دیده بود، نظرش به یهودا افتاد تصور کرد که او حضرت عیسی است، گریبان او را گرفته و فریاد کشید که عیسی را گرفته است سربازان و اوباش رسیده و او را زیر مشت و لگد گرفته و از اختیار می اندازند. او هر قدر فریاد می کند که من عیسی نیستم گوش نمی دهند؛ چون عیسی را ندیده بودند تا بدانند که او عیسی نیست. بدین طریق در مرحله بعدی یهودا به جای عیسی بدار زده می شود. مشروح این جریان را در (انجیل برنابا) ترجمه فهیم کرمانی، فصل ۲۱۲ به بعد مطالعه کنید. مسیحی ها این انجیل را قبول ندارند؛ زیرا جریان صلیب را انکار کرده و حقیقت را گفته است و اگر انجیل صحیحی خواسته باشیم همین انجیل است. و خلاصه این مطلب را در تفسیر احسن الحدیث، جلد دوم، صفحه ۴۸۹ به بعد از کتاب قهرمان صلیب،

تألیف میر ابوالفتح دعوتی، نقل کرده ام. بنابراین، جریان ((و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم)) کاملاً روشن می شود یعنی: اولاً: عیسی به دست یهود کشته نشده و بدار آویخته نگردیده است. و ثانیاً: مسأله فدا و کفاره گناهان بودن، افسانه ای بیش نیست.

خداوند، خالق هستی

((یستله من فی السموات و الارض کل یوم هو فی شاءن)) (۵۱۷)). یعنی: (هر کس که در آسمانها و زمین است، حوائج خود را از خدا می خواهد، خداوند هر روز در یک نوع کاری است). این آیه شریفه، شامل دو مطلب است؛ اول: ((یستله من فی السموات و الارض)) ما انسانها هیچ یک از علل و عوامل (عدمی) را (بود)ها را جابجا می کنیم و چیزهایی را که در عالم هست در اثر بجا در اختیار گرفته و از آنها استفاده می کنیم. و به اصطلاح فلسفه (معطی التحریک) هستیم نه (معطی الوجود). ما تخمی را که قبلاً بود در خاکی که قبلاً وجود داشت می کاریم و آن تخم نیز از گازهای موجود هوا و از املاح موجود زمین و از آب موجود، دانه ها و سنبهها به ما می دهد و هکذا. و همه اینها تصرف در (بودها) است و آنکه (نبودها) را (بود) کرده و معطی الوجود است، فقط خداوند است. پس همه سر سفره خداوند نشسته و از خوان بیدریغ او می خورند. خواه خدا را بشناسند و یا نشناسند و یا نشناسند و خواه با او دوست باشند یا دشمن. و خواه خود را از علل و عوامل جهان بشمارند یا نه. دوم: ((کل یوم هو فی شاءن)) یعنی خداوند را می چرخاند و می گرداند و هر روز در ایجاد دمام حرکت و پیشبرد خلقت است. و هر روز و هر لحظه به جهان، خلقت جدیدی می دهد. ما مثلاً نور لامپ را ثابت می دانیم، اما در واقع، کارخانه برق هر آن به لامپ نور تازه ای می دهد. و اگر کارخانه بایستد، دیگر نوری وجود ندارد. همچنین خداوند لحظه به لحظه به جهان، خلقت تازه می دهد. و هر روز در کاری است، غیر از کار روز گذشته. ملاصدرا - رحمه الله - از آیه شریفه به - حرکت جوهری عالم استشهاد کرده است. هر چه درباره مفاد این آیه راجع به دست اندرکارن بودن خداوند در کار جهان سخن بگوئیم، باز حق مطلب ادا نشده است. و این آیه از مصادیق ((یدرک و لا یوصف)) (می باشد، که همه چیز جهان دست خداست. و آنی از کار جهان غفلت ندارد. و ((حی و قیوم و لا تاخذ سنه و لا نوم)) است و الحمد لله و هو خیر ختام. ارومیه سید علی اکبر قرشی ۲ / ۱۱ / ۷۲

پی نوشتها

پی نوشتها ۱

۱- المحجۀ البيضاء، ج ۲ ص ۲۱۰. ۲- سوره قیامت، آیه ۱۶ - ۱۸ - ۳- سوره بقره، آیه ۱۸۵ - ۴- قرآن در اسلام / طباطبائی، ص ۱۲۸. ۵- تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۲۵۰ - ۶- کافی، ج ۲، ص ۶۲۷ (کتاب فضل القرآن، باب النوادر). ۷- سوره بقره، آیه ۲۸۱ - ۸- سوره نساء، آیه ۱۷۶ - ۹- سوره توبه، آیه ۱۲۸ - ۱۰- سوره بقره، آیه ۲۳ - ۱۱- سوره هود آیه ۱۳ - ۱۲- سوره محمد (ص)، آیه ۲۰. ۱۳- قرآن در اسلام، ص ۱۱۲. ۱۴- طول، جمع طولی، مؤنث طول است. ۱۵- مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۶. ۱۶- بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۹۲ - ۱۷- تاریخ قرآن ص ۴۷. ۱۸- وافی، ج ۵، ص ۲۷۴ (آخر کتاب صلوة). ۱۹- قرآن در اسلام، ص ۱۱۴. ۲۰- مستدرک، ج ۲، ص ۲۲۹ (کتاب التفسیر). ۲۱- البیان، ص ۲۶۹ - ۲۷۳ - ۲۲- البیان، ص ۲۶۹ (به نقل از الاتقان). ۲۳- در این باره، رک: البیان، تألیف آیت الله خوئی، ص ۲۵۸ - ۲۷۸. ۲۴- سوره بقره، آیه ۱۸۵ - ۲۵- سوره قدر، آیه ۱. ۲۶- سوره دخان، آیه ۳ - ۲۷- سوره فرقان، آیه ۳۲. ۲۸- سوره اسراء، آیه ۱۰۶. ۲۹- تفسیر صافی به نقل از کافی، مقدمه نهم. در این حدیث ۲۰ سال است نه ۲۳ سال. ۳۰- سوره شعراء، آیه ۱۹۳. ۳۱- تاریخ قرآن، ص ۳۱. ۳۲- سوره قیامت، آیه ۱۶ - ۱۹. ۳۳- سوره فرقان، آیه

۳۲ ۳۴- معجم رجال حدیث . ۳۵- رجال شیخ ، ص ۲۰۶ ۳۶- فهرست ابن ندیم ، ص ۴۴ . ۳۷- البیان ، ص ۱۴۲ . ۳۸- البیان ، ص ۱۸۳ . ۳۹- کافی باب النوادر، کتاب فضل القرآن . ۴۰- تحریر الوسیله ، ج ۱، ص ۱۴۶ . ۴۱- سوره بقره ، آیه ۲۵۵ . ۴۲- سوره ابراهیم ، آیه ۱ . ۴۳- سوره اسراء ، آیه ۹ . ۴۴- نهج البلاغه صبحی صالح ، خطبه اول ، ص ۴۲ . ۴۵- سوره حجر ، آیه ۲۸ - ۲۹ . ۴۶- سوره ص ، آیه ۷۱ . ۴۷- سوره نساء ، آیه ۱ . ۴۸- سوره سجده ، آیه ۷ - ۹ (آیه (ثم جعل نسله ...)) جمله معترضه است . و (ثم سواه ...)) مربوط به آیه : (و بدء خلق الانسان ...) می باشد. ۴۹- بحار الانوار ، ج ۳۳ ، ص ۱۲۹ . ۵۰- محاسن برقی ، ج ۲ ، ص ۵۲۸ . ۵۱- سوره نساء ، آیه ۱ . ۵۲- سوره حجرات ، آیه ۱۳ . ۵۳- احتجاج طبرسی ، ج ۲ ، ص ۳۱۴ . ۵۴- سوره الرحمن ، آیه ۳ - ۴ . ۵۵- سوره اعراف ، آیه ۱۱ . ۵۶- کافی ، ج ۲ ، ص ۶۲۸ (کتاب القرآن ، باب النوادر). ۵۷- تفسیر برهان ، ج ۱ ، ص ۲۹ (مقدمه) . ۵۸- الغدير ، ج ۳ ، ص ۲۲۲ به بعد . ۵۹- سوره علق ، آیه ۹ . ۶۰- سوره مائده ، آیه ۶ . ۶۱- سوره نساء ، آیه ۴۳ . ۶۲- سوره مائده ، آیه ۳۸ . ۶۳- منهاج ، ص ۱۶ . ۶۴- انتصار ، ص ۱۱ . ۶۵- الفقه علی المذاهب الخمسه ، ص ۲۶ . ۶۶- وسائل الشیعه ، ابواب وضو ، باب ۱۵ . ۶۷- سوره احزاب ، آیه ۳۳ . ۶۸- سوره شوری ، آیه ۲۳ . ۶۹- الصواعق ، ص ۱۶۸ (الفصل الاول فی الايات الواردة فیهم) . ۷۰- سوره بقره ، آیه ۲۰۷ . ۷۱- سوره بقره ، آیه ۲۰۷ . ۷۲- الغدير ج ۲ ، ص ۴۷ - ۴۹ . ۷۳- سوره بینه ، آیه ۷ . ۷۴- مناقب خوارزمی ، ص ۶۲ (فصل فی انه افضل الاصحاب) . ۷۵- الصواعق ، ۱۵۹ (الفصل الاول فی الايات النازلة فیهم) . ۷۶- الغدير ، ج ۲ ، ص ۵۷ . ۷۷- مقداری جورا که با روغن بیزند، آن را (عصیده) گویند . ۷۸- الغدير ، ج ۱۰۷ - ۱۱۱ . ۷۹- سوره سجده ، آیه ۱۲ . ۸۰- الغدير ، ج ۲ ، ص ۴۶ و ۴۷ . ۸۱- سوره آل عمران ، آیه ۶۱ . ۸۲- سوره مائده ، آیه ۶۷ . ۸۳- تفسیر فخر رازی ، ج ۳ ، ص ۶۳۶ . ۸۴- الغدير ، ج ۱ ، ص ۲۱۹ . ۸۵- الغدير ، ج ۱ ، ص ۲۱۴ - ۲۲۹ . ۸۶- سوره مائده ، آیه ۳ . ۸۷- الغدير ، ج ۱ ، ص ۲۳۰ - ۲۳۸ . ۸۸- سوره معارج ، آیه ۱ - ۳ . ۸۹- سوره مائده ، آیه ۵۵ . ۹۰- سوره طه ، آیه ۲۵ - ۳۲ . ۹۱- سوره قصص ، آیه ۳۵ . ۹۲- سوره زمر ، آیه ۴۲ . ۹۳- بحار الانوار ، ج ۵۸ ، ص ۴۳ . ۹۴- سوره كهف ، آیه ۱۸ . ۹۵- سوره سجده : آیه ۱۰ و ۱۱ . ۹۶- سوره سجده : آیه ۱۰ و ۱۱ . ۹۷- بحار الانوار ، ج ۵۸ ، ص ۱ - ۱۵۱ . ۹۸- بحار ، ج ۵۸ ، ص ۳۱ به نقل از مجالس صدوق . و ج ۵۸ ، ص ۴۰ به نقل از: بصائر الدرجات . ۹۹- بحار ، ج ۵۸ ، ص ۳۱ به نقل از مجالس صدوق . و ج ۵۸ ، ص ۴۰ به نقل از: بصائر الدرجات . ۱۰۰- روضه کافی ، حدیث ۲۵۹ . و در بحار؛ ج ۵۸ ، ص ۳۱ از: علل الشرایع و خصال صدوق نقل کرده است . ۱۰۱- سوره اسری ، آیه ۱ . ۱۰۲- سوره نجم ، آیه ۱۸ . ۱۰۳- سوره نجم ، آیه ۱ - ۱۲ . ۱۰۴- سوره نجم ، آیه ۱۳ - ۱۸ . ۱۰۵- تفسیر احسن الحدیث ، ج ۱۰ ، ص ۳۹۸ - ۴۰۲ . ۱۰۶- بحار الانوار ، ج ۱۸ ، ص ۲۸۹ . ۱۰۷- سوره اعراف ، آیه ۱۸۰ . ۱۰۸- سوره اسراء ، آیه ۱۱۰ . ۱۰۹- سوره طه ، آیه ۸ . ۱۱۰- سوره حشر ، آیه ۲۴ . ۱۱۱- تفسیر المیزان ، ج ۸ ، ص ۳۷۳ . ۱۱۲- بحار الانوار ، ج ۹۱ ، ص ۳۸۲ - ۳۹۷ . ۱۱۳- سوره انبیاء ، آیه ۱۰۴ . ۱۱۴- سوره انبیاء ، آیه ۳۰ . ۱۱۵- سوره روم ، آیه ۲۷ . ۱۱۶- سوره طه ، آیه ۵۵ . ۱۱۷- سوره نوح ، آیه ۱۸ . ۱۱۸- سوره اسراء ، آیه ۵۱ . ۱۱۹- سوره واقعه ، آیه ۵۹ - ۶۲ . ۱۲۰- سوره ق ، آیه ۹ - ۱۱ . ۱۲۱- سوره مؤ منون ، آیه ۱۱۵ . ۱۲۲- سوره ص ، آیه ۲۷ . ۱۲۳- سوره دخان ، آیه ۳۸ - ۴۰ . ۱۲۴- سوره حجر ، آیه ۸۵ . ۱۲۵- سوره آل عمران ، آیه ۱۹۱ . ۱۲۶- سوره هود ، آیه ۷ . ۱۲۷- سوره ص ، آیه ۲۷ . ۱۲۸- سوره جاثیه ، آیه ۲۰ - ۲۱ . ۱۲۹- سوره طه ، آیه ۱۵ . ۱۳۰- سوره سجده ، آیه ۱۷ - ۱۹ . ۱۳۱- نهج البلاغه فیض ، خطبه ۱۹۴ ، ص ۶۵۳ . ۱۳۲- زندگی جاوید یا حیات اخروی ، ص ۴۱۴ - ۴۲۰ . ۱۳۳- سوره مؤ منون ، آیه ۱۱۵ . ۱۳۴- سوره تحریم ، آیه ۱ . ۱۳۵- سوره تحریم ، آیه ۲ . ۱۳۶- سوره تحریم ، آیه ۴ . ۱۳۷- سوره تحریم ، آیه ۴ . ۱۳۸- سنن ترمذی ، ج ۵ ، ص ۴۲۰ (تفسیر سوره تحریم) . ۱۳۹- سوره بقره ، آیه ۱۲۴ . ۱۴۰- بحار ، ج ۹۷ ، ص ۳۷۶ (از زیارت علی علیه السلام) . ۱۴۱- اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۲۳۰ . ۱۴۲- کافی ، ج ۱ ، ص ۲۱۹ (باب عرض الاعمال علی النبی و الائمه) . ۱۴۳- نهج البلاغه ابن ابی الحدید ، خطبه ۵۸ . ۱۴۴- کافی ، ج ۱ ، ص ۲۷۲ (باب الارواح فی الائمه) . ۱۴۵- سوره رعد ، آیه ۳۹ . ۱۴۶- کافی ج ۱ ، ص ۱۸۳ . ۱۴۷- سوره مائده ، آیه ۶۳ . ۱۴۸- سوره رعد ، آیه ۱۱ . و سوره انفال ، آیه ۵۳ . ۱۴۹- البیان ، ص ۵۴۸ (تلیقه ۹) . ۱۵۰- کافی ، ج ۱ ، ص ۱۴۶ . ۱۵۱-

کافی، ج ۱، ص ۱۴۷ (برخی از نسخه ها به جای (من یشاء)، (ما یشاء) آمده و آن اقرب است). ۱۵۲- کافی، ج ۱، ص ۱۴۷ (باب البداء). ۱۵۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۷ (ذیل: یشاء الله ما یشاء و یثبت). ۱۵۴- تفسیر علی بن ابراهیم (ذیل آیه: یشاء الله ما یشاء...) بحار، ج ۴، ص ۹۹. ۱۵۵- سوره حم، آیه ۴. ۱۵۶- تفسیر علی بن ابراهیم، سوره حم دخان، بحار، ج ۴، ص ۱۰۱. البیان، ص ۴۰۹ - ۴۱۱. ۱۵۷- بحار، ج ۲، ص ۹۷ (از قرب الاسناد). ۱۵۸- سوره نحل، آیه ۱۱۲. ۱۵۹- سوره نحل، آیه ۱۱۲. ۱۶۰- سوره یونس، آیه ۹۸. ۱۶۱- سوره رعد، آیه ۱۱. ۱۶۲- سوره انفال، آیه ۵۳. ۱۶۳- کافی، ج ۲، ص ۹۶. ۱۶۴- کافی، ج ۴، ص ۲. ۱۶۵- سوره رحمن، آیه ۱۹ و ۲۰. ۱۶۶- سوره فرقان، آیه ۵۳. ۱۶۷- سوره نمل، آیه ۶۱. ۱۶۸- تصحیح الاعتقاد، ص ۳۸، ۳۹ (فصل فی النفوس و الارواح). ۱۶۹- سوره روم، آیه ۵۵ - ۵۶. ۱۷۰- سوره طه، آیه ۱۰۲ و ۱۰۳. ۱۷۱- کافی، ج ۳، کتاب جناز، ص ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷. ۱۷۲- فقیه، ج ۱، ص ۱۷۸ (باب احکام الاموات) ۱۷۳- سوره یس، آیه ۲۶. ۱۷۴- سوره نحل، آیه ۳۲. ۱۷۵- سوره آل عمران، آیه ۱۶۹. ۱۷۶- سوره بقره، آیه ۱۵۴. ۱۷۷- سوره انعام، آیه ۹۳ و ۹۴. ۱۷۸- سوره مؤمنون، آیه ۹۹ و ۱۰۰. ۱۷۹- سوره غافر، آیه ۴۵ - ۴۴. ۱۸۰- وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۷۴۷ (حدیث ۱۰). ۱۸۱- فروع کافی، ج ۳، ص ۳۱۲. ۱۸۲- تفسیر عیاشی (سوره حمد) طبرسی نیز آن را در مجمع، ج ۱، ص ۱۹ نقل کرده است. ۱۸۳- کافی، ج ۳، ص ۳۱۳. ۱۸۴- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۶. ۱۸۵- البیان، ص ۴۶۷. ۱۸۶- همان مدرک، ص ۴۶۸. ۱۸۷- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۶. ۱۸۸- البیان، ص ۴۶۸. ۱۸۹- سوره مریم، آیه ۱۶ - ۲۱. ۱۹۰- سوره هود، آیه ۷۷ - ۸۱. ۱۹۱- سوره هود، آیه ۷۷ - ۸۱. ۱۹۲- ر. ک: بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۳۲۶. و ج ۵۹، ص ۲۰۹. ۱۹۳- الاصابه، ماده دحیه. ۱۹۴- سوره هود، آیه ۱۴. ۱۹۵- سوره بقره، آیه ۲۳ و ۲۴. ۱۹۶- سوره هود، آیه ۱۳ - ۱۴. ۱۹۷- سوره اسراء، آیه ۸۸. ۱۹۸- سوره طور، آیه ۳۴. ۱۹۹- سوره انبیاء، آیه ۲۲. ۲۰۰- سوره حج، آیه ۷۳.

پی نوشتها ۲

۲۰۱- سوره هود، آیه ۴۴. ۲۰۲- سوره یوسف، آیه ۸۰. ۲۰۳- سوره اسراء، آیه ۸۸. ۲۰۴- سوره نساء، آیه ۸۲. ۲۰۵- سوره نساء، آیه ۶۹. ۲۰۶- سوره مریم، آیه ۵۸. ۲۰۷- سوره اعراف، آیه ۸ - ۹. ۲۰۸- سوره مؤمنون، آیه ۱۰۱ - ۱۰۲. ۲۰۹- سوره قارعه، آیه ۶ - ۹. ۲۱۰- معانی الاخبار، ص ۳۲. ۲۱۱- روضه کافی، ص ۷۵. ۲۱۲- سوره زلزال، آیه ۷ - ۸. ۲۱۳- سوره نباء، آیه ۲۴. ۲۱۴- سوره نباء، آیه ۳۶. ۲۱۵- سوره انبیاء، آیه ۴۷. ۲۱۶- بحار الانوار، ج ۵، ص ۳۳۲. ۲۱۷- سوره رحمن، آیه ۳۱. ۲۱۸- سوره حجر، آیه ۲۷. ۲۱۹- سوره الرحمن، آیه ۱۴ - ۱۵. ۲۲۰- سوره ذاریات، آیه ۵۶. ۲۲۱- سوره انعام، آیه ۱۳۰. ۲۲۲- سوره اعراف، آیه ۱۷۹. ۲۲۳- سوره هود، آیه ۱۱۹. ۲۲۴- سوره سجده، آیه ۱۳. ۲۲۵- سوره جن، آیه ۱۳ - ۱۵. ۲۲۶- سوره فصلت، آیه ۲۵. ۲۲۷- سوره احقاف، آیه ۱۸. ۲۲۸- سوره اعراف، آیه ۳۸. ۲۲۹- سوره اعراف، آیه ۲۷. ۲۳۰- سوره جن، آیه ۱ - ۲. ۲۳۱- سوره احقاف، آیه ۲۹ - ۳۱. ۲۳۲- کافی، ج ۲، ص ۳۹۴ (طبع آخوندی). ۲۳۳- سوره الرحمن، آیه ۵۶ و ۷۴. ۲۳۴- سوره کهف، آیه ۵۰. ۲۳۵- سوره سباء، آیه ۱۲ - ۱۳. ۲۳۶- سوره انبیاء، آیه ۸۲. ۲۳۷- سوره ص، آیه ۳۶ - ۳۸. ۲۳۸- سوره نمل، آیه ۱۷ و ۳۹. ۲۳۹- سوره جن، آیه ۶. ۲۴۰- سوره جن، آیه ۸ - ۱۰. ۲۴۱- سوره صافات، آیه ۸ - ۹. ۲۴۲- سوره شعراء، آیه ۲۱۰ - ۲۱۱. ۲۴۳- سوره فرقان، آیه ۱۱ - ۱۲. ۲۴۴- سوره ق، آیه ۳۰. ۲۴۵- سوره معارج، آیه ۱۵ - ۱۸. ۲۴۶- سوره ملک، آیه ۶ - ۸. ۲۴۷- سوره فصلت، آیه ۲۱. ۲۴۸- مجمع البیان، ج ۱ (تفسیر سوره بقره). ۲۴۹- سوره بقره، آیه ۵۸. ۲۵۰- سوره اعراف، آیه ۱۶۱. ۲۵۱- سوره اسراء، آیه ۶۰. ۲۵۲- درالسلام، ج ۱، ص ۴۵. ۲۵۳- مروج الذهب. ۲۵۴- سوره فتح، آیه ۲۷. ۲۵۵- سوره انفال، آیه ۴۳. ۲۵۶- سوره صافات، آیه ۱۰۰ - ۱۰۹. ۲۵۷- بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۱۲۳. ۲۵۸- سوره یوسف، آیه ۴. ۲۵۹- سوره یوسف، آیه ۵ و ۶. ۲۶۰- سوره یوسف، آیه ۴۳ - ۴۴. ۲۶۱- سوره یوسف، آیه ۴۳ - ۴۴. ۲۶۲- سوره یوسف، آیه ۴۳ - ۴۴. ۲۶۳- سوره یوسف، آیه ۶.

۴۷ - ۲۶۴ ۴۹ - سوره یوسف ، آیه ۳۶ و ۴۱ ۲۶۵ - سوره اعراف ، آیه ۱۵۶ ۲۶۶ - سوره غافر ، آیه ۲۶۷ ۲۶۸ - سوره بقره آیه ۱۶۰ ۲۶۸ - سوره بقره آیه ۱۲۸ ۲۶۹ - سوره یوسف آیه ۹۸ ۲۷۰ - البیان ، ص ۴۵۸ ۲۷۱ - البیان ، ص ۴۵۸ ۲۷۲ - تفسیر برهان ، ج ۱ ، ص ۶ . ۲۷۳ - مجمع البیان ، ج ۱ ، ص ۲۱ ۲۷۴ - سوره احزاب ، آیه ۴۳ ۲۷۵ - سوره بقره ، آیه ۱۴۳ ۲۷۶ - سوره احزاب ، آیه ۲۴ ۲۷۷ - سوره حجر ، آیه ۴۹ ۲۷۸ - سوره حج ، آیه ۵۲ ۲۷۹ - سوره مریم ، آیه ۵۱ و ۵۴ ۲۸۰ - سوره اعراف ، آیه ۱۵۷ و ۱۵۸ ۲۸۱ - اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۱۷۶ ۲۸۲ - کافی ، ج ۱ ، ص ۱۷۶ ۲۸۳ - سوره شوری ، آیه ۵۱ ۲۸۴ - سوره شوری ، آیه ۵۲ ۲۸۵ - سوره نحل آیه ۲ ۲۸۶ - تفسیر عیاشی ، ج ۲ ، ص ۳۱۶ ، ذیل آیه : (یسلونک عن الروح ...) ۲۸۷ - سوره غافر ، آیه ۱۵ ۲۸۸ - سوره شوری آیه ۵۲ ۲۸۹ - کافی ، ج ۱ ، ص ۲۷۳ (باب الروح التي یسدد الله بها الائمه عليهم السلام) ۲۹۰ - کافی ، ج ۱ ، ص ۲۷۳ (باب الروح التي یسدد الله بها الائمه) ۲۹۱ - بحار الانوار ، ج ۲۵ ، ص ۴۵ - ۹۹ (باب الارواح التي فیهم ...) ۲۹۲ - سوره اعراف ، آیه ۵۴ ۲۹۳ - سوره فصلت ، آیه -) ۲۹۴ ۱۲ - سوره ابراهیم ، آیه ۳۴ ۲۹۵ - سوره سجده ، آیه ۱۵ ۲۹۶ - سوره فصلت ، آیه ۳۷ ۲۹۷ - سوره نجم ، آیه ۶۲ . ۲۹۸ - سوره علق ، آیه ۱۹ ۲۹۹ - کافی ، ج ۳ ، ص ۳۱۷ ۳۰۰ - وسائل ، ابواب قرائة القرآن ، باب ۴۲ یا ۴۳ ۳۰۱ - سوره اعراف ، آیه ۲۰۶ ۳۰۲ - سوره رعد ، آیه ۱۵ ۳۰۳ - سوره نحل ، آیه ۴۹ ۳۰۴ - سوره مریم ، آیه ۵۸ ۳۰۵ - سوره مریم ، آیه ۵۸ ۳۰۶ - سوره حج ، آیه ۱۸ ۳۰۷ - سوره حج ، آیه ۷۷ ۳۰۸ - سوره فرقان ، آیه ۶۰ ۳۰۹ - سوره نمل ، آیه ۲۵ ۳۱۰ - سوره ص ، آیه ۲۴ ۳۱۱ - سوره انشقاق ، آیه ۲۱ ۳۱۲ - سوره مطففین ، آیه ۷ - ۱۰ و ۱۸ - ۲۱ ۳۱۳ - سوره طه ، آیه ۶۶ - ۶۷ ۳۱۴ - سوره اعراف ، آیه ۱۱۶ ۳۱۵ - سوره بقره ، آیه ۱۰۲ ۳۱۶ - سوره انعام ، آیه ۳۸ ۳۱۷ - سوره نمل ، آیه ۱۷ ۳۱۸ - سوره نمل ، آیه ۲۰ - ۲۸ ۳۱۹ - سوره نمل ، آیه ۱۶ ۳۲۰ - سوره انعام ، آیه ۳۸ ۳۲۱ - سوره نحل ، آیه ۶۸ و ۶۹ ۳۲۲ - سوره نور ، آیه ۴۱ ۳۲۳ - سوره ئ فیل ، آیه ۳-۵ ۳۲۴ - سوره ئ ص ، آیه ۱۷-۱۹ ۳۲۵ - سوره سباء ، آیه ۱۰ ۳۲۶ - سوره انبیاء ، آیه ۷۹ ۳۲۷ - سوره اسراء ، آیه ۴۴ ۳۲۸ - سوره حج ، آیه ۲ ۳۲۹ - سوره صافات ، آیه ۵۰-۵۷ ۳۳۰ - سوره طور ، آیه ۲۱-۲۸ ۳۳۱ - سوره یونس ، آیه ۵)) ۳۳۲ - سوره یونس ، آیه ۴۵ ۳۳۳ - سوره بقره ، آیه ۱۴ ۳۳۴ - سوره انعام ، آیه ۱۱۲ ۳۳۵ - سوره شوری ، آیه ۲۳ ۳۳۶ - سوره فرقان ، آیه ۵۷ ۳۳۷ - سوره ئ سباء ، آیه ۴۷ ۳۳۸ - سوره مزمل ، آیه ۱-۸ ۳۳۹ - یوره ئ مزمل ، آیه ۲۰ ۳۴۰ - ر. ک : تفسیر احسن الحدیث . ۳۴۱ - سوره سجده ، آیه ۱۶ و ۱۷ ۳۴۲ - مجمع البیان ، ۳۴۳ - سوره ذاریات ، آیه ۱۵ - ۱۹ ۳۴۴ - سوره ئ زمر ، آیه ۹ ۳۴۵ - سوره دهر ، آیه ۲۶ ۳۴۶ - سوره نساء ، آیه ۱۴ ۳۴۷ - سوره نساء ، آیه ۱۸ ۳۴۸ - سوره نساء ، آیه ۲۹ و ۳۰ ۳۴۹ - سوره نساء ، آیه ۱۰ ۳۵۰ - سوره یونس ، آیه ۲۷ ۳۵۱ - سوره طه ، آیه ۷۵ ۳۵۲ - سوره معارج ، آیه ۱۱ - ۱۳ ۳۵۳ - سوره نساء ، آیه ۹۳ ۳۵۴ - سوره بقره ، آیه ۲۷۵ ۳۵۵ - تصحیح الاعتقاد / مفید ، ص ۳۹ (باب فی النفوس و الارواح) نظیر این حدیث در احتجاج طبرسی ، ج ۲ ، ص ۳۵۰ در ضمن احتجاجهای امام صادق - علیه السلام نقل شده و ما آن را در تفسیر احسن الحدیث ، ذیل آیه : و ضرب لنا مثلاً ، آورده ایم . ۳۵۶ - سوره یس ، آیه ۵۱ و ۵۲ ۳۵۷ - سوره طه ، آیه ۵۵ ۳۵۸ - سوره نوح ، آیه ۱۷ و ۱۸ ۳۵۹ - سوره قمر ، آیه ۱۰ و ۹ ۳۶۰ - سوره معارج آیه ۴۳ ۳۶۱ - سوره قیامت ، آیه ۳ و ۴ ۳۶۲ - سوره ق ، آیه -) ۱۱ ۳۶۳ - سوره سجده آیه ۱۰ ۳۶۴ - سوره سجده آیه ۱۱ ۳۶۵ - سوره زمر آیه ۴۲ ۳۶۶ - تفسیر برهان ، سوره قصص ۳۶۷ - تفسیر ابن کثیر سوره قصص ۳۶۸ - سوره اعراف ، آیه ۱۲۷ ۳۶۹ - سوره بقره آیه ۴۷ و ۱۲۲ ۳۷۰ - سوره اعراف آیه ۱۴۰ ۳۷۱ - سوره بقره آیه ۷۳ ۳۷۲ - سوره سجده آیه ۱۰ ۳۷۳ - کافی ج ۳ ص ۲۵۱ (کتاب الجنائز) فقیه ج ۱ ص ۱۹۱ (احکام الاموات) ۳۷۴ - منظومه سبزواری ، ص ۳۴۶ ۳۷۵ - سوره بقره آیه ۵۳ ۳۷۶ - سوره اعراف آیه ۱۶۴ ۳۷۷ - سوره فصلت ، آیه ۴۶ ۳۷۸ - سوره ص ، آیه ۲۸ ۳۷۹ - سوره جائیه ، آیه ۲۱ ۳۸۰ - سوره آیه ۲۴ - ۲۹ ۳۸۱ - سوره حج ، آیه ۹ - ۱۰ ۳۸۲ - سوره انفال ، آیه ۵۰ - ۵۱ ۳۸۳ - سوره آل عمران ، آیه ۱۸۲ ۳۸۴ - سوره اعراف ، آیه ۴۶ - ۴۸ ۳۸۵ - سوره نباء آیه ۳۸ ۳۸۶ - مجمع البیان ، ذیل آیات مذکور . ۳۸۷ - همان . ۳۸۸ - همان مدرک . ۳۸۹ - بحار الانوار ، ج ۳۶ ، ص ۶۳ به بعد . ۳۹۰ - سوره اعراف ، آیه ۴)) ۳۹۱ - سوره زمر ، آیه ۲۳ ۳۹۲ - سوره نساء ، آیه ۸۲ ۳۹۳ - سوره آل عمران ،

آیه ۷. مشروح تفسیر آیه در کتاب: تفسیر احسن الحدیث ملاحظه فرمایید. ۳۹۴- تفسیر عیاشی، ذیل آیه. ۳۹۵- تفسیر عیاشی
ذیل آیه شریفه این سخنان در خطبه اشباح نیز آمده است. ۳۹۶- سوره نمل آیه ۸۲ ۳۹۷- سوره دخان، آیه ۳ - ۴. ۳۹۸- سوره
قدر، آیه ۴. ۳۹۹- سوره صافات، آیه ۷ - ۱۰. ۴۰۰- سوره جن، آیه ۱.

پی نوشتها ۳

۴۰۱- سوره احقاف، آیه ۲۹. ۴۰۲- سوره سجده، آیه ۵. ۴۰۳- سوره معارج، آیه ۴. ۴۰۴- تفسیر صافی، از عیون اخبار الرضا (ع)
(۴۰۵- سوره قیامت، آیه ۲۳. ۴۰۶- سوره انعام، آیه ۱۰۳. ۴۰۷- سوره شوری، آیه ۱۱. ۴۰۸- تفسیر صافی به نقل از احتجاج.
۴۰۹- سوره فجر، آیه ۲۲. ۴۱۰- سوره طه، آیه ۵. ۴۱۱- سوره نحل، آیه ۲۶. ۴۱۲- سوره بقره، آیه ۲۲۹. ۴۱۳- سوره زمر، آیه ۳.
۴۱۴- سوره یونس، آیه ۱۸. ۴۱۵- سوره عنکبوت، آیه ۶۱. ۴۱۶- سوره زخرف، آیه ۸۷. ۴۱۷- سوره عنکبوت، آیه ۶۳. ۴۱۸-
سوره انعام، آیه ۲۹. ۴۱۹- سوره مومنون، آیه ۳۷. ۴۲۰- سوره جاثیه، آیه ۲۴. ۴۲۱- سوره یس، آیه ۱۵. ۴۲۲- سوره اسراء، آیه
۱. ۴۲۳- سوره کهف، آیه ۲۱. ۴۲۴- سوره اسراء، آیه ۷. ۴۲۵- سوره آل عمران، آیه ۴۹. ۴۲۶- سوره مائده، آیه ۱۱۰. ۴۲۷-
سوره بقره، آیه ۲۶۰. ۴۲۸- تفسیر عیاشی (ترجمه تا حدی آزاد). ۴۲۹- سوره بقره، آیه ۲۵۹. ۴۳۰- سوره بقره، آیه ۲۵۹. ۴۳۱-
تفسیر قمی در سوره کهف. ۴۳۲- سوره کهف، آیه ۲۱. ۴۳۳- سوره کهف، آیه ۲۵. ۴۳۴- سوره شعراء، آیه ۱۰۹. ۴۳۵- سوره
انعام، آیه ۱۲۴. ۴۳۶- سوره صافات، آیه ۱۸۱. ۴۳۷- سوره نمل، آیه ۵۹. ۴۳۸- سوره صافات، آیه ۷۹. ۴۳۹- سوره صافات، آیه
۱۰۹. ۴۴۰- سوره صافات، آیه ۱۲۰. ۴۴۱- سوره صافات، آیه ۱۳۰. ۴۴۲- سوره غافر، آیه ۷ - ۹. ۴۴۳- تفسیر کافی به نقل از
کافی. ۴۴۴- سوره شوری، آیه ۵. ۴۴۵- المیزان، ج ۲، ص ۱۴۵. ۴۴۶- سوره غافر، آیه ۷۸. ۴۴۷- سوره نساء، آیه ۱۶۴. ۴۴۸-
سوره بقره، آیه ۲۴۶. ۴۴۹- سوره یس، آیه ۱۴. ۴۵۰- خصال / صدوق. باب: الواحد الی المائتة فصل ۱۷. ۴۵۱- المیزان، ج ۲،
ص ۱۴۹. ۴۵۲- بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۲۱. ۴۵۳- سوره بقره، آیه ۱۰۶. ۴۵۴- سوره رعد، آیه ۳۸. ۴۵۵- سوره بقره، آیه ۱۴۴.
۴۵۶- سوره بقره، آیه ۲۳۴. ۴۵۷- تفسیر عیاشی، ذیل آیه مذکور. ۴۵۸- سوره بقره، آیه ۱۸۷. ۴۵۹- کشف الظنون، ج ۲، ص
۱۹۲۱. ۴۶۰- سوره مجادله، آیه ۱۲. ۴۶۱- سوره مجادله، آیه ۱۳. ۴۶۲- سوره مزمل، آیه ۱. ۴۶۳- سوره مزمل، آیه ۲۰. ۴۶۴-
سوره مائده، آیه ۱۷ و ۷۲. ۴۶۵- سوره مائده، آیه ۷۲. ۴۶۶- سوره توبه، آیه ۳۰. ۴۶۷- سوره مائده آیه ۱۸. ۴۶۸- سوره نساء آیه
۱۷۱. ۴۶۹- سوره انعام آیه ۱۰۱. ۴۷۰- سوره صافات آیه ۱۵۱ و ۱۵۲. ۴۷۱- سوره نحل آیه ۵۷. ۴۷۲- سوره انعام آیه ۱۰۰. ۴۷۳-
سوره مائده آیه ۷۳. ۴۷۴- سوره نساء آیه ۱۷۱. ۴۷۵- اقتباس از کتاب قهرمان صلیب. ۴۷۶- سوره نحل آیه ۵۱. ۴۷۷- سوره مائده آیه
۱۱۶. ۴۷۸- سوره محمد (ص) آیه ۱۵. ۴۷۹- سوره واقعه آیه ۱۷ - ۱۹. ۴۸۰- سوره صافات، آیه ۴۵ - ۴۷. ۴۸۱- کتاب دریا یار
عجائب، فصل رودهای عظیم دریا سایر کتابهای جغرافیا. ۴۸۲- سوره مؤ منون آیه ۷۸. ۴۸۳- سوره شوری آیه ۳۲. ۴۸۴- دریا
دریا عجائب، ص ۴۵ - ۴۸۵. ۴۸۵- سوره زمر آیه ۵۲ - ۵۴. ۴۸۶- سوره نجم، آیه ۴. ۴۸۷- سوره آل عمران، آیه ۴۴. ۴۸۸- سوره
آل عمران، آیه ۴۴. ۴۸۹- سوره زلزله، آیه ۱ - ۵. ۴۹۰- سوره اسراء، آیه ۴۴. ۴۹۱- المیزان، ج ۶، ص ۳۳۷. ۴۹۲- سوره فصلت
، ج ۶، ص ۳۳۷. ۴۹۳- سوره مریم، آیه ۱۱. ۴۹۴- سوره قصص، آیه ۷. ۴۹۵- سوره نحل، آیه ۶۸. ۴۹۶- سوره شوری، آیه ۵۱.
۴۹۷- توحید صدوق، ص ۱۱۵ (باب ما جاء فی الرؤیة) و ۴۹۸- سوره قصص، آیه ۳۰. ۴۹۹- سوره اسراء، آیه ۶۰. ۵۰۰- سوره
صافات، آیه ۱۰۲. ۵۰۱- المیزان، ذیل آیه فوق. ۵۰۲- سوره نحل، آیه ۲. ۵۰۳- سوره غافر، آیه ۱۵. ۵۰۴- سوره شوری، آیه ۵۲.
۵۰۵- نهج البلاغه فیض، خطبه اول، ص ۳۳. ۵۰۶- یعنی، (و ما کان لبشر ان یکلمه نوعا من انواع التکلیم الا وحیا او...). ۵۰۷-
سوره شوری، آیه ۵۱. ۵۰۸- تفسیر عیاشی، اول سوره مائده. مجمع البیان از عیاشی. ۵۰۹- توحید صدوق، باب ما جاء فی الرؤیة
، حدیث ۱۵، ص ۱۱۵. ۵۱۰- یوره قصص، آیه ۲۹ - ۳۲. ۵۱۱- سوره اعراف، آیه ۲۲. ۵۱۲- سوره صافات، آیه ۲۲. ۵۱۳-

سفينة البحار، آية ١٠٤، (ماده دحا). ٥١٤- سورة نساء، آية ١٥٧ و ١٥٨. ٥١٥- الميزان ، ج ٣، ص ٣٢٠. تفسير المنار، ج ٦، ص ٢٤ به
بعد. الرحمة المدرسية ، ج ١، ص ٨٦. ٥١٦- سورة توبه ، آية ٣٤. ٥١٧- سورة الرحمن ، آية ٢٩.